

زندگی و آثار قطب الموحدين
جناب شاه نعمه الله ولي كرماني
و فرزندان او

تأليف

جناب آقاى دكتور جوان نور بخش كرماني

از انتشارات خانقاه نعمت الله تهران

بسمي و اهتمام آقاى حسن كباري

بهمن ماه ۱۳۳۷ شمسي

حق چاپ محفوظ و ویژه مؤلف است

چاپخانه موسوی

هو بسمه تعالی و تقدس

شاهبازی چونعمه الله کو؟ دلنوازی چونعمه الله کو؟
در همه کائنات کردیدیم پاکبازی چو نعمة الله کو؟
«شاه نعمة الله»

سالها در نظر داشتم کلیات زندگی و آثار قطب الموحدين جناب سيد نورالدين شاه نعمة الله ولي را جمع آوری و بصورت مجموعه ای باخوان مهربان و ارادتمندان آن آستان تقدیم نمایم تا اینکه امسال توفیق رفیق شد و بکار تهیه و تنظیم کتاب مزبور پرداختم و بامراجعه بآن خدی که فهرست آنها را در آخر کتاب نام برده ام این کتاب را تکمیل و در دسترس طالبان قرار دادم در پایان توفیق همه رهروان صراط مستقیم توحید را از خدای متعال خواستارم .

دکتر جواد نور بخش کرمانی

بهمن ماه ۱۳۳۷



تمثال منسوب بسید نورالدین شاه نعمة الله ولی کرمانی قدس سره

ایدل بطریق عاشقی راه یکی است
در کشور عشق بنده و شاه یکی است
تا ترك دو رنگی نکنی در ره عشق
واقف نشوی که نعمت الله یکی است
(شاه نعمت الله ولی)



تمثال دیگر منسوب بحضرت سید نعمۃ اللہ ولی کرمانی قدس سرہ

سید نورالدین شاه نعمه‌اله ولی

قطب الموحیدین و سید الکاملین **نورالدین شاه نعمه‌اله ولی** قدس سره الازلی
فرزند **میر عبدالله** از اقطاب بزرگوار و معروف قرن هشتم و نهم هجری است که
توانست چراغ تصوف اسلامی را در دنیای آن زمان به نیکوترین وجهی روشن نماید و همه
پیروان طریقت را تحت الشعاع مکتب خود قرار دهد
مولد و منشأ

مولد ایشان را **عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی** (۱) شهر حلب دانسته و **اسد
الدین نصر الله** (۲) مؤلف سیر ثانی می نویسد که والد ماجدش از عربستان **بکیج و مکران**
(۳) عزیمت نموده و مادر آنجناب از خوانین **شیانکاره** (۴) فارس بوده است درین باره
جناب سید چنین می فرماید :

نعمت الله نوردین دارد لقب	نوردین از نعمت الله میطلب
از رسول الله نسب دارد تمام	خود که دارد این چنین دیگر نسب

(۱) رساله ای در شرح حال جناب شاه نعمه‌اله ولی نگاشته که قدیمترین منبع تاریخی
در باره شرح زندگی شاه میباشد و این رساله را سلطان علاءالدین فرزند احمد شاه بهمنی هدیه
نموده است رساله مزبور به تصحیح و مقدمه ژان او بن (jean Aubin) در سال ۱۳۳۵ شمسی
از طرف قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه طبع و نشر شده است (jean Aubin)
(۲) از مورخین مقارن بزمان جناب شاه بوده درباره تاریخچه زندگانی ایشان در
تذکره خود اشاره ای نموده است .

(۳) **کیج و مکران** - کیج: بکسر کاف عربی و سکون یاء دو نقطه از زیر و جیم فارسی
بر وزن هیچ نام ولایتی است نزدیک سیستان و از بلاد بلوچستان در کنار بحر عمان از مضافات
فارس بوده اکنون از ملک سند شمارند .

مکران : در برهان می نگارد بضم اول و فتح آن نیز گفته اند نام شهری است از ایران
گویند رودخانه ای دارد و پلی بر آن از یک تخت سنگ ساخته اند هر که از آن پل بگذرد
البته غش میکند چه بسیار مردم شرط کرده اند و دهن و بینی خود را بسته اند چون از این
پل گذشته اند در ساعت قی کرده اند و این بالخاصیه است (برهان قاطع)

(۴) - **شیانکاره** : با کاف عربی بالف کشیده و فتح راء قرشت نام ناحیه ایست از فارس
مشمول بر بسیاری قراء سردسیری و گرمسیری (برهان قاطع)

مدتی بودم مجاور در عجم گرچه اصلم باشد از ملک عرب
آب لطف او از آن مابود آتش قهرش از آن بولهب
من مجاور حالیاد در ملک فارس جد من آسوده در ملک حلب

میلاد آنجناب را **اسدالدین نصرالله** ۷۳۰ نگاشته و عبدالرزاق کرمانی (۱) از قول بزرگان کرمان و پدر وجد خود نقل میکند که بارها جناب شاه ولی فرموده بود سال ولادت من ذال ملفوظ است که ۷۳۱ مییابد اما روز ولادت ایشانرا بعضی پنجشنبه ۲۲ رجب و برخی دوازدهم ربیع الاول دانسته اند و آنچه درست بنظر میرسد روایت **امیر خلیل الله** نوه آنجناب است که روز تولد جد خود را دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول ۷۳۱ دانسته است .

اصل و نسب
نسب آنجناب به بیست و یک واسطه **حضرت رسول اکرم** (صلی الله علیه و آله وسلم) میرسد چنانکه خود میفرماید :
نوزدهم جد من رسول خداست آشکار است نیست پنهانی
بدیهی است بایک واسطه پدر و یک واسطه حضرت **صدیقه کبری** علیه السلام بیست و یک میشود .

سلسله نسب جناب شاه را **عبدالرزاق کرمانی** (۲) چنین بیان میکند :
نعمت الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن کمال الدین بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ابی عبد الله بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین سبط بن علی الوصی و فاطمه بنت النبی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین .

(۱) رساله ای در شرح حال جناب شاه نعمت الله نگاشته که در آن تاریخچه زندگی جناب شاه را بتفصیل ذکر نموده است نسخه مزبور نیز در سال ۱۳۳۵ شمسی به تصحیح ژان او بن از طرف قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه طبع و نشر شده است .

(۲) **عبدالعزیز بن شیر ملک** واعظی سلسله نسب آنجناب را از صالح تا امام محمد باقر چنین مینگارد : صالح بن حاتم بن علی بن ابراهیم بن علی کاشانی بن محمد بن اسماعیل بن عبد الله بن محمد الباقر و اشعاری که از جناب شاه نقل میکنند بانسخه فوق که از عبدالرزاق کرمانی است اختلافاتی دارد که آنها را بعنوان نسخه بدل در زیر صفحات مربوطه نگاشته ایم

در این باره شاه میفرماید :

محرم عارفان ربانی	نعمت‌اللهه وز آل رسول
مرشد وقت و پیر نورانی (۱)	قرة العین میر عبدالله
که نبودش بهیچ رو ثانی	پدر او محمد آنسید
میر عبدالله است تا دانی	باز سلطان اولیای جهان
سید مسند مسلمانی	پیر کامل کمال دین یحیی
مادرش شاهزاده سامانی	پدرش هاشم است و جدہ و سی
روح محض و لطیف (روحانی) (۲)	دیگر آنجعفر خجسته لقا
جمع میبود از پریشانی	سید صالحانکه (۳) صالح بود
مختصر بود عالم فانی	پس محمد (۴) که نزد همت او
کان احسان و بحر عرفانی	باز جعفر که (۵) بود عالیقدر
روح بخشش (۷) گه سخنرانی	پس حسن پس محمد آنسید (۶)
جعفر اکبر است حقانی (۸)	پادشاه ممالک دانش
در جهان یافتند سلطانی	میر محمد که بندگان درش
آفتاب سپهر سبحانی	شاه سادات سید اسماعیل
گفته‌اورا که جمله راجانی	ابی (۹) عبدالله آنکه روح امین
مخرب کفر و دین را بانی	باز امام (۱۰) محمد باقر

(نسخه بدل)

«

«

«

«

«

«

«

«

«

«

(۱) روحانی

(۲) نورانی

(۳) صالح آن که

(۴) میرحاتم

(۵) سید علی

(۶) هم براهیم که روح می بخشد

(۷) نقش در

(۸) بود سید علی کاشانی

(۹) میر

(۱۰) امام

شما ۳۲ دندان طمع از دنیا و آخرت کنده ام .

مفید مستوفی یزدی مضمون جواب **اویس** را بنظم آورده میگوید :
 ای در دریای دین بحر صفا من بعشق حضرت جد شما
 دروفاسی و دو دندان طمع کندم از دنیا و عقبی بی فزع
 عاشق صادق بعشق روی یار گر کشد خود را از و معذور دار

عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی گوید در آغاز تعلیم چون او را بمکتب بردند بعد از فرا گرفتن حروف از لحاظ طرق استماع الفاظ و ادراک تعلیم و حافظه و درک اعراب مورد شگفتی اساتید واقع شد و در کودکی قرآن مجید را حفظ نمود .

جوانی و تحصیل مقدمات علوم را نزد **شیخ رکن الدین شیرازی** فرا گرفت
 علم بلاغت را از **شیخ شمس الدین مکی** آموخت ، علم
 کلام الهی را در محضر **سید جلال الدین خوارزمی** بحث نمود ، فقه و اصول را از
قاضی عضد الدین بیاموخت عیون کلام را که از تصانیف قاضی عضد الدین بود بامصنف
 بحث نمود . از نسخی که در مبادی حال یاد گرفته اند **مرصاد العباد شیخ نجم الدین دایه**
 و متن فصوص الحکم **شیخ محی الدین بن محمد الطائی بن العربی** و غالباً متن اشارات
ابوعلی بوده است . شب و روز را با وجود ابتدای سن مهمل و بیکار نگذاشتی تادرسن
 بیست و چهار سالگی بر علوم متداول آن زمان آگاهی یافت . بعد از تحصیل و تکمیل در
 آخر بر تبه علیه خود اشارتی نموده میفرماید :

قانون علم کلمی و کشاف عقل کل حرفی ز دفتر و ورقی از کتاب ماست
 علم ام الکتاب حاصل ما است لوح محفوظ حافظ دل ما ست
 علوم رسمی آتش طلب او را فرو نماند و در داو را دوائی نشد آنگاه مردانه :
 دامن همت نیالوده بهستی دو کون پشت پای نیستی بر هستی عالم زده
 با قدم تصدیق در وادی فقر و فنا گام نهاد .

در جستجوی مرشدی کامل که آتش طلب وی را فرو نماند سالها
 بسیاحت پرداخت هر جا از کسی نشانی مییافت بی درنگ بدانشوی

در طلب استاد

میشناخت ، در این مورد میفرماید :

«هر ناحیه‌ای که نشان میدادند درویشی هست بجد و جهد تمام به صحبت و خدمت او می‌رفتم و تربیت و ارشاد او را مترصد و منتظر می‌بودم تا ظهور حقیقت احوال او که بعنایت اله نشئه خود را فوق او می‌یافتم و او روی از راه تصرف من بر میتافت تا آنجا که می‌فرماید چهارصد پیر را بدین موال خدمت کردم (۱)»

از جمله مراشدی که در زمان طلب بسید برخوردند **سید محمد آفتابی** بود که گویا ۱۲ سال او را خدمت مینماید ، **درویش محمد مسکین** بهمین مناسبت سلسله فقری ایشانرا چنین یاد میکند :

بشنوا کنون ای موالی علی	پیر سید نعمت الله ولسی
میر محمد آفتاب منجلی	گشت از او آئینه دل صیقلی
پیر آن سید بود سید حسین	شاه اخلاطی گزین عالمین
سید ابراهیم حلی پیر اوست	آنکه در خاطر نبودش غیر دوست
پیر اوسید محمد از نجف	گوهر دریای شاه من عرف
پیر اوسید علی مکی است	آنکه واقف بود از بالا و پست
سید ابراهیم مدنی آن ولی	هست پیر حضرت سید علی
باز سید قاسم آن شاه زمن	هست پیر او و اصلش از یمن
پیر سید قاسم از راه یقین	حضرت سید مجسم شاه دین
سید ابراهیم خوارزمی دگر	هست پیر آن ولی راهبر
پیر ابراهیم امام المتقین	موسی بن جعفر آن سلطان دین
جعفر صادق که پاک و طاهر است	گوهر بحر امامت باقر است
باقر است ابن علی بن الحسین	آنکه بر عباد معبود است زین
شاه حسین بن علی نور نبی	هست نقد بوالحسن یعنی علی
دمدم الف تحیات و سلام	بر روان جمله بادا والسلام

ملاقات شیخ عبداللہ شاہ نعمت اللہ بعد از سالہا ریاضت و مجاہدہ و در بدری در **یافعی** مکہ معظمہ بجناب **شیخ عبداللہ یافعی** میرسد در اینبارہ میفرماید کہ : (چون بمسجد در آمدم شخصی دیدم مشغول بدرس احادیث نبوی (صلعم) آنکہ کہ قدم در آن حرم نہادم خود را قطرہ و اورا دریائی یافتم زمانی بر جای بماندم تا از درس فارغ شدند ناگاہ نظری بمن فرمود و نسخہ ای کہ نزد ایشان بود بمن دادند و گفتند ای سید احادیث موضوعہ کہ حضرت رسول اکرم نفرمودہ اند و بدیشان نسبت کردہ اند در این کتاب جمع شدہ اگر طالب حدیثی خواہد کہ بداند صحیح است یا موضوع از این کتاب او را میسر است دست ارادت باو دادم و دامن او بدست گرفتم (۱).

سید در تعریف جناب **شیخ عبداللہ** میفرماید :

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب وقت و یگانہ عالم
ازدمش مردہ میشدی زندہ	نقشش همچو عیسی مریم
بصفات قدیم حق موصوف	ہفت دریا بنزد او شبنم
شرح اسماء بدوق خوش خواندہ	عارف اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای جہان	روح قدسی ورا شدہ ہمدم
سینہ اش بود مخزن اسرار	دردش بود گنج حق مدغم
نعمۃ اللہ مرید حضرت اوست	شیخ عبداللہ است او فافہم

جناب شیخ عبداللہ یافعی ملقب بہ تنزیل الحرمین مقتی و فقیہ و صوفی و محقق و محدث و مورخ بود . در علوم ظاہر و باطن براساتید زمان خود برتری داشتہ است ، **روضۃ الریاحین ، درالنظیم ، تاریخ النشر المحاسن و ارشاد** از تالیفات اوست .

جناب شاہ نسبت اتصال سلسلہ فقری اورا چنین بیان میفرماید :

(۱) عینا از رسالہ عبدالرزاق کرمانی نقل شدہ است .

شیخ ما کامل و مکمل بود
 گاه ارشاد چون سخن گفتی
 یافعی بود نام عبدالله
 صالح بربری روحانی
 پیر او هم کمال کوفی بود
 باز باشد ابو الفتوح صعید
 ازابی مدین او عنایت یافت
 مغربی بود مشرقی بصفا
 شیخ ابی مدین است شیخ صعید
 دیگر آن عارف ودود بود
 بود در اندلس ورا مسکن
 پیر او بود هم ابوالبرکات
 باز ابوالفضل بود بغدادی
 شیخ او احمد غزالی بود
 خرقه‌اش پاره بود ابوبکر است
 پیر نساج شیخ ابوالقاسم
 باز شیخ بزرگ ابوعثمان
 مظهر لطف حضرت واهب
 شیخ او شیخ کاملش دانند
 شیخ او هم جنید بغدادی
 شیخ او خال اوسری سقطی
 باز شیخ سری بود معروف
 اوزموسی جواز احسان یافت
 یافت در خدمت امام مجال
 شیخ معروف را نکو میدان

قطب وقت و امام عادل بود
 در توحید را نکو سفتی
 رهبر رهروان این درگاه
 شیخ شیخ من است تا دانی
 کز کمالش بسی کمال فزود
 که سعید است آن سعید شهید
 بکمال از ولی ولایت یافت
 آفتاب تمام و مه سیما
 که نظیرش نبود در توحید
 کنیت او ابوالسعود بود
 بس کرم کرد روح او با من
 بجمال و کمال وذات و صفات
 افضل فاضلان باستانی
 مظهر کامل جلالی بود
 زانکه نساج صاحب ذکر است
 مرشد عصر و ذاکر دائم
 که نظیرش نبود در اعیان
 بندگی شیخ بوعلی کاتب
 بوعلی رود باریش خوانند
 مصر معنی دمشق دلشادی
 محرم حال او سری سقطی
 چون سری سراو باو مکشوف
 کفر بگذاشت نقد ایمان یافت
 بود بواب در گهش ده سال
 شیخ داود طائیش می خوان

عجمی طالب است و مطلوب است	شیخ اوهم حبیب محبوب است
شیخ شیخان انجمن باشد	پیر بصری ابوالحسن باشد
گشت منظور بندگی علی	یافت او صحبت علی ولی
این چنین خرقة لطیف که راست	خرقة او هم از رسول خداست
نسبتیم با علی است زوج بتول	نعمت اللهم و ز آل رسول
خوش بود گر ترا بود و سلام	اینچنین نسبت خوشی بتمام

عبدالرزاق کرمانی گوید که حاجی نظام الدین احمد در آخر شرح اربعین خود در مورد نسبت خرقة اش چنین مینویسد :

انی لبست خرقة الصوفیه من ید قدوة العارفين اسوة الطالبین فرید عصره و وحید دهره نورالحق والدين نعمة الله بن عبدالله الحسيني و هو من الشيخ الامام العلامة الولی عقیف الحق والدين ابی الرحمن عبدالله بن محمد الیافعی المکی و هو من الشيخ صالح البربری و هو من الشيخ کمال الدین الکوفی و هو من الشيخ ابی الفتح الصعیدی و هو من الشيخ ابی المدين المغربي و هو من الشيخ ابی سعود الاندلسی و هو من الشيخ ابی البرکات و هو من الشيخ ابی بکر النساج و هو من الشيخ ابی القاسم الکرگانی الطوسی و هو من الشيخ ابی عثمان المغربي و هو من الشيخ ابی عمران الزجاجة و هو من سید الطائفة جنید بن محمد القواریری البغدادی و هو من خاله سری السقطی و هو من الشيخ معروف الکرخی و هو من الشيخ داود الطائی و هو من الشيخ حبیب العجمی و هو من الشيخ ابی الحسن البصری و هو من امیر المؤمنین و امام المتقین زوج البتول و سید المسلول علی بن ابیطالب علیه الصلوات الله الملك الغالب و هو من سید المرسلین شفیع المذنبین محمد خاتم النبیین علیه افضل صلوات المصلین .

جناب سید در ۲۴ سالگی خدمت شیخ عبدالله رسید ، هفت سال از محضر آن بزرگوار کسب فیض نموده شبانی گوسفندان شیخ را عهده دار بود.

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند سال بجان خدمت شعیب کند

شیخ را زنی تندخوی بود ، از او کودک کی داشت . آنگاه که شیخ برای نماز جهت تکبیر دست بلند می نمود زنش کودک را روی سجاده وی می انداخت و از این نوع بی ادبی ها میکرد سید گوید از اندک وجهی که داشتم غذائی آماده میکردم و بدلجوئی آن زن میپرداختم و او را باجناب شیخ صلح میدادم مکرر حضرت شیخ از روی لطیفه میفرمود با این شیوه ای که تو داری ما را همیشه نزاع و جنگ خواهد بود .

سید فرماید که کثرت فیض از نظر آنمرد میدان تو حید یافتیم .

جناب شیخ **عبداله یافعی** از ۶ نفر مشایخ زمان خود اجازه ارشاد داشته است بدین ترتیب :

- ۱- شیخ رضی الدین ابی بکر صالح بربری
 - ۲- شیخ برهان الدین ابراهیم بن علی علوی
 - ۳- شیخ رضی الدین ابراهیم بن ابی محمد طبری مکی
 - ۴- شیخ نجم الدین عبداله بن علی بن محمد اصفهانی
 - ۵- شیخ شهاب الدین احمد بن سلیق شاذلی
 - ۶- شیخ نور الدین علی بن عبداله طوالشی
- و مادر مقابل صفحه بعد فهرست سلسله فقری هر کدام را نام برده ایم .
- وفات شیخ بسال ۷۶۸ هجری اتفاق افتاد .

شمایل و خصایل جناب شاه چهره ای سرخ با پیشانی متمایل بزررداشت ، قیافه اش گندم گرن با نمک و گیرند ، بود ، ربشی انبوه ، قدی رسا ، و دستهایی بلند داشت . تا آخر عمر دید چشمانش خوب بود اگر چه شبها بخواب نمی آسود . پیراهن کرباس ، گاهی جبه ، اکثر صوف سفید می پوشید شمله صعیدی (۱) بسیار و کمی دستار با طاقیه ارماک یا صوف سفید می بست . رداء وی از انواع شمله . گلیم ، چهار گوشه بوده است . زمانی هم جامه اوحدی در بر می نمود در هوای سرد

کپنک (۱) بر بالای جامه می انداخت .

در نطق و بیان از اکابر ممتاز ، در ریاضت و تجرد از ارباب مجاهده مستثنی بود از خود پرستی و خشونت بر کنار و بطور کلی از رذایل اخلاق مبرا بود. از رعایت آداب سیروس و سلوک در آشکار و نهان دقیقه ای اهمال نمی فرمود از اوان جوانی تا پایان عمر در مجالس اکثر متوجه قبله بود و دو زانو می نشست، قرآن مجید را که در کودکی آموخته بود گاه گاه تلاوت مینمود. سخنش باتانی و وقار، آهستگی و پیوستگی توأم بود. آواز بلند و سخن زشت از او شنیده نشد بشیوه کاملان با خلاق مهربان و شفیق بود در این مورد میفرماید :

از من بپیمه عمر یکی مور نرنجید تابود بر آن بودم و تاهست بر آنم
در مجالس باعضاء و محاسن خود دست نمیزد. آب دهان بطرفی یا بر زمین نمی انداخت
هر گز تکیه بجائی نمی نمود در خوردن زیاده روی نمی فرمود . بغایت با عظمت و
وقار بود . با هر شخصی بلیاقت حالش رفتار مینمود سخنانش خالی از حشو و زوائد
بود ، حضار مجلس از شنیدن سخنانش غرق دریای وحدت میشدند . در مجلس او کسی
را یارای سخن نبود سلاست عبارات و فصاحت کلمات آنجناب چنان بود که هر که
استماع مینمود گمان میبرد از روی رساله یا نوشته ای میخواند .

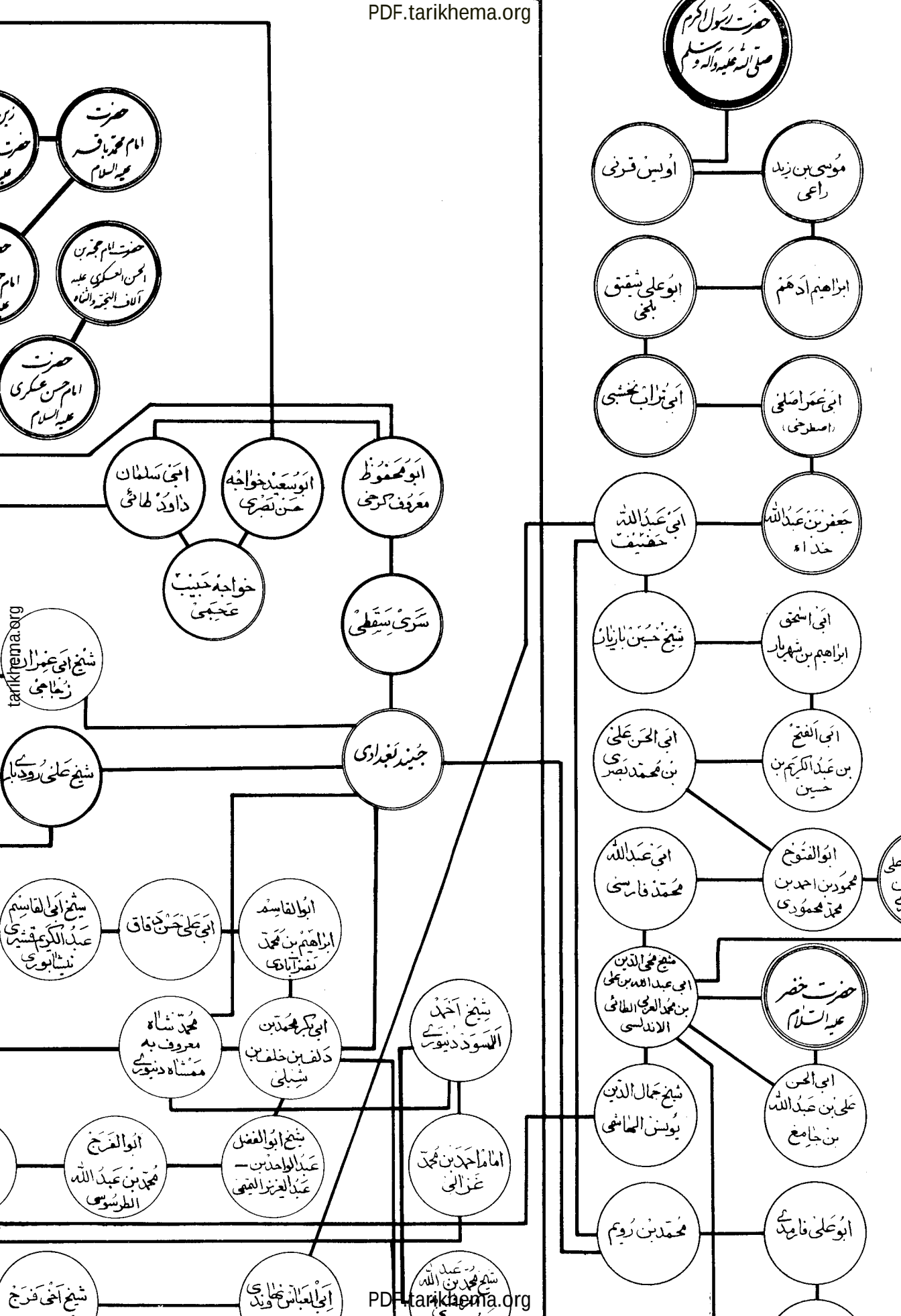
مؤلف جامع مفیدی گوید :

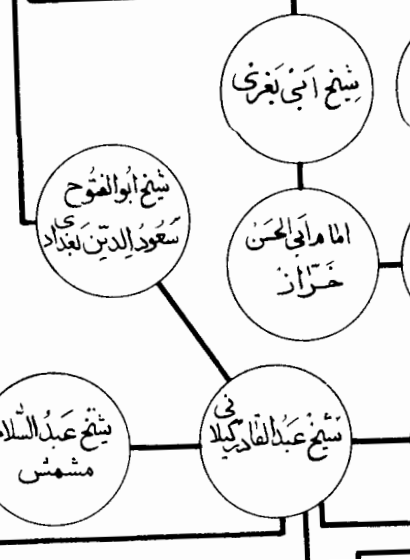
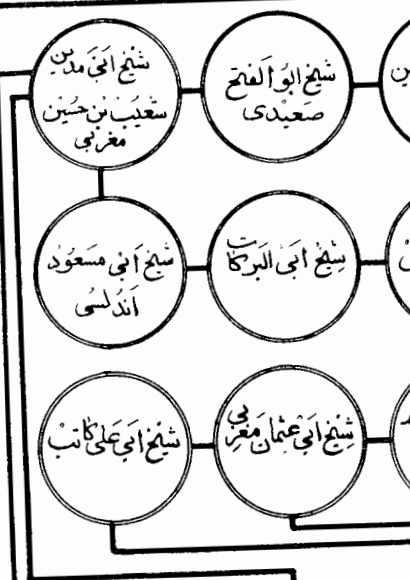
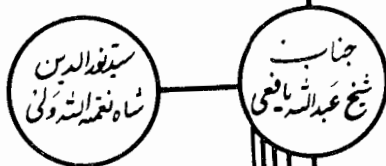
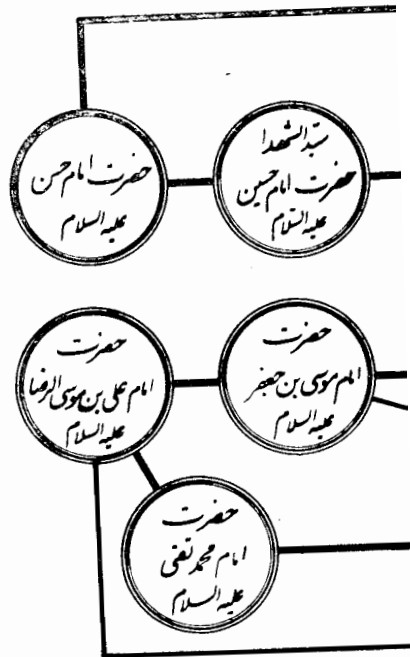
زبانی چو آتش بیانی چو آب عیانی که میکرد رفع حجاب
دل مرده جان یافتی از دمش زجان معتقد عالم و آدمش
از او یک نظر در سلوک یقین مقابل بدی با چهل اربعین

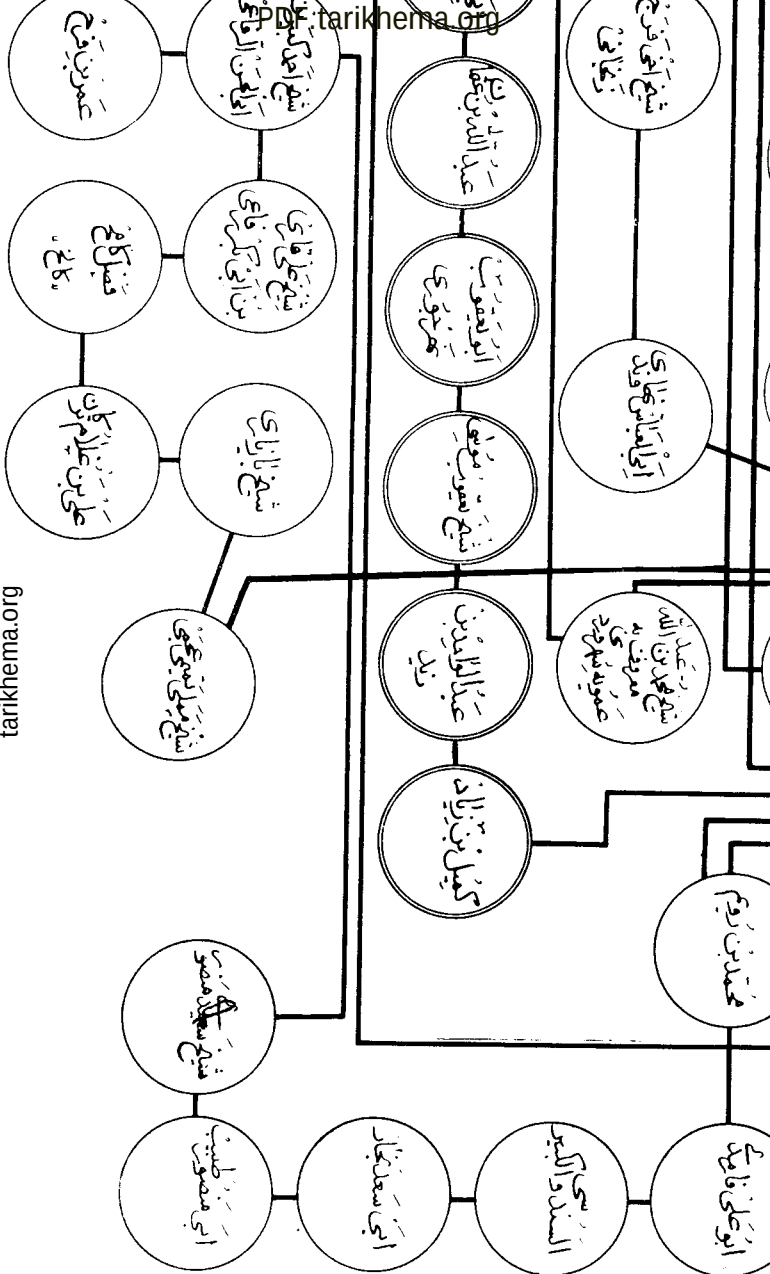
بیان فوق را باید از زبان خود او شنید که می فرماید :

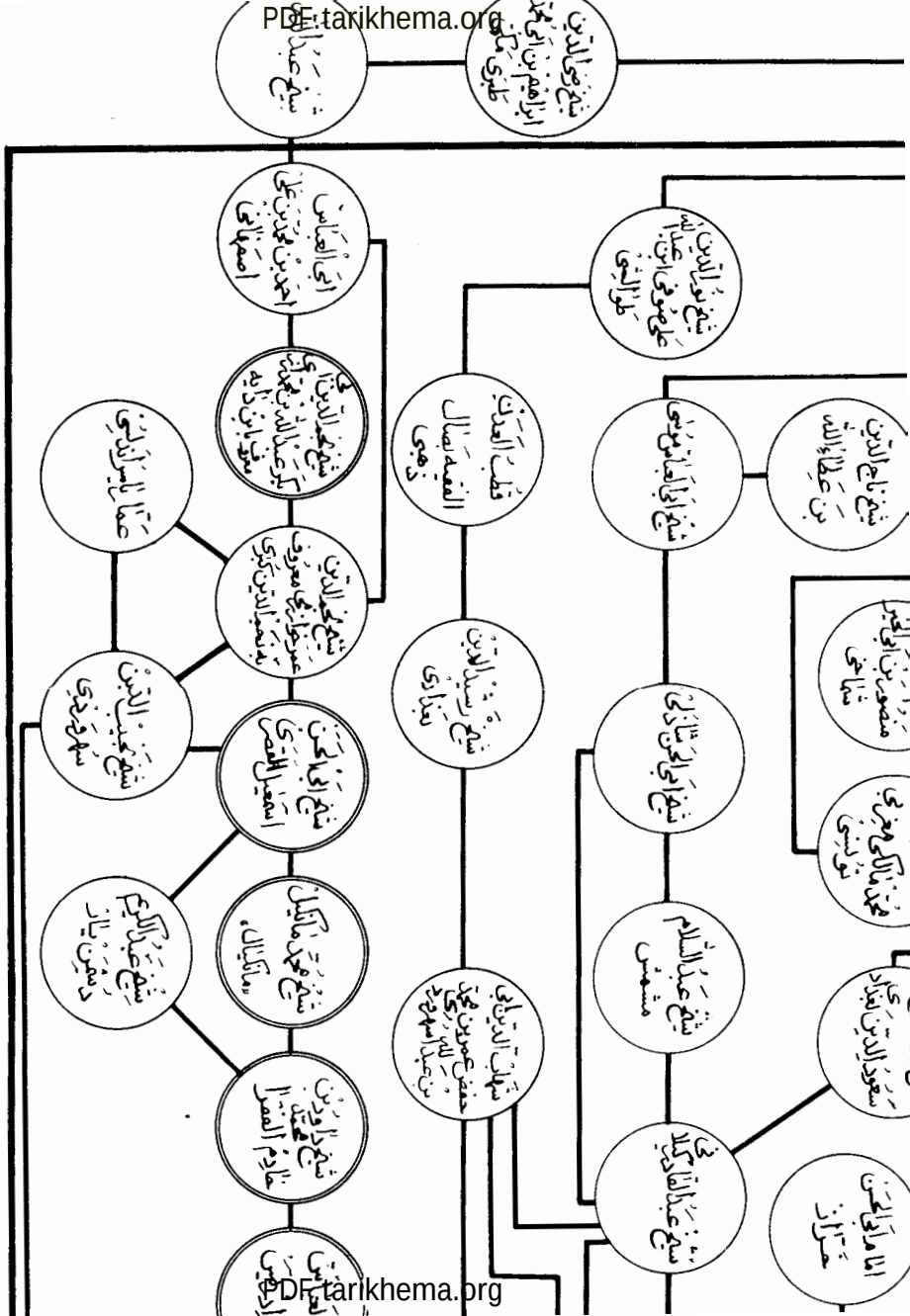
نعمت الله در حدیث آمد روح قدسی رسید و سامع شد

بعد از غروب آفتاب خلوت می نمود و کسی بر حال او آگاهی نداشت اکثر را
بتوجه حق می پرداخت هیچیک از فرزندان و نزدیکانش وی را شبی در حال خواب









شیخ سید نعمت اللہ قبر از خجاست ہفتاد و یکم کتبہ خجاست لکھنؤ شریک کرم

ندیده بودند اگر طالبی یامریدی بجهت ملاقات ایشان میآمد و کارفوری داشت همان دم اورا بحضور میخواند اگر کار ضروری نبود پس از فراغت از عبادت اورا می پذیرفت چنانچه مستغرق حال و کار خویش بود مراجعین بدون ملاقات باز می گشتند و مزاحم نمیشدند.

سید مهدی تبریزی گوید ۱۲ سال زیر آستانه قصر شاه منزل داشتم در يك ماه رمضان ۶۱ بار اراده پای بوسی کردم هر بار شرفیاب شدم جنابش را بحق مشغول دیدم. با وجود این که خاطرش از ماسوی الله منزله بود از نظر حسن سلوك موقع چاشت را از خلوت بیرون می آمد در خانقاه برسم مشایخ کبار می نشست، شاگردان و مریدان و طالبان و مهمانان را پیش می طلبید. هیچکس اورا در حال طعام خوردن ندید و از هیچ مقربی شنیده نشد اما برای حفظ آداب مجلس در صدر سفره مینشست دست به نمک میبرد و غذائی نمیخورد.

از زائران عده ای مجاور آستانه میشدند گروهی بعد از حصول مقصود بدیار خود میرفتند جناب سید گاهی این اشعار **مولانا رفیع الدین ابهری** را که از علماء و اکابر کرمان بوده است میخواند:

یا درة البیضاء الاهوتیة قد اوعیت صد فامن الناسوت
جهلوا جلاله قدرها لشقاوتهم وما نسبوا بالدر والیا قوت (۱)

و زمانی این قطعه فارسی را مترنم بود:

با فلک دوش بخلوت گله ای میکردم که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست
این همه جور تو با فضل و دانا چه خاست اینقدر لطف تو با بیخرد و نادان چیست
فلکم گفت که ای دستخوش غفلت و آز با منت بپیده این مشغله و افغان چیست
والی خطه ابداع کمال مطلق چون کسیران نهاده است مرا تاوان چیست
لیک با اینهمه در بحر تحیر غرقم که ترا موجب این غصه بی پایان چیست

۱- ای گوهر درخشان لاهوتی، که ترا صدف ناسوتی در بر گرفته است، از بدبختی بزرگی مرتبه ترا منکر شدند، زیرا این بیت را بجا نمی گذارند.

والی جان و خر در حکمت و سرعت داده است با چنین نعمت و احسان گلهو کفران چیست
شکر کن شکر که در معرض فضلی که توئی گنج قارون چه بود مملکت ماهان چیست
دولت از دین طلب و مرتبه از دانش جوی همچو دونان سخن جامه و ذکر نان چیست

مصر رسید حسین اخلاطی (۱) جناب شاه بعزم ملاقات سید حسین اخلاطی پس از
زیارت خانه خدا از مکه بمصر میرود. گوید در این سفر شاه قاسم انوار خواجه ضیاء
الدین ترکه شرف الدین علی یزدی (۲) و پیر تاج گیل همراه شاه بوده اند. بحوالی
منزل سید حسین که میرسند سید آگاه شده خادمان را دستور میدهد تا از آنها در صفا ای
نزدیک بخلوتش پذیرائی نمایند، قبل از ورود خود طبقی نقل جهت آنها می فرستد. جناب
شاه باتفاق همراهان وارد شده در صفا می نشینند، نقل را دیده بحضار میفرمایند: بهتر
است بمنزل دیگری نقل کنیم، آنگاه بارقا برخاسته بمحلی دیگر می روند ناگهان
سقف آن صفا فرو آمده حضار را متعجب میسازد.

جناب شاه در غرفه ای که مشرف بر رود نیل بوده با سید حسین خلوت مینماید.
سید میگوید میخواهیم از حالات شما بهره مند شویم شاه میفرماید: ما از شما، سید حسین
در بچه ای که از آن رود نیل نمایان بوده می گشاید، بنظر شاه چنان می آید که تمام
رود نیل خون است، آنگاه در بچه را بسته دیگر بار می گشاید شاه می بیند که رود مزبور
پراز دست و پای بریده است که روان می باشد، سید برای مرتبه سوم در بچه را بسته باز مینماید
شاه متوجه میشود که همه رود نیل شیر است آخرین مرتبه که در بچه را بسته باز مینماید شاه
می نگردد که آب روانست بعد از این نمایش جناب شاه میفرماید ما را ازین
جنس حالات نیست مدعای ما کیمیای فقر محمدیست از مجلس برخاسته
بیرون می روند.

(۱)- اخلاط از بلاد رمنیه است و سید حسین ارادت بسید محمد آفتابی داشته و از سید
حسین در علوم غریبه نقل ها نمایند و کتابی در جفر و قواعد آن بقربده هزار بیت مشهور است
(نقل از طرایق الحقایق)

(۲)- مولف ظفر نامه تیموری متوفی ۸۶۸ هجری

پس از آنکه جناب شاه از مجلس سید حسین اخلاطی بیرون می آید و مسافتی قطع راه می کند حقه ای را سر بسته و مهور بدرویشی میدهد که برای سید حسین ببرد. درویش حقه مزبور را بسید حسین میرساند چون سید سر حقه را باز میکند قدری پنبه و آتش سوزان در آن مییابد تعجب نموده میگوید افسوس که صحبت نعمه الله را در نیافتم. گویند درویشی که حقه را برای سید حسین میبرد در راه بخاطرش میگذرد کاش حضرت سید نعمه الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود تا ما از کیمیا گری بهره ور گردیده از تنگدستی نجات می یافتیم آنگاه که بخدمت جناب شاه باز می آید آنچه را در خاطر درویش گذشته بود بر ضمیر حضرتش هویدا می گردد سنگ پاره ای از زمین بر گرفته پیش درویش میاندازد و میفرماید این سنگ را نزد جواهر شناس ببر و بهای آنرا باز پرس بعد از آنکه ارزش آنرا معلوم کردی باز آور، درویش سنگ را نزد جواهر فروش می برد آن مرد پاره ای لعل می بیند که در عمر خود مانندش رانیده بود بهای آن لعل را هزار درم معلوم مینماید، درویش سنگ را باز گرفته خدمت شاه می آورد شاه دستور میدهد آن سنگ لعل شده را صلاهی کرده شربت سازند و هر درویشی را قطره ای بچشانند و میفرماید :

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

گویند جناب شاه در مصر بمغاره ای که بنام مغاره نعمه الله مشهور است نزول نمود آنجا مجذوبی بنام **بابا حاجی علی** ساکن بود که همیشه در پیش او آتش میسوخت و از او حالات غریبه بسیار سرمیزد و مصریان باو اعتقاد کامل داشتند. جناب شاه بعد از آنکه درویش را دید از خود پنهان شده متوجه حال او گشت چون از آن توجه باز آمد آن مجذوب را مدهوش دید و آتشش خاکستریافت. پس از زمانی مجذوب بهوش آمد و تسلیم جناب سید شد (۱) در آن ایام بعرض جناب شاه رسانیدند که درویشی در این مغاره با چهل مغز

(۱) - مؤلف طرایق الحقایق می نویسد: غار مزبور غار حیوش نام دارد در جنوب مصر سنگش سفید و بر سر در مغاره بخط نسخ منقور شده که سید نعمه الله در این غار سه سال چندین اربعین بسر آورد طول آن غار صد قدم است و غایغ سوز با قبرش در آنجا واقع و خیلی محترم است، حضرات بکتابش مصر باید رئیس آنها در آن غار منزل داشته باشد آثار غریب و عمارت و دستگاه از خدیو در آنجا بسیار بنا شده

بادام اربعینی بر آورده جناب شاه پرسید اربعینش مردانه بوده یا زنانه؟ عرض کردند اربعین زنانه و مردانه کدام است؟ جناب شاه فرمود اربعین زنانه آن است که بچند مغز بادام یا باند کی قوت لایموت بسر برند ، اربعین مردانه آنکه چهل روز هر روز روزه دارند و هر شب بوقت افطار گوسفندی بامصالح بخورند و با وضوئی که روزاول ساخته باشند تا روز چهل نماز واجب و مستحب از ایشان فوت نشود . حصار با تعجب گفتند این نوع اربعین را که میتواند باتمام رساند؟ جناب شاه هماندم از مجلس برخاست و بسم الله الرحمن الرحیم گفته تجدید وضو نمود و اربعینی بهمان طریق که فرموده بود شروع نمود .

بعد از پایان اربعین چون بیرون آمد مردم مصر بروی جمع شدند شاه دست بر آورده دعائی جهت از دیاد جمعیت آنان خوانده فرمود تجدید وضوئی خواهم کرد از میان آنها برفت و بزبان حال گفت :

نقحه آمد مر شما را دید و رفت هر که را میخواست جان بخشید و رفت

بعد از آنکه جناب شاه از آن غار برفت عده ای از درویشان نعمة اللهی در آنجا مجاور شدند و اهل مصر با آنها مریدانه سلوك مینمودند در آخر شیخی و خادمی مغاره مزبور حسب الاشارة آن حضرت بیابا حاجی لطف الله رجوع گردید و او در آنمکان بتلقین ذکر و ارشاد سالکان مصر و سایر بلاد قیام نمود چون مدت عمرش بصدوده سال رسید بدیگری واگذار کرد و خود رشته کثرت برید و بوحدت پیوست .

شاید غزل زیر را جناب شاه همان ایامی که در مصر مشغول ریاضت و مجاهدت میبود، فرموده است :

می فراوانست اینجا جام کو؟ درد در دیش هست درد آشام کو؟

ایکه میگوئی دمی آرام گیر بسا چنین دردی مرا آرام کو؟

گر نشان و نام میجوئی مجو در عدم ما را نشان و نام کو؟

زلف و خالش مرغ دلها صید کرد خوبتر ز آندانه و این دام کو؟

جام می در دور میگردد را آغاز یا انجام کو؟

شمس تبریزی زمصر آمد برون آفتابی آنچنان در شام کو ؟
 نعمت الله مست و جام می بدست همچو او رندی در این ایام کو ؟

بازگشت بمکه جناب شاه از مصر بمکه مراجعت فرمود. **مؤلف جامع مفیدی** مینویسد: (در راه چون به گنبد ذات الارض رسید در اندرون گنبد صحبت ایشان با چهل تنان اتفاق افتاد در اثنای صحبت از آن چهل تن یکتن غایب شده با قدحی شربت در دست ظاهر شد هر يك را از آن قدح جرعه ای شربت میداد و سر نعلین بر عضوی از اعضای او میزد چون نوبت بآنحضرت رسید او را نیز جرعه ای شربت داد و گفت ای نعمه الله این نعلین بر کسی میخورد که قدم او از تعلق دنیا منقطع شده باشد بر حسن تقدیر الهی خلیل الله را از دامن تو بر میباید خاست هر گاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این نعلین بتو خواهد رسید).

عبدالرزاق کرمانی از پدر و نزدیکان خود نقل مینماید که سید فرمود: چون بمکه رسیدم در مسجد الحرام پیری نورانی دیدم نشسته کتابتی میکنند و تلاوتی مینماید و اکثر نظر بر خانه کعبه دارد پرسیدم کیست گفتند **مولانا قطب الدین رازی** است چون متوجه او شدم روانه بدینطرف شدند و بعد از صحبت و بسط حالات فرمودند: (کتابت حدیث جهت جبر کتابت حکمیات و تلاوت مصحف بامید جبر قرائت علوم غیر مشروع است و ادمان نظر بر خانه بامید آنکه از بیت المعمور مراحم الهی بآب زمزم لطف ظلمات خانه دل شسته شود).

مؤلف جامع مفیدی نقل از رساله صنع الله نعمه اللهی در تذکره خود چنین مینویسد: (در توجه بمکه بعد از تحمل رنجهای گوناگون آنحضرت آن مسافت را بقدم توکل طی نموده بشرف روشنائی روز وصال کعبه مراد رسید و از زلال سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردیده از جام **فیه آیات ینات** شراب ناب اسرار قربت و الفت و **من دخله کان آمنا** در کشید و لباس با اساس **النظر الی الکعبه عبادۀ** در پوشید و خرقة هستی هر دو کون از گردن برون کرده که **الدنیا حرام علی اهل الآخرة** و **الآخرة حرام علی اهل الدنیا** خلیلانه ردای شوق بردوش انداخته عالمانه از بن العلمین صفین عبور فرمود و عارفانه بر

عرفات معرفت بر آمده صوفیانه بصفای دل و مروه عزیمت نمود و دست بر حلقه تو کل زد و چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد).

جامی در تفحات الانس در شرح احوال خواجه محمد پارسا مینویسد که وی قریب مدینه فوت شد و در جوار عباس عم نبی دفن گردید چون خبر او در مدینه رسول به بعضی از اکابر عجم یعنی سید نعمه الله رسید این عبارت فرمودند که همانجا یازید که از آنجا نازید.

تبریز و شاه قاسم انوار قبل از رفتن بمکه یاد باز گشت، چون جناب شاه بسراب تبریز میرسد **سید قاسم انوار** (متولد ۷۵۷ هجری) را بخدمت ایشان می آورند شاه میفرماید جوانی بنظر من آوردند که بقابلت او در روی زمین ندیده ام و بعد میفرماید او فرزند حقیقی ما است. هنگامی که جناب شاه در ماهان رحلت مینماید **سید برهان الدین خلیل الله و شاه قاسم انوار** در خراسان بوده اند شاه قاسم انوار ایات زیر را سروده برای شاه خلیل الله میخواند:

آن ماه مسافر سفری کرد ز کرمان الله معك گفت همه جان کریمان
ای جان جهان، نقد تو در خانه خویش است زین حال چو خوشوقت شدی دست بر افشان
جناب شاه میفرماید مدت کوتاهی که در اردبیل بودم با حضرات مشایخ آنجا از جمله
با سید صدرالدین موسی صفوی اردبیلی حب فی الله واقع شد،

عبدالرزاق کرمانی از قول **سید مهدی نیشابوری** گوید شنیدم در نهر قدیم
جوز جولان قریب شبرغان مشهور بسریل سید نعمه الله ولی اکنون نیز از جویباریکه
از میمنه رود می آید زراعت می کنند و چون آنحضرت در آن موضع چند روزی اقامت
فرموده اند منتسب و مسمی به آن ولی میدانند.

سمرقند و امیر تیمور

جناب شاه بعد از باز گشت از مکه به ماوراءالنهر میرود و در شهر سبز (۱) نزدیک
سمرقند ساکن میشود مسجدی بنامی کند و نماز جمعه در آن میگذازد گویا حوضی
پراز شکر کرده و مردمان را از آن شربت میداده است که بعداً بحوض شکر معروف

میشود. در کوههای نور و توبه و ملکدار سمرقند جناب سید چندین اربعین بسر میبرد گویند در کوه ملکدار با وجود آنکه از بلندی و بسیاری برف بالا رفتن ممکن نبود در زمستان جناب سید اربعین گرفته و چله ای کبیر که صد و بیست روز باشد بر آورد و بقول دو چله متوالی بسر برد بمدت ۸۴ روز و بوقت افطار جز برف خوراکی و آشامیدنی نداشت. این قضیه را سید علاءالدین مهدی تبریزی از مشایخ ایشان نقل مینماید. سید نظام الدین محمود و اعظ داعی از زبان جناب شاه نقل نموده میگوید: يك مرتبه جنابش هنگام خزان در مغاره ای از کوههای بزرگ سمرقند بعبادت و خلوت مشغول بود برف زیادی بارید که دهانه مغاره را مسدود کرد جناب سید زمستان و مدتی از بهار را آنجا بود، روزی جمعی از شکارچیان که بآن کوه میروند بعلت فرارسیدن شب و آمدن باران ناچار بغار من بورپناه میآوردند دهانه مغاره را از برف پاك نموده داخل میشوند و آتشی می افروزند ناگهان سید رامی بینند که بر سر سجاده رو بقبله نشسته و از ماسوی الله رسته بتدبیر حالش میپردازند.

عبدالرزاق کرمانی گوید: بخط استادان دیدم که آنحضرت در حوالی سمرقند ریاضات شاق کشیده اند.

زمانیکه شاه در غار عاشقان در کوه صاف از کوههای سمرقند بر ریاضت مشغول میشود، بعضی از امرای ترك بعرض میرسانند که زمستان بغایت سرد میشود سید التفات نمی نماید و باندک قوتی اربعین میگیرد چون سردی هوا شروع میشود در حالی که بر مرگش یقین داشتند می آیند حال او را بدانند. آنگاه که دهانه غار را از برف پاك میکنند سید را می بینند روی سجاده نشسته و بحق مشغول است بزرگواریش را دانسته ارادت میورزند گویا این بیت را جناب شاه بیاد همان ایام میسراید:

ظاهر مدركوبان (۱) و باطن مدركوه صاف . صوفیان صاف را صدمرحبا بایدزدن
هنگامی که شاه در کوههای سمرقند مشغول ریاضت بود بعضی امرأه واحشام در حوالی محل ایشان منزل گزیدند و بدستبوسی جناب سید مشرف شدند شاه از محل و

(۱) - از دهستانهای تابعه زرنند در شمال غربی کرمان واقع و تا کرمان در حدود ۱۶۰

کیلومتر فاصله دارد

موطن آنها پرسش فرمود گفتند تابدینجاسی فرسخ راه است پرسید چرا جلای وطن گفتید که جلاجهانی بالاست بعرض رسانیدند حیوانات مامی مردند بناچار ترك دیار خود گفتیم . شاه فرمود بمحل خود برگردید بفضل خدا بحیوانات شما گزندی نخواهد رسید. ترکان سخن شاه را باعتقاد صادق پذیرفته مراجعت نمودند و از آن پس هیچ آفتی بحیوانات آنها نرسید سال دیگر بهمان مکان باز آمده وبا جناب شاه بیعت نمودند .

در حوالی سمرقند يك روز نود هزار نفر با جناب سید بیعت نمودند یکی دست او را می گرفت دیگری دامنش را گویند بنمد آنجناب چندان دست زده بودند که سائیده شده بود ، جناب شاه شربت آبی آشامیده مانده آب را در چشمه ای ریخت مردم تمامی آب چشمه بلکه گل ولای آنرا بعنوان تبرک بردند.

خبر ارادت ورزیدن جمعی از امراء امیر کلال که از سلسله نقشبندیه بود بعرض امیر تیمور رسانید و گفت عده ای از لشکریان باسید بیعت کرده اند اگر او را داعیه سلطنت باشد مجال مقاومت نیست. امیر تیمور چون این خبر بشنید خواست که جناب شاه را از مقر خلافت خود دور سازد. **شیخ نور الدین** یایکی از امرای دیگر به تیمور گفته بودند بهتر است سید را از نزدیک دید و صحبتش را شنید بعد از آن هر چه اراده فرمائید انجام دهیم .

تیمور پذیرفته یکی را خدمت جناب شاه می فرستد و پیغام میدهد شما بجانب ماتشریف می آوريد یا ما بزیارت شما بیائیم شاه در جواب می فرماید ماوشمارا برابر حدیث حضرت رسول اکرم باید عمل نمود و باز میگوید رحمت بر آن امیری که درویشی را احوال پرسد باقی اختیار باشما است.

امیر تیمور قبول نموده خدمت سید رسید و معانقه نمود آنگاه دستور داد غذائی آوردند سید در کنار تیمور و روبه قبله بر سر سفره بنشست و شروع بغذا خوردن نمود تیمور گفت که سید منقی از طعام حرام چرا خورد سید فرمود چون روزی این صاحب عزلت لقمه

حلال شده بود در خاطر آن صاحب دولت داعیه ملاقات درویشان انداخته که وسیله وصول حلال بمحل خود باشد .

در این زمینه حکایتی نقل می کنند و بعضی اینحکایت را بشاهرخ میرزا فرزند تیمور نسبت میدهند و حال آنکه درست نیست زیرا تاریخ وفات جناب شاه ۸۳۴ هجری است و شاهرخ در سال ۸۰۷ هجری بسلطنت رسیده و مسلم است که در سنین آخر عمر جناب شاه از حدود کرمان به آن سامان مسافرت فرمود از طرفی تذکره نویسان اشاره ای از ملاقات سید باشاهرخ ننموده اند . حکایت مزبور این است که جناب سید بمضمون حدیث: ولو كانت الدنيا دماغیطة لایکون قوت المؤمن الا حلالا فرموده بود :

گر بگیرد خون جهان را مال مال کی خورد مرد خدا الاحلال

امیر تیمور در مقام امتحان بر آمده شاه را دعوت نمود و خوانسالار خود را امر کرد تا بره ای بجور و ستم از کسی گرفته برای سید طعامی ترتیب دهد .

خوانسالار بره ای از پیرزنی بزور گرفته بمطبخ رسانید و برای سید طعامی ترتیب داد شاه با جناب سید بر سر سفره بنشستند و از گوشت بره پیرزن بخوردند آنگاه شاه از جناب سید سؤال کرد که شما میفرمودید جز حلال نمیخورم و حال آنکه این بره را بفرمان من از پیرزنی بستم بگرفتند و کیفیت را باز گفت سلطان طریقت گفت بهتر از این تحقیق باید نمود . بفرمان شاه پیرزن مزبور را حاضر ساختند سید از او پرسید این بره را کجا میبردی و از کجا می آوردی ؟ پیرزن گفت زنی بیوه هستم و رمد گوسفندی از شوهرم بمن رسیده . پسری دارم که در این هفته گوسفندی چند بسر خس برده بود خبرهای ملال انگیز درباره اش شنیدم در اینحال گفتند که سید نعمه الله باین ملک آمده و ولی عهد است بره ای نذر کردم که اگر فرزندم بسلامت بیاید بخدمت سید ببرم اتفاقا فرزند من بسلامت آمد خواستم بعهد خود وفا کنم بره را بر پشت گرفته اراده خدمت سید کردم خوانسالار بزور و تعدی بره را از من بگرفت چندانکه تضرع نمودم بجائی نرسید چون تیمور سخن پیرزن بشنید از کرده خویش منفعل شد و از جناب سید عذر خواست .

میر محمد هاشم نواده سید نعمه الله متخلص به هاشمی در کتاب مشنوی مظهر-

الاثار حکایت فوق را نظماً چنین میسراید :

شاه ولی سید اهل یقین	قطب جهان نعمت حق نوردین
خسرو معموره صدق و صفا	تا جور کشور فقر وفنا
بود باصحاب فنا در سلوک	قطع نظر کرده زمیر و ملوک
روزی او هر چه رسیدی زغیب	شبهه نکردی که بود شبهه عیب
چون صفت شاه به آثار خاص	گشت عیان نزدعوام و خواص
میر تمر خسرو صاحبقران	در طلب شاه شد از امتحان
گفت بخادم که زوج دحرام	مائه ای ساز ز نوع طعام
خادم مطبخ به چرا گه دوید	بره مستی ز ضعیفی کشید
در طلب شاه ز ایوان قدر	رفت اشارت به امیران صدر
شه بدر قصر همایون رسید	غلغله بر گنبد گردون رسید
چون بملاقات سرافراز گشت	بر طرف مسند خود باز گشت
میر تمر گشت بدان مرد حق	از سر اخلاص و صفا هم طبق
هر دو بر غبت متوجه شدند	آکل آن بره فربه شدند
گفت امیرش بنما این طعام	رزق حلال است بما یا حرام
گفت از این قسم که کردی سؤال	بر تو حرام آمد و بر ما حلال
بود در این قصه که از گرد راه	شد زستم پیر زنی دادخواه
گفت مرا از برهای سره	نیت سید شده بود این بره
بر در دروازه یکی در رسید	بره ز دستم بتناول کشید
میر تمر چون که شنید این کلام	بر سر پا خاست بصدق تمام
پای ز سر کرد و قدم پیش ماند	در قدم شاه سر خویش ماند
گوش مکن در حق پاکان غرض	جوهر خالص بشناس از عرض
گرد و جهان غرقه شود در وبال	روزی عارف نبود جز حلال

روزی ما درخور ما کرده‌اند	کار کنانی که دراین پرده‌اند
رخش قناعت ز فلک بگنذران	هاشمی از خلق بگردان عنان
در چله خم شو چو کمان گوشه گیر	هاشمی از مزرع جان توشه گیر
راستی و راست روی پیشه کن	مرد رهی از کجی اندیشه کن
وز خطر وادیه پرهیز کن	در طی این ورطه قدم تیز کن
روی بگردان ز همه کائنات	پای برون نه ز مضیق جهات
قبله ذرات شود روی او	هر که کند روی طلب سوی او

گویند امیر تیمور کسی را که بصفات ولایت و تقوی متصف بود در هنگام معانقه ملاحظه میکرد که آیا دلش از ترس می‌طپد یا نه چنانکه در موقع معانقه با سید نورالدین ایچی گفت دل من از این سید متأثر شد. در محضر جناب شاه قاسم انوار مذکور شد که امیر تیمور گفته است در وقت معانقه با سید نعمه الله دریافتم که دل من غالب بود جناب سید قاسم انوار فرمود این سخن بر کمال مشاهده سید دلالت دارد که آنحضرت مظهر را در مظهر مشاهده فرموده و چون اتم مظاهر را که ظل الله است یافته بمظهر پرداخته و از عظمت و جلال سبحات انوار قدس دل مقدس شاه نعمه الله متأثر شده.

چنانچه می‌فرماید :

اگر در خلق عالم در نیابی

بیابی خانه اما در نیابی

و بازمی‌گوید :

همه را بر کمال می‌بینم

همه عالم چو مظهر عشقند

اما چون سید نورالدین ایچی را در امر شرع صلابت بوده پنداشته است که

من سخن حق با پادشاه جابر می‌گویم و نهی از منکر حکم جهاد دارد لاجرم دل امیر تیمور از انوار احکام شریعت مظهر متأثر گشته و این بیان بر کمال مبین دلالت دارد.

لیکن عبدالرزاق کرمانی مینویسد که امیر تیمور بمذعیان جناب شاه می‌گوید

بخدا قسم هر چه شما در حق این سید می‌گفتید دروغ بود چه دل من طپید و لرزید

ونفس من از او ترسید .

گویند امیر تیمور بجناب شاه گفت چون وطن شما این ملک نیست بهتر آنست که از اینجا بطرفی دیگر عزیمت فرمائید . سید ساعتی در مراقبه فرو رفت آنگاه فرمود هر مملکت که سیر کردیم و هر جا که نشستیم مملکت شما بود و آنچه سبب پیشرفت کار امیر تیمور شد از برکات انفاص آنحضرت می دانسته و اعتقادی تمام و اخلاصی تام بجناب سید داشته است .

آنگاه که جناب شاه از سمرقند عزم رفتن نمود ، فرمود نان و حلوا ی امیر کلال را میخوریم و میرویم ، در روز عزیمت درویشی نیازمند بشتاب آمد شاه پرسید از کجا میآئی گفت بر سر قبر امیر کلال بودم و نان و حلوا را تقدیم میکند جناب شاه لقمه ای برداشته روانه می شوند - گویا غزل زیر را بهمین مناسبت در باره امیر تیمور میسراید :

بروای میر من بمال مناز	پیش ازین سیم و زر بهم مگداز
تاکی آزار خلق می جوئی	مکن آزار ورنه بینی باز
ور خماری و درد سرداری	با من مست کی شوی دم ساز
سخنم ساقئی است روح افزا	نقسم مطربی است خوش آواز
ملک من عالمی است بی پایان	وان تو از خطاست تا شیراز
من بسطان خویش می نازم	تو بتاج و سریر خود می ناز
نعمه الله پیر زندان است	گر مریدی به پیر خود پرداز

گویند جناب سید می فرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و اکثرهم الکفرون و از سمرقند بیرون میآید و این قطعه را که بعضی از آن از اشعار خواجه حافظ است جناب شاه درباره امیر تیمور می فرماید :

بی خبری ایدل از آن و از این	چشم خرد باز گشا و به بین
نیم تنی ملک سلیمان گرفت	گشت یقینی شه روی زمین
پای نه و چرخ بزیر رکاب	دست نه و ملک بزیر نگین

ملك خدايست و خدا ميدهد كيست كه گويد كه چنان يا چنين

جناب شاه بعد از خروج از سمرقند بطرف مرو روانه گرديد و بخانه خواجه زكرياي باغي (۱) فرود آمد، در همان روز امير تيمور بيمار مي شود و مي داند بسبب ترك ادبي اسه، كه نسبت بخداي آنحضرت روا داشته با كمال ضعف و نفاقت متوجه شاه مي گردد بعد از زيارت رسم عذرخواهي بجاي آورده از بركت دعای شاه شفا مي يابد .

جناب شاه مدت ها در منزل خواجه زكريا بسر برده و چندار بعين بجا مي آورد و خوارق عادات بسيار ظاهر مي نمايد از آنجمله جمعي از تجار در كشتي نشسته از دريای عمان بولاييتي ميرفتند كشتي ايشان دچار طوفان شد و مشرف بر غرق شدن بود دست نياز بدرگاه بي نياز برداشته از آن گرداب نجات خواستند . ناگهان ديدند شخصي روي آب پيدا شد . عنان كشتي ايشان را گرفته بساحل نجات رسانيد اهل كشتي شكر الهي بتقديم رسانيده است دعا نمودند كه احوال خود بر ما عيان ساز و بگو كيستي و كجا منزل داري و نامت چيست شاه فرمود كه لقب من نور الدين نامم نعمه الله منزل در دريارسمرقند بخانه خواجه زكرياي باغي است بعد از مدتي آن گروه در همان مكان و منزل بخدمت جناب شاه رسيده اموال و اسباب بسيار بر سبيل نذر تقديم نمودند و جمعي در حلقه مريدان در آمدند و ديگران بديار خود رفتند ، جناب شاه از آن وجه در هفت فرسخي منزل خواجه زكريا خانقاه باغي ساخته حاصل آن بجهت فقر او درويشان تعيين فرمود و قريه تل حله را خريداري نموده وقف بر خانقاه قرارداد و از آنجا بمشهد مقدس حركت نمود .

مؤلف متأخر سير گويد در زمان ميرزا ابوالقاسم بابر از قاضي دراز كه بامولانا محمد معمايي صدر مصاحب بود شنيدم كه گفت در جبال سمرقند دو پوستين پوشيده بودم و باتفاق بعضي بخدمت شاه ميرفتيم آنحضرت سليمي پوشيده بود و عرق ميريخت و ما بادو پوستين سرما ميخوريم، بعضي سباع و وحوش جمع شده بودند و ما بيم داشتيم فرمودند كه ضرري بكسي نميرسانند ايمن باشيد.

صنع الله الهی گوید : (از درويشي صادق القول شنيدم كه در حوالی ملك ختا

با جماعتی بکوهی رسیدیم که چهل فرسخ از چهارطرف آبادی نداشت در آنکوه مغاره‌ای بود که بخط جلی بر سر در آن نوشته بود این مغاره‌ای است که سید نعمه الله ولی در در اینجا اربعینی بسر برده است).

بین کوه ملکدار و کوهی که خواجه زکریا داق در آن آسوده محلی است (بالای سمرقند) که سی قریه آباد داشته بنام وادی مغان در آنجا جناب شاه چندین اربعین بسر آورده. بویژه در کوه خواجه زکریا داق پناهگاهی ساخته ده اربعین بماند. گویند در یک روز تمام مردم وادی مغان تسلیم ارادت جناب شاه شدند از مکاشفات و واقعات آنکوه جناب شاه چنین می‌فرماید:

در خواجه داق صبحگاهی	بنمود جمال خویش آنماه
دیدیم جهان چو یک درختی	بر هر برگی نبشته الله
آن برك درخت میوه اش بود	میراث جلال نعمه الله

سید و هرات

جناب سید بعد از زیارت آستان قدس رضوی اربعینی در مشهد مقدس بماند و از آنجا متوجه هرات شد در هرات یکی از نواده‌های امیر حسینی (۱) را که دختر امیر عمادالدین حمزه حسینی هروی بود بعد خود در آورد گویند در آن زمان سن جنابش ۶۰ سال بوده است.

جامع مفیدی مینویسد امیر حسینی قبل از وفات وصیت نمود که چون سید نعمه الله نامی از سلسله سیادت در تاریخ ۷۹۰ هجری باین منزل رسید و صبیبه زاده ما را که دختر سید حمزه دستار بند است خواستگاری کرد تسلیم او نمائید که امانتی است از آنجناب نزد ما:

چون در آمد شاه در ملک هرات	خلق آنجا یافتند از نو حیات
بد در آن شهر شریف خوب فال	مدت عمر عزیزش شصت سال
جناب شاه نزدیک یکسال در هرات بماند	و اکثر را بزراعت پرداخت در

مرغاب هرات مزرعه‌ئی آباد کرد و حاصل بسیار بعمل آورد گویند درویشی در آنوقت خدمت سید رسید و گفت ای شاهباز عالم قدس کدخدائی و تقیید و آن همت و تجرید؟ فرمود بلی اگر شاهبازیم و اگر عتقا اکنون مرغابی شده‌ایم.

بنظر من تاریخ ورود جناب شاه بهرات (۷۹۰ هجری) و اینکه سن جناب شاه در آن زمان شصت سال بوده است درست نیست زیرا آنچه مسلم است تولد شاه خلیل الله در ۷۷۵ هجری واقع شده (تاریخ تولد شاه خلیل الله را جناب شاه دقیقاً بنظم سروده‌اند) و تاریخ تولد جناب شاه ۷۳۱ هجری است بنابراین باید گفت که سن ایشان آنهنگام در حدود ۴۳ سال بوده و در سال ۷۴۳ - ۷۴۴ هجری در هرات توقف داشته‌اند،

جناب شاه دواربعین در کوه دماوند بسر برد و از آنجا متوجه
شاه و دماوند والوند
و همدان و دیدار بابا
حاجی محمدصامت بابا حاجی محمدصامت در آنکوه خدمت سید رسید و چندی
 ملازم آنجناب بود روزی شاه از آنکوه به نقطه دیگری میرفت
 و بابا همراه ایشان بود و او را گفتند در اینجا بابا نیست تا مارفته باز آییم بابا در آن مکان توقف
 کرد جناب شاه از آن مکان دور شدند بعد از چهل روز که مراجعت نمودند بابا را در
 همان نقطه یافتند و او را نوازش فرموده گفتند چند روزی بنا بتقدیر باید در این کوه
 ساکن باشیم شما بروید بعداً در ماهان شمارا ملاقات خواهیم کرد.

دل ما در هوای الوند است در سر زلف یار دربند است

بعد از سی سال بابا حاجی محمدصامت در ماهان به آستانه جناب شاه مشرف شد
 خادمان آستانه را گفت عرض نمائید که غریب قوشی آمده اجازه دیدار می‌خواهد
 خادمان بعرض رسانیدند شاه فرمود جای قوش بالای درخت است چون بابا این سخن
 از خدام بشنید به قریه فرمیتن نزدیک دروازه کرمان رفت و بر بالای درخت چناری که
 در مسجد جامع بود قرار گرفت و اربعینی بسر برد آنگاه متوجه آستانه ماهان شد
 خادمان گفتند که بابا باز آمده بابا بشنید و این غزل جناب شاه را بخواند :

مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد باز عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز

-۳۲-

روی دل بر در گه سلطان خود آورده ایم
زاهد خلوت نشین از خانمان دل بر گرفت
توبه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده ایم
آب چشم ما چود جمله میرود هر سوروان
خوش گشادی از گشاد نعمة الله یافتیم
جناب شاه منزل پای چنار را که مقبره بابا در آنجا بود و بعداً به بابا کلام دراز
مشهور شد بیابا داد .

یکی از معاصرین همدانی جناب شاه گویا مرتبه خود را از لحاظ علم و عرفان بالاتر
از جناب شاه میدانسته است . سید در پایان غزلی اظهار کمال خویش را بجهت
ارشاد او چنین بیان میفرماید :

تواز همدانی و ولیکن همه دان نه
تو عالم یک حرفی و ما عالم عالم
هر کس بجمال رخ خوبی نگرانند
گویند جناب شاه در کر بلا ی معلی هنگام تابستان اربعینی
شاه و کر بلا
بسر برده است .

جناب شاه از خراسان بحدود کرمان آمد و در کوبنان
مسکن گزید عبدالرزاق کرمانی مینویسد : (کوهبنان مدفن
شاه و کوبنان

شیخ برهان الدین احمد کوبنایی و مولد و موطن مولانا شمس الائمہ کوبنایی شارح
صحیح بخاری و مواقف و شرح مختصر قاضی است) .

جناب شاه تیمناً نام فرزند خود را بمناسبت نام شیخ برهان الدین مذکور برهان
الدین خلیل الله نهاد ، شیخ برهان الدین صاحب کتاب سواطع البرهان من مطالع
العرفان در تفسیر و لوايح البرهان الى اللوامع التبيان در علم کلام است .

سید لوايح برهانی را مطالعه نموده و فرزند خود را نیز بخواندن آن ترغیب

میفرموده است .

زمانیکه جناب شاه در کوبنان بود بمزار شیخ برهان میرفت چون بدروازه
 الله اکبر میرسید گاهی پای خود را برهنه مینمود بزیارت **خواجه رئیس الدین**
 مشرف میشد و بکوهی که نزدیک آن مزار است بالامیرفت در آنکوه مکانی مشخص
 بوده که ارادتمندان سیدبعثت آنکه جناب شاه بسیار در آنجا بوده. بدانجامیرفته و نماز
 میگذاشته اند و آنرا تخت امیر میگفتند خلوت امیر در عقب خانه شاه بوده ^۱
 جناب سید **گاهی** بخریز از قراء کوبنان میرفته و بخواش بعضی از مردم آن
 حدود چاه میرادر آنجا حفر نموده است.

توقف جناب سید در کوبنان هفتسال بود در اینمدت درویشان از اطراف بلاد
 ایران بقصد زیارت و تشرف بحضورش میرسیدند از آنجمله **سعد الدین علی و نظام الدین**
 احمد که مدرس و فقیه شیراز بودند.

این بیت را در همان ایام میفرماید:

اگر گنجی طلب داری که درویرانه ای یابی بیاو نعمت الله را بشهر کوبنان بنگر
برهان الدین خلیل الله فرزند جناب شاه در کوبنان متولد شد،

جناب سید از کوبنان سفری به یزد نمود و درتفت یزد توقف نموده طرح
شاه و یزد خانقاهی ریخت.

سلطان اسکندربن (۱) میرزا عمر شیخ بجناب سید ارادت و رزید و احترام تمام
 فرمود و چهار سال مالیات تفت و تسوابع آنرا جهت اتمام عمارت و مصالح خانقاه تفت
 بجناب شاه بخشید.

خانقاه مزبور بصورت آبر و مندی با تمام رسید مدتی که جناب سید در آنجا ساکن
 بود اکثر اکابر سلاطین و بزرگان روی زمین و مجاوران مکه مبارکه و مدینه طیبه و
 مسافران عراق و خراسان و عربستان و ترکستان بصحبت شریفش مایل و افاضات با
 برکاتش راسایل بودند.

سالهای متوالی جناب سید زمانی در کوبنان و گاهی درتفت بود اما اقامتگاه

۱- میرزا اسکندربن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور از ۸۱۲ هجری تا ۸۱۷ هجری در
 فارس و اصفهان و یزد حکومت داشته.

-۳۴-

دائمی او کوبنان بود جناب سید در این باره میفرمود: خوبی هوا وزیر کی وهشیاری مردم این دو محل ما را مقیم ساخت.

شاه و ابرقوه (۱) زمانی که جناب شاه مشغول ساختمان خانقاه تفت بود مسافرتی هم به ابرقوه نمود در حوالی آسیاب آنجا باغی درست کرد و عمارتی نیکو در میان آن بساخت سردر آن را با کاشی تزئین نمود و بدستور وی با خط جلی بر آن نوشتند: شفاء القلوب لقاء المحبوب

در ابرقوه ببقعه حاجی شیرازی رفت شیخ ابواسحق خادم آنجا خدمت سید رسیده طلب نصیحتی نمود شاه فرمود: در همه امری ثبات قدم واستقامت احوال پیشه کن. گویند که موسم بهار بود درخت سیبی بی شکوفه در کنار جوئی جلب نظر سید را نمود پرسید که مگر بار نمیآورد گفتند پیش از این بارور بود و کود کان سنگش میزدند حاجی شیرازی روزی گفت بار میآورد و سنگ مخور بعد از آن چنان شد که او فرمود جناب شاه آن درخت را در بر گرفته فرمود: بعد از این باریا ور و فیض برسان چنان شد که شاه فرموده بود.

هر کجا سیبی است بی آسیب نیست
سیب بی آسیب در بستان ماست
(شاه)

آنگاه از ابرقوه به تفت مراجعت فرمود و همانجا بماند تا بنای خانقاه تفت تمام شد. پس از فراغت از کار خانقاه تفت جناب سید از راه بافق بطرف کوبنان حرکت نمود در محل چاه قادربین یزد و بافق کاروانی را دید که آماده عزیمت بودند ناگاه دزدان بر سر کاروانیان تاختند و دستهای آنها را بیستند و نزدیک شاه آمدند که او را نیز در قید آوردند جناب شاه از روی غضب توجهی بآنها فرمود که دست و پای دزدان از حرکت بازماند اهل قافله از فرصت استفاده کرده دستهای یکدیگر را گشودند و دزدان را دست بسته بخدمت شاه آوردند جناب شاه آنها را از روی مرحمت نصیحت و اواره شد فرمود و از آن عمل زشت توبه داد آنگاه بدستور وی دستهای دزدان را گشودند.

۱- از دهستانهای تابعه یزد در جنوب غربی آن واقع شده تا یزد ۲۰۰ کیلومتر فاصله دارد

۲- از دهستانهای تابعه یزد در جنوب شرقی آن واقع شده و تا یزد ۱۱۰ کیلومتر

جنابشاه چون بیافق رسید بزیارت **امامزاده عبدالله** رفت لحظه‌ای بردر مزار بنشست خدام طبق خرمائی بخدمت آوردند جنابسید پنج عدد خرما میل نمود و دانه های خرمارا دورخود درزمین فرو برد گویند بعد از آن پنج دانه خرماپنج درخت شد . **صنع الله نعمت الهی** مینویسد تازمان او آن پنجدرخت همه ساله بر میدادند ومسافران ومجاوران بجهت شغانتناول نموده باطراف بلادمیبردند.

جناب شاهپس از سالها اقامت درتفت یزد و کوبنان عازم کرمان **شادو کرمان** شد. در زرند خدمت **ابوالهعالی زرندی** فقیه معروف آن دیار رسید وایشان رفعت مرتبه حضرت شاه رااشارت نمود قبل از رسیدن بکرمان درویشی درخوابدید که همه اولیاء کرمان بر بالای تلی بین ماهان و لنگر جمع شده باهم می گفتند عنقریب آفتابی از برج ولایت ونبوت بر آمده در کرمان وتوابع خصوصاً این سرزمین خواهدتافت ومامانند ستاره ازپرتو آن نورمحو خواهیم گشت. درحرکت بکرمان فامیل وفرزند درخدمتسیدبودند

در آنزمان کرمان حوزه ارشاد **شیخ نورالدین خوارزمی** بود جنابشاه برای اینکه به بیند که آیا آن سامان در حیطة تصرف ولایت او در میآید یا نه کیسه‌ای زر بدرویشی داد و فرمود نزدشیخ نورالدین خوارزمی ببرو بایشان بگو سیدفرمود این وجه حلال را بهدیه فرستادیم اگر اجازه میدهید کاریزی دراینحوالی احداث نمایند درویش چنان کرد که شاه گفته بود شیخ بعد از توجه ومراقبه گفت می بینم کهسیراین سید به آسمان چهارم (۱) منتهی است اگر نه ازروح پرفتح سید کونین شرم داشت می قبول نمیکردم فرستاده شادرا گفت برو وتحیت درویشان برسان وبسید بگو مدعای شمارا دانستیم کرمان نیز از شماشد.

جنابشاه در کرمان حوالی بقعه **شیخ قطب الدین داود** منزل نمود، در آنجاخانه‌ای عالی بنا کرد.

درباره علت اقامت خود در کرمان می فرماید آب و هوای آنرا بمزاج خود موافق

(۱) - مقصود آن است که در این هنگام سید بر مشرب سلیمان بوده وسلطنت ایشان را باصطلاح باسلطنت آفتاب ملاحظه کرده است.

یافتیم و مسکن گزیدیم.

در کرمان باهریک از معاریف و بزرگان آن سامان بنوعی سلوک نمود و اکثر را دل ربود روزی در مجلس جناب شاه بزرگان کرمان از قول **شاه شجاع** نقل مینمودند که گفته است عالیتین صفات و کمالات انسانی حسن خلق و سخاوت است و همه مردم این دیار صاحب کرم و دارای حسن معاشرتند. جناب سید میفرماید آری بجمع صفات در این مسافرت بردرویشان همانگونه آشکار گردید :

این زمینی است که ازوی همه مجنون خیزد

جناب شاه در تعریف کرمان میفرماید در ملکی مقیم شدیم که موحدان و صوفیانش مانند **شیخ اوحداالدین و ابراهیم مستینه و اسماعیل دباس** پیر پیر هرات و **شاه بن شجاع** است و محدثانش **شیخ بخاری محمد بن ابی یعقوب**، **شیخ مسلم بخاری**، **حسان بن ابراهیم**، **شیخ دارمی ابو عبدالله محمد بن زکریا و شیخ شهاب الدین فضل الله** و از مفسرانش چون **تاج الفقراء مصنف (لباب و غرایب)** و تفسیرش و فقهایش مثل **ابوعلی حسن بن یحیی بن حمویه شیخ ابن بابویه** اصفهانی که شیخ قاضی حسین و او شیخ محی السنه است **ابو اسحق ابراهیم بن عمران** شاگردیافعی و او صاحب مذهب ان اصولی و فروعی (ظاهر اغرض آنحضرت از فروعی **ابو الفضل شارح (جامع صغیر)** یا **شارح کرمانی** (هدایه) بوده یا صاحب کنز الدقایق **مولانا حافظ الدین** و اصولی **علامه صدر الشریعه** صاحب تنقیح و توضیح و شرح آن که از علماء نزیل کرمان بوده اند)

و از معبرانش چون **ابراهم معبر** و از نحوایش چون **اشرف الدین محمد صاحب (خییصی)** و **مولانا همام الدین حسین** اند.

از حکیماناش **حکیم ابو القاسم** که با ابوعلی مسکویه مناظره کرده و گفته منطبق رادرست نمیداند و از شعرائش **افصح الفصحاء کمال الدین خواجه عماد**. زمانی که کرمان در محاصره دشمن بود بعضی از بزرگان از جناب سیداستدعا نمودند که خانه های خیل و حشم و خدم شما بسازد تا جان و دین و خزان و پسران خود را بآنها

سپاریم سید در جواب فرمود جای فرزندان نوردیدگان چشم پدران و مادران است .
شاه و شهواد (۱) شاه سمرتبه بشهداد (خبیص) جهت زیارت سید زید **نسا** به مشهور به
 بابازید مجرد رفت دفعه آخر گفت هر دفعه بآنجا میرفتم امام زید رانمی یافتم در آخر
 دیدم مرتبه او از آنچه گمان داشتم بالاتر بود.

قاورد شاه سلجوقی دختری داشت بسیار زیبرك هر که از وی خواستگاری
 مینمود میگفت همتای او نیست و سرانجام او را ببابازید مجرد داد، سید را، از آن دختر
 فرزندان بسیار بهم رسید و سادات شهدادی (خبیصی) از نسل ایشانند .

جناب شاه هر زمان که بکرمان تشریف میبرد يك جانب شهر را با پای مبارك
 قدم میزد و میفرمود مزار کریمان کرمان در این محله مردگان کرمان تادرب خبیص
 است مثل شیخ رضی الدین ابو منصور الکھساد و خواجه اوحد الدین پسر او و
 شمس الدین مردکانی و شمس الدین ابو غانم و تاج القراء و قاضی ابو الاعلاء بکریه
 و قاضی نظام الدین محمود شهید و شیخ محمد مرزبان و شیخ محمد حیدر و
 خواجه ابو الفضل رازی و بسیاری دیگر از فحول علماء و اصول اولیاء .

شاه و ماهان (۲) جناب شاه در مسافرت های حدود کرمان چون بماهان رسید پیرزنی سفره ای
 نان و قدحی ماست نزد وی آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که سید بتوقف در آنجا راغب
 گردید در همان مکان ساختمان خانقاه خیر آباد و باغ خلوت و باغ مشهد را شروع
 نمود که بزودی با تمام رسید و از آن پس شاه گاهی در کرمان و زمانی در
 ماهان بود .

گویند بر سر در خانقاه ماهان یکی از ارادتمندان این دوییت جناب سید را
 نوشته بود :

(۱) در ۹۹ کیلومتری شرق کرمان واقع شده و سابقاً نامش خبیص بوده است

(۲) - دهستانی است که در ۴۰ کیلومتری جنوب کرمان سر راه کرمان به زاهدان

قرار دارد

نعمت‌اله را اگر خواهی که مهمانی کنی سفره‌ای گرد جهان‌سرتا بر باید کشید
 و بقدر همتش سازی سرائی مختصر چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید
 زمانی که جناب شاه در ماهان بارشاد عباد مشغول بود پادشاهان و بزرگان
 از اطراف نذورات و هدایا بخدمتش می‌فرستادند یکی از ناقصانرا بخاطر رسیدن اینهمه
 طلا و جواهر و قماش گرانها که می‌آید سر بخزانها می‌کشد اما مکان ندارد با جمع آوری
 آنها از آسیب آتش تصرف نفس‌ایمن بود. شاه ضمیر او را خوانده احضارش فرمود
 قدری پنبه و آتش خواسته پنبه را در آتش انداخت حرارت آتش بر پنبه مؤثر نشد آنگاه
 پنبه را از وی آتش برداشته پیش آن نادان گذارد و گفت :

ما را چه از اینکه ناقصی بد گوید عیبی که بما نیست یکی صد گوید
 ما آینه‌ایم و هر که در مانگرد هر نیکی و بدی که گوید از خود گوید

زمانی ارادتمندان جناب‌سید از هندوستان تحف و هدایائی برای وی فرستاده
 بودند ، حاکم کرمان که از جانب شاه رخ فرمانروای آنجا بود اندیشید اگر
 دست از مالیات آن بردارد شاید شاه از وی باز خواست کند و اگر از شاه طلب مالیات
 نماید بر نجد و مالیات واقعی آن زیاد بود لاجرم حقیقت حال را بشاهرخ گزارش داد،
 شاهرخ متردد گردید در این باره با مهد علیا گوهرشاد آغا مشورت نمود مهد علیا
 گفت از آن بیندیش که تا دامن آخر زمان مردمان بگویند سلاطین آن اندازه
 هدایا بجهت سیدی فرستاده بودند که شاه زمان از سر مالیات آن نتوانست بگذرد
 چون شاهرخ این سخن بشنید فرمانی بنام حاکم کرمان صادر نمود که از جناب شاه
 مالیات نگیرد .

مرتبه دیگر از طرف سلاطین هند هدایائی بیش از پیش بخدمتش آوردند ، و
 آنها را در رودخانه ماهان برابر خانقاه سید گذاردند در آن ساعت شاه بخلوت بود
 کسی قدرت آن را نداشت که بعرض برساند بعد از سه روز از خلوت بیرون آمده
 نظرش بر آنها افتاد چگونگی را پرسید عرض کردند و بهای آنها را که مالیات کشوری
 بود باز گفتند شاه آنها را سه بخش نمود گفت بخشی را برای میرزا شاهرخ بفرستید
 که لشکر او بسیار است تا صرف لشکر نماید بخش دیگر به خلیل‌الله دهید که او

جاه دوست دارد بخش سوم صرف مخارج آستانه نمائید يك ذرع کرباس روی بارها بود برداشته فرمود درویشان هم عرقی خشك کنند .

درویشی مؤذن در شیراز بانك خفتن میگفت در پایان این غزل جناب شاه را بخواند :

غم مخور یارا که غمخوارت منم	این جهان و آن جهان یارت منم
در سر بازار ملك كائنات	اول و آخر خریدارت منم
رو بدارو خانه درد من آر	چون شفای جان بیمارت منم
گر بدوزخ میکشندت خوش برو	چونکه در آتش نگهدارت منم
ور بجنت میروی بسی ما مرو	چون فروغ باغ و گلزارت منم
چند روزی هر کجا خواهی برو	باز گشت آخر کارت منم
هاتفی از غیب میداد این ندا	نعمه الله طلب کارت منم

جناب شاه در ماهان غزل را بشنید و بیعضی از درویشان اظهار نمود فلان درویش در شیراز این غزل را بخواند . همانشب درویش شیرازی شاه را خواب دید که او را تحسین می فرمود چون از خواب بیدار شد عازم ماهان گردید و دست ارادت بدامن شاه زد و بشیراز مراجعت نمود .

جناب شاه از ماهان زمانی بجانب کوه بیغان رفته سه روز توقف فرمود خادمان در این سه روز بجهت آموز گار شاهزاده خلیل الله آش رشته می بردند معلم را این رباعی بخاطر رسید امانت نوشت و بکسی نگفت :

تا چند من این خمیر بسرشته خورم	وین آرد باب اندر آغشته خورم
یکبار چو باب زن کبابم ندهی	من شمع نیم که روز و شب رشته خورم

چون سید مراجعت نمود بشاه خلیل الله فرمود معلم شما از شما گله داشته آنگاه معلم را خواست و فرمود آن رباعی که گفته ای بخوان او نیز بخواند شاه وی را نوازش فرمود و خلعت داد .

در ماهان باغبان باغهای جناب شاه علف را بهانه ساخته هر روز مقداری میوه میان آن پنهان میکرد و بخانه میبرد روزی جناب شاه فرمود در میان علف چیست باغبان مضطرب شد دختری داشت صاحب نام، گفت میوه ای جهت صاحب میبرم شاه فرمود ما نمیدانستیم باغ ما صاحبی دارد این حکایت را رضا قلی خان هدایت بروزن حدیقه سنائی چنین بنظم آورده است :

نعمت اله سید شاهان	باغکی نغز ساخت در ماهان
باغبان میوه های آن میبرد	با عیال و بنات خود میخورد
دختری خرد داشت صاحب نام	میل دل سوی دخترش مادام
میوه باغ هر چه نوبر و خوب	بردی از باغ بهر آن محبوب
شاه می دید و دیده می پوشید	خوش به کتمان راز میکوشید
میوه ها کرده در علف مکنون	بردی از باغ روزها بیرون
روزی آمد گذشت از بر شاه	شه در آن باغبان نمود نگاه
گفت این چیست میبری بیرون	گفت لختی گیاه خوار و زبون
گفت سید در این علف باری	چیز دیگر جز این علف داری
گفت نو باوای از این بستان	بهر صاحب همی برم پنهان
شه بخندید و باغبان را گفت	کا گهم کردی از رموز نهفت
ما نبودیم تا کنون آگاه	زین حقاین که شد عیان ناگاه
که مرا کاخ و بوستانی هست	همچنان باغ و باغبانی هست
باغبان طبع واهی دارد	باغ ما نیز صاحبی دارد
زین طمع طبع عامه یافت فراغ	خاصه صاحب است میوه باغ
نکته ها هست در خفی و جلی	که شود شهره سیدی بولی

روزی یکی از درویشان نزدیک خلوتگاه شاه شده بود جناب شاه خدام را از ممانعت درویش نهی فرمود. چون بکرات این عمل را مشاهده فرمود در مجلس

از درویش پرسید که مقصود شما چیست عرض کرد گمان مردم این است شما کیمیا میدانید شاه فرمود آری : اواخر زمستان بود گاهی که خربزه و هندوانه به مجلس می آوردند سید بخدام دستور می داد تخم های آنها را نگاه دارند چون چند ماهی بگذشت جناب سید امر کرد تخم ها را با اتفاق آندرویش کنار نهر ماهان در زمینی بکارند و بدرویش گفتند که نگهبان آن کشت باشد ببرکت توجه جناب سید از آن کشتزار محصول فراوان بدست آمد که با فروش آنها مبلغ زیادی بدرویش رسید شاه درویش را گفت آنوجه از آن تو باشد و از روی نصیحت فرمود اگر کیمیا خواهی زراعت کن .

شیخ محمد ابومجرم ابن ع-م شیخ عبدالسلام بقلی (۱) بخانقاه جناب شیخ عبدالسلام در ماهان وارد شده بود و از خادمان خانقاه وجه زیادی میخواست. خدام خانقاه مزبور بجناب سید پناه آورده موضوع را در میان نهادند. جناب شاه فرمود هزارسکه زردرستمال کرده بوی دهند و کسی را بهمراه آنان فرستاد تا با شیخ بگویند نعمت اله فرمود اگر مزاحم این درویشان نباشی بهتر است. شیخ زاده از غایت نادانی و بعلت جوانی پذیرفت و برفت . درویشان باعتراض گفتند اگر جنید و بایزید در این زمان بودند از سخن نعمت اله بیرون نمی- شدند . شیخ زاده روزبهای خود خواهی عجیبی دارد بعد از آن شیخ زاده در غربت بمشقت دچار شد و از اینکه مخالفت سید نموده بود بترسید پس از پریشانیها و در- بدریها خدمت سید باز آمد و التماس و نیاز بسیار نمود تا نصف مبلغ اول بدو دادند. گویند درویشی بزیارت جناب شاه آمد چون خیمه و خرگاه او را بدید این مصرع بخواند .

نه مرد است آنکه دنیا دوست دارد

(۱) از فرزندان صدرالدین روزبهانی بقلی شیرازی بوده است

پس از چند روزی که در ماهان بماند به بیماری سختی گرفتار شد پزشکان گفتند که استحمام در خون کره اسب دو ساله برای او سودمند است شاه امر نمود که چهل کره اسب موصوفه آورده کشتند بیمار را در خون آنها نشاند و از رنج برهاند و در جواب مصرعی که گفته بود این مصرع بخواند :

اگر دارد برای دوست دارد

آنمرد عذر خواهی نمود و کمال ارادت بجای آورد .

گویند روزی در ماهان ۱۱ نفر فقیر از ایشان دعوت نموده بودند از راه اکرام دعوت همه را قبول فرمود و بوقت معین همه جا حاضر شد ظاهراً هم از خانه بیرون نرفته بود .

عبدالرزاق کرمانی گوید . از پدران خود شنیدم سید فخرالدین بغدادی : در مجلسی خواست که اظهار فضیلت کند از جناب شاه پرسید ، ایمان چیست ؟ فرمود نشیده ای که الایمان ان یومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله . فخرالدین گفت من سؤال از ایمان میکنم و جواب از مؤمن می شنوم شاه فرمود مگر ندانی که جبرئیل ایمان از پیغمبر پرسید و آنحضرت همین جواب را داد بعد از پایان مجلس آنگاه که سید فخرالدین از آستانه بیرون می رفت درویشان ریسمان بگردن وی انداخته قریب بهلاکتش رساندند . چون جناب شاه شنید بیرون آمده آنها را ممانعت نمود و فخرالدین را نوازش فرمود :

شاه و شیراز جناب سید روزی از خلوت ماهان بیرون آمده فرمود :

وقت آن آمد که پروازی کنیم وز کریمان عزم شیرازی کنیم

مسافرت او بشیراز در زمان حکمرانی میرزا اسکندر بود .

سید اول بمزار شیخ مصلح الدین سعدی رفته زیارت نمود بعد نزدیک تنک الله کبر که سرچشمه آب رکن آباد است در کوهی بنام کوه پهلوان علی شمس توقف فرمود . مردم شیراز از خرد و بزرگ وضع و شریف در آن مکان هر روز بخدمتش

میرسیدند جناب سید در این مورد می فرماید

نعمت الله رهبر و شیرازیان همراه او عارفانه بر سر الله اکبر می رود

درویشی بنام **فخرالدین رازی** از مریدان **خواجه ظهیرالدین عبدالله** امامی اصفهانی (۱) با محبتی خاص به خواجه زاده ای کرمانی دلبستگی داشت خواجه زاده مزبور پیوسته در خانه بود و درویش از تماشای جمال آن محروم می ماند روزی درویش خبر می شود که جناب سید بشیر از آمده و دوستان کرمانی بزیارتش می روند با اتفاق خواجه زاده و پدرش خدمت جناب سید می رود. شاه از حلوائی که در آن مجلس قسمت مینمود بفرموده:

هر یار که بینیم که او قابل عشق است حسنی بنمائیم و دل از وی بستانیم

قدری از آن حلوا بخواجه زاده می دهد و می فرماید این را بگیر و بدرویش برسان درویش گریبان چاک میزند و بر قدم شاه افتاده اظهار ارادت و تجدید انابت می نماید شاه درویش را تاج نعمت الهی مرحمت مینماید. و در زمره ارادتمندان خویش قرار می دهد. در پایان مجلس خواجه از حضرت شاه درخواست می نماید که غلام زاده را نظری و نصیحتی بفرمائید شاه میگوید:

آندرویش پرهیزکار را نگهداری کن که او فرزند ترا بطریق هدایت راغب گرداند. گویند خواجه درویش را بخانه خود برده در آنجا منزل داد پس از یکماه که درویش مشاعده جمیل ظاهری را وسیله مطالعه جمال مطلق قرار داده بود از محبتش کاسته شد و هوای صحبت مرشد قدیم خود خواجه ظهیرالدین عبدالله را نمود لاجرم بخدمت او شتافت و سلام گفت خواجه ظهیرالدین فرمود ای درویش برو که از تو گند غیر می آید. درویش پریشان گردید سر بگورستان نهاد حیران میرفت و آب از دیده می بارید.

(۱) شاگرد سید زین الدین علی مشهور بسید شریف و مرید علاء الدین عطار بوده

است

روز دیگر از جذبات انوار ولایت سید انقلاب حالی در **خواجه ظهیرالدین عبدالله** پیدا شده بمجلس جناب شاه میرود: سید از معارف و حقایق سخنی میفرمود **خواجه ظهیرالدین** دنباله مطلب را گرفته در اطراف آنموضوع فصلی بیان نمود **مولانا تاتار قلندر** که در آنمجلس بود نیز تعریف کرد، ناگاه **خواجه** را اضطرابی در خاطر پیدا شد که مبادا ضمیر جناب سید از این معنی مشوش شود انفعالی در او پیدا گردیده بفکرش گذشت که چاره نیازمندی و افتادگی است برپای جناب سید افتاد جناب شاه بزبانجالت فرمود:

بی تکلف نعمت اله را بجو وز خیال نقشبندان در گذر

عمامه خود را بر سر او نهاد و با او بیعت نمود، **مولانا تاتار** خواست دستار **خواجه** را بردارد شاه فرمود که این از باب مزیداست.

در مجلس مذکور جناب شاه **خواجه ظهیرالدین** می فرماید غایت ملاحظه توحید چگونه می دانید **خواجه** میگوید: از قبیل اشراق نور آفتاب بر مظاهر جناب شاه می فرماید ملاحظه چنان باید که آب دریا باموج و حباب او، زیرا مظاهر را اگر چه امتیازی اعتباری هست بحقیقت غیریتی ندارند بعد از آنکه **خواجه** از مجلس شاه بیرون می رود درویش **فخرالدین** را طلبیده عذرخواهی میکند و میگوید ما نیز مانند تو مریدیم

روزی که جناب شاه بشیراز میرود **سید شریف (۱)** باستقبال و دیدن ایشان تا آرامگاه **شیخ سعدی** می آید و ملاقات می نماید در موقع معانقه کمی باران میبارید **سید شریف** می گوید: نعمت الله در بر است و رحمة الله بر سر یا بقولی می گوید:

نعمه الله معنا و رحمة الله علينا و ذلك فضل الله بنا

از طرف سلطان میرزا اسکندر حکمران شیراز روز جمعه مقرر شد که با حضور

(۱) در سن ۷۶ سالگی بسال ۸۱۶ هجری وفات یافت اعتقاد تمامی باهمل اله داشته خدمت جناب **شیخ زین الدین** کلاه رسیده بود و در صحبت **خواجه علاء الدین محمد** عطار بوده است

جناب شاه وسید شریف در مسجد عتیق (۱) شیراز نماز جماعت بخوانند سلطان حاضر بود **خواجہ حافظ رازی** که از شاگردان سید شریف بود سجاده سید را طرف راست سلطان بگسترد و منتظر آمدن جناب شاه بودند ناگاه سید از در بازار بزرگ بمسجد وارد شد مردم باستقبال و دست بوس هجوم آوردند سید شریف نیز که برای استقبال رفته بود در اثر ازدهام نزدیک بود زیر پای مردم لگد مال شود جناب شاه دست او را گرفته از میان جمعیت بیرون می کشد سید شریف سجاده خود را برداشته طرف چپ سلطان می گستراند حافظ رازی بسید شریف عرض می کند چرا چنین نمودی در جوابش میگوید تو حالات اولیا را نمیدانی .

روزی در مجلسی که جناب شاه وسید شریف بودند **شیخ شمس الدین محمد الجری** داخل شده بعد از جناب سید شریف می نشیند و می گوید عزت .

سید عماد الدین ادهمی در شیراز بخدمت جناب شاه رسیده بیعت نمود شاه باو فرمود سخنی بگو عرض کرد چه گویم که شاعر شهرما سعدی گفته است:

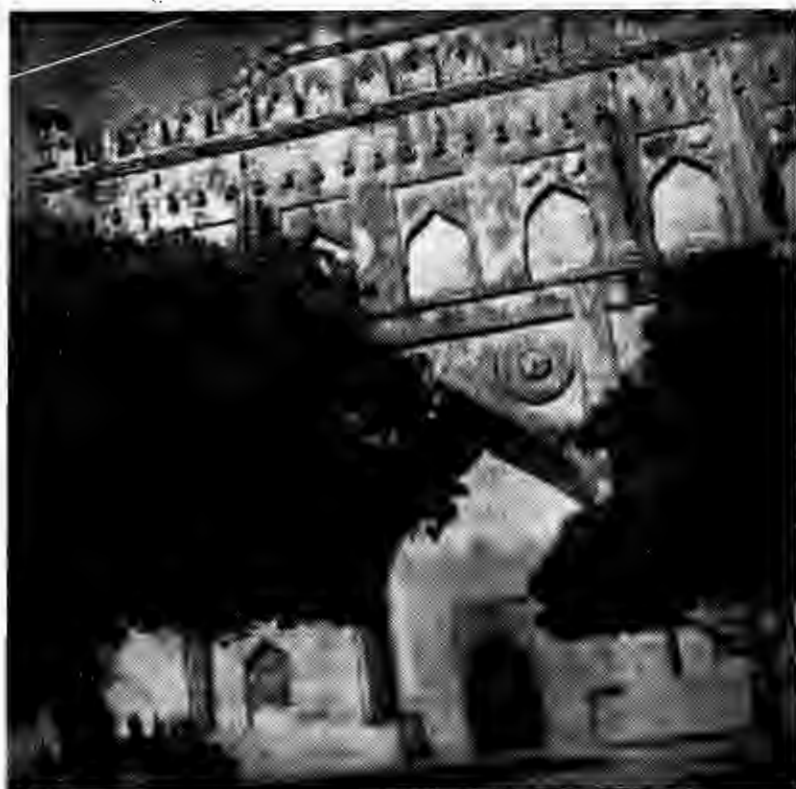
من کیم تانستم باشد بدوست اومن ومن اونا بشم جمله اوست

شاه و شهاب الدین احمد شاه بهمنی هندی سلطان فیروز شاه بهمنی دکنی معاصر امیر تیمور برادر خود احمد خان را امیر الامراء کرده خان خانان لقب داد و **میر افضل اله شیرازی** انجوری را که ناصح و خیر خواه او بود و کیل السلطنه خواند . **سید محمد فیسود راز** (۲) که از معاریف دهلی بود بدکن آمده در حسن آباد گلبر که

(۱) از آثار عمرولیت صفاری است

۲- **سید محمد فیسو** دراز فرزند سید یوسف حسینی چشتی دهلوی مرید و خلیفه **شیخ نصیر الدین محمود** مشهور بچراغ دهلی بود وفاتش در سال ۸۲۵ هجری بسن ۱۰۵ سالگی اتفاق افتاد و کلمه مخدوم دین و دنیا تاریخ فوت او شد مولف ریاض العارفین مینویسد کتاب اسرار الاسماء از اوست . غزل زیر از او است :

آنان که بجام عشق مستند	بیهوش زباده استند
که در ورع و نماز کوشند	که باده خورند و بت پرستند
بر لوح وجود هر چه دیدند	جز نقش نگار پاک شستند
از کرسی و عرش در گذشتند	در غرفه لامکان نشستند
از رد و قبول ننگ دارند	از هجر و وصال دست شستند
دیباچه دفتر وجودند	عنوان ازل ابد شدستند
از کفن فکون رستگارند	آیند و روند خه بش هستند



نمای بیرونی مقبره احمد شاه معروف به احمد شاه ولی در یزدکن

مقر سلطان بماند **احمد خان** خان خانان را ارادتی بسید پیدا شد، با هم مربوط شدند چندی بعد **فیروز شاه** پسر بزرگ خود **حسن خان** را ولیعهد نمود بسید پیغام داد که ما حسن خان پسر خود را شاهی داده ایم شما هم در باره او دعای خیر نمایند سید جواب داد چون شما بوی شاهی داده اید بدعای خیر فقیر چه احتیاج است سلطان در این باب اصرار نمود سید گفت از عالم بالاتر شاهی توبه بر ادرت احمد خان نامزد شده کوشش بی فایده است سلطان از سید رنجیده از شهر عذر اورا بخواستوی بیرون رفت و نزدیک شهر خانقاهی عالی بساخت که اکنون آرامگاه او است سلطان فیروز شاه چندی بعد عزم تسخیر قلعه پالگل را نمود با وجود محاصره مفتوح نشد و در لشکریان بیماری و بافتاد سران سپاه متفرق شدند. **دیورای** هندو باراجه های دیگر بسوی سلطان و لشکر او تاختند در این نبرد میر فضل الله شهید شد شاه شکست خورد اکثر ولایات او بدست دیورای هندو افتاد، لشکرش در قتل و غارت و خرابی مساجد کوشیدند تا اینکه بسعی احمد خان دیورای مراجعت نمود. سلطان فیروز از فرط اندوه بیمار شد و در ولیعهدی حسن خان اصرار ورزید بزرگان دولت گفتند زمانی پسر و ولیعهد خواهد بود که احمد خان در میان نباشد شاه سخن سید محمد گیسو دراز یادش آمد تصمیم گرفت احمد خان را کور کند وی همان شب خبردار شده با پسرش **علاء الدین** خدمت سید آمد سید دستار خود را دو پاره کرد به او پسرش داد و بهر دو مرده سلطنت رسانید و شب را با هم غذا خوردند. **احمد خان** روز دیگر از شهر بیرون رفت تا جری بنام **خلف حسن بصری** که سابقه آشنائی با احمد خان داشت بیرون دروازه شهر ایستاده بطریق سلطنت بر احمد خان تعظیم نمود و در رکاب او روانه شد

سلطان فیروز شاه از فرار احمد خان آگاه گردیده سرداران را بدستگیری او مامور کرد.

احمد خان پریشان و متحیر در سایه درختی فرود آمده خوابش در ربود در خواب مردی را دید در لباس درویشان که تاجی سبز دوازده ترک بر سر گذاشته بسوی او می آید احمد خان استقبال کرده سلام نمود آن درویش تهنیت گفته تاج را بر سر احمد خان

نهاد و گفت این تاج‌شاهی رایکی ازمشایخ گوشه نشین برای توفیر ستاده احمدخان از خواب برخاست و حال را برای حسن بصری باز گفت آنگاه باتفاق آماده نبرد شدند.

باتدبیری که موافق تقدیر آمد بر سپاه سلطان که **عین‌الملک و نظام‌الملک** سردار بزرگ آنها بودند غلبه کردند و اسب و فیل و غنایم بسیار بدست احمدخان افتاد سلطان فیروز شاه با وجود نقاهت و بیماری پس از شنیدن خبر شکست لشکر در **محرمه ای (۱)** به نشست و چترشاهی بر سر حسن خان گرفته با سپاهی به جنگ احمدخان آمد در حوالی حسن آباد «گلبرگ» صف آرائی کردند چون سلطان بیمار بود در آنوقت بر حسب تقدیر ضعف بر او مستولی شده بیهوش گردید و آوازه فوت او انتشار یافت سپاهیانش به احمد خان پیوستند نظام‌الملک پالکی (۲) سلطان را بر داشته روانه شهر شد چون بدر دروازه رسید سلطان بهوش آمد و از بازی روزگار حیران بماند احمدخان بشهر رسید و با لشکریان وارد شد آنگاه بخدمت سلطان رفته بگریست سلطان گفت سپاس خدا را که ترا در زندگی خود شاه دیدم اکنون ترا بخدا و حسن را بتوسپر دم احمدخان تاج‌شاهی بر سر نهاده به تخت فیروز بر آمد و احمد شاه بهمنی شد.

پس از مدتی آوازه بزرگواری **سید نورالدین نعمه‌الله ولی** راشنیده شیخ حبیب‌الله را که از مریدان خاندان فقر بود با **شمس‌الدین قه‌می** و هدایای زیاد از هند بکرمان روانه کرد که از طرف سلطان دست ارادت به دامن آن قطب زمان زنند و همت طلبند بعد از رسیدن بخدمت آن بزرگوار جناب سید **مولانا قطب‌الدین کرمانی** را که از علماء و مریدین بود با آنها روانه کن فرمود و صندوقچه‌ای باو داد که این امانت سلطان احمد شاه بهمنی است باید باو برسانی. چون مولانا بدکن رسید از دور نظر سلطان بروی افتاد بی اختیار فریاد برآورد، این همان درویش است که در زیر درخت در وقت محاربه بالشکر سلطان فیروز شاه در خواب دیدم که تاج سبز دوازده ترکی بمن داد من چگونگی تاج راهنوز بکسی نگفته ام اگر این قسم تاج باوی باشد امر غریبی است چون قطب‌الدین

(۱) - مرکب مخصوص بزرگان آن زمان که از چوب می ساختند و چهار نفر آنرا بدوش می بردند.

بحضور شاه آمد گفت جناب شاه نورالدین نعمت الله دعا وسلام رسانیده فرموده است از فلان تاریخ تاحال این تاج را برسم امانت نگهداشته بودم اکنون که شیخ حبیب الله جنیدی را فرستاده بودید درمراجعت ایشان واجب شد امانت شمارا بشما برسانم.

از **سلطان احمد شاه** نقل کرده اند که گفته است چون سخن قطب الدین کرمانی باینجا رسید حالتی عجیب در خود مشاهده کردم سراپا حیرت شده بخود گفتم اگر این تاج سبز دوازده ترك باشد جای شك نخواهد بود قطب الدین در عالم کشف وصفا دریافته گفت ای شاه دغدغه بخود را رها کن همان کسم که در زیر فلان درخت در عالم رویا بحکم شاه ولایت پناه این تاج را که دوازده ترك و سبز است بنظر شما در آوردم من بی اختیار در صندوق را گشوده تاج متصف به صفات مذکور را بر سر نهادم و بر مراتب صداقت و ارادت افزودم.

چون شاه نعمت الله سلطان احمد را در نامه بخط خود **اعظم السلاطين شهاب الدین احمد شاه ولی** نوشته بود از آن پس مقرر شد که همان القاب را در خطب و منابر ذکر نمایند. این کرامت عجیب و تصرف غریب با شعریکه در این باب گفته اند در کتب تواریخ ضبط و مشهور است بیت:

شاه درهند و شیخ در ماهان تاج بخشند اینچنین شاهان

در همین سال احمد شاه ولی **خواجه عماد الدین سمنانی و سیف اله اسد آبادی** را با عریضه و هدیه بخدمت جناب شاه نعمت الله فرستاد و استدعا نمود جناب شاه فرزندی از فرزندان خویش را روانه دکن فرماید جناب سید **میر نور اله** فرزند شاه **خلیل اله نوه** خود را که درس صباوت پادشاه همدش مینامید روانه دکن نمود.

زمانی که فرستاده احمد شاه بهمنی با هدایا و تحف خدمت جناب سید میرسد بدستور احمد شاه از جناب سید می پرسد تمام مردم را معتقد و مرید می یابیم با چه چیز آنها را مسح فرموده اید جناب شاه او را نزدیک خود طلبیده دست بردوش او نهاده میفرماید **بادب و حسن خلق** ضمنا توضیح میدهند که از هر امری اگر قدری از آن کم کنند اطلاق آن اسم بر آن توازن بود بخلاف ادب که اگر اندکی از آن کم شود هیچ نماند.

بعد از رحلت جناب سید سلطان احمد شاه سید اجل را با وجهی زیاد بپاهان فرستاد و گنبدی عالی بر آرامگاه جناب شاه بساخت که هنوز باقی است .

مشایخ و معارف ارادتمندان جناب شاه نعمه الله

۱- جناب شاه قاسم انوار سید جلال الدین علی فرزند نصیر مشهور به شاه قاسم انوار اردبیلی منظور نظر کیمیا اثر جناب شاه بود در اواخر عمر شاه گاهی رجوع طالبین را بوی محول می فرمود سه سال بعد از فوت جناب شاه نعمت الله در گذشت از آثار او دیوان اشعار و مثنوی انیس العارفین مشهور است و این بیت از اوست :

صمت و جوع و سهر (۱) و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

۲- سید شمس الدین ابراهیم بمی کرمانی از اصحاب خاص جناب سید بود روزی دو نمذ بعنوان هدیه برای جناب شاه آورد ندیکه را خود پوشید دیگری را بخادم سپرد و فرمود فردا سید شمس الدین ابراهیم از بم می آید از آن اوست روز دیگر که سید شمس الدین از راه میرسد جناب سید بخادم اشاره می فرماید نمذ را بیاور و میفرماید از دیروز نمذ را جهت شما نگاه داشته بودیم سید آنرا پوشیده می گوید امروز تجدید ارادت نمودیم و این مصرع را میخواند: یک جو نمدم بکل عالم نمدم (نمی دهم) جناب سید شمس الدین قبلا از ارادتمندان شیخ زین الدین خوافی بوده و می فرماید: انسی غریب هر نوبت بنوعی از صحبت جناب شاه می یافتم برادرزاده سید شمس الدین سید تقی الدین محمد خدمت جناب شاه رسید و ارادت ورزید .

۳- شیخ مرشد الدین اسحق بهرانی شیرازی عبد الرزاق کرمانی می نویسد: چون او را عالم بکتاب اربعه سماوی میدانسته اند شیخ چهار کتابش نیز میخواندند. شیخ گوید مجردانه با سه رفیق خدمت شاه می رفتیم چنانچه عادت است در راه هر کس غذائی را که میخواست نیت می نمود از من پرسیدند تو چه می خواهی من برنج با شیر گرم آرزو کردم چون رسیدیم خادم جبهه هر کس آنچه خواسته بود آورد مرا گفت فرموده اند باین مغاره رو (از کوه های کوبنان) چون به مغاره رسیدم مانده و خسته راه بودم تکیه کردم مرا خواب در ربود ناگاه انتباهی حاصل شد اندیشیدم که باران می بارد چون

چشم بگشودم دیدم جناب شاه بر بالین من نشسته آب از چشم مبارکش بر روی من می ریبرد از جای خود بر خاسته رسم ادب بجا آوردم سید فرمود بیاد حالت تجرد و انقطاع خود افتادم از تاسف گریستم، برنج با شیر گرم حاضر بود خوردم و بصحبت آن جناب مشرف شدم بعد از یک ماه که اجازه گرفتم چون مرا حواله به **سید قاسم انوار** فرموده بود به شیراز آمده از آنجا به خراسان رفتم ۱۷ سال در خدمت جناب سید قاسم بودم در مجلس وی هر گاه حاضرین سئوالی میکردند غالباً جواب آنها را بمن محول میفرمود. شیخ گوید جمعی از مردم هند را اعتقاد این است در جهان هر سه هزار سال یک مرتبه وهاب مطلق در صورت بشر ظاهر میشود و معتقدند که یک دفعه آن شخص را دیده اند اگر این سخن را بفرض حقیقتی بودی یکی از آن مظاهر سید نعمه الله بودی.

۴ - **سید نظام الدین محمود واعظ مشهور به شاه داعی الی اله** از مشاهیر خلقای جناب شاه است که بنوزده واسطه نسبش به **زید بن علی سید الساجدین** میرسد اجداد او همه ملقب به داعی بوده اند از مریدان **جناب شیخ مرشد الدین ابواسحق بهرانی** بود روزی شیخ او را فرمود ای پیر زاده استعداد شما عالی است بهتر است قبل از اینکه جناب شاه نعمت الله و سید قاسم انوار از دست بروند خود را به یکی از این دو بزرگوار برسانی زیرا من بتمنهایی از عهده تربیت تو بر نمی آیم.

داعی گوید در این اندیشه بودم که خدمت کدام یک بروم شبی در خواب دیدم مجلسی است مانند چارطاقی و در آن چشمهای آب روان است پیری آنجا نشسته دست دوزی میکند آن پیر **بایزید بطامی** بود فرمود این امر اول از **سلطان ابراهیم** بود و در دست او پشم بود چون نوبت ما رسید ریسمان شدا کنون که نوبت بسید نعمت الله رسیده در دست او ابریشم شده است صبح بخدمت شیخ رفتم صورت خواب بعرض رسانیدم فرمود حواله بکرمان است خدمت **شاه نعمه الله** بروید.

عزم سفر کردم مواعی چند از سردی هوای زمستان و دشواری راه در پیش بود برادر بزرگم **سراج الدین یعقوب** چون شوق مرا دیدید موافقت نمود مرا همراهی نماید با اتفاق برادر و یکی از **سادات انجو** که **سید شجاع الدین** نام داشت با دهم سفر دیگر

رو بکرمان نهادیم چون راه را نمیدانستیم و با کاروانی همراه نبودیم در راه حوادثی اتفاق افتاد :

از جمله شبی در بیابان راه گم کردیم بارانی زیاد توام بارعد و برق وحشتناک می بارید در آن بیابان حیران و سرگردان همانجا بار فرو گرفتیم و گرد آن بارها نشستیم چون چشمم بنخواب رفت شخصی دیدم براسبی بلند سوار است چنانکه گوئی سرش با برمی رسد تازیانه ای در دست دارد می فرماید این ابر را بحکم ما کرده اند اگر گوئیم بیار میبازد و اگر گوئیم مبار نبارد بعد از آن بسر تازیانه اشاره نمود که بر سر ایشان مبار و آن شخص

حضرت علی (ع) بود .

چون بیدار شدیم دیدیم باران زیادی میبارد اما بر بالای سر ما ستاره پیداست برادرم گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خواب دیدم که میفرمود با کی نیست صبح که از آنجا روان شدیم بکاروانی رسیدیم چون ما را بدیدند متعجب شده گفته دشما در بیابانی که پناه نداشت با اینهمه باران چگونه تر نشدند بدو ایشان در مغاره ای پناهگاه داشتند و تر شده بودند باز میگویند در راه بهر جمعی که میرسیدیم احوال جناب شاه را میپرسیدیم می گفتند مردی دنیادار است و اموال بسیار دارد شبی حضرت شاه را در خواب دیدم در صورت نیکان فرمود : هیچ بر ما نبندد و محبت هیچ بر دل ما ننشیند. بعد از آن جویباری بزرگ پراز آب بود از آن بجست و مرانیز فرمود بر جهمن نتوانستم، نیز گویند در آن سفر روزی در بیشه ای راه گم کردیم از صبح تا عصر راسر گردان بودیم عصری که از آن بیشه خلاص شدیم مردی نزد ما آمد دست ما بوسید و گفت از صبح تا کنون بانتظار شما بودم گفتم ترا از ما چه خبر بود گفت در خواب پیری دیدم محاسنی بزرگ داشت چنانچه تمام صحرا را با محاسن خود فرو گرفته بود گفت فردا به کنار بیشه رو سیدزاده ای چندی آیند آنان را دریاب پس ما را بخانه خود که تا آنجا قریب دو فرسخ بود برده سه روز نگاه داشت و بعد از آن براه انداخت.

دیگر آنکه گویند در راه هر يك طعامی نیت کردیم که در خانقاه جناب شاه بخوریم چون بماهان رسیدیم قبل از ملاقات جناب شاه خادم آستانه پیامد و برای هر کدام طعامی که در راه خواسته بود بیاورد برای ما و برای هر که در راه و پاره ای دل و مقداری

ناب روغنی و حلوائی قند آورد و فرمود جناب سید این را بویژه برای شما فرستاد است. من از آن غذا اشارت بجامعیت وی را در عرفان دریافتم.

داعی گوید چون بمجلس جناب شاه رسیدیم برادرم با آن سید دست جنابش را بوسیدند و من پای ایشانرا سرم را در کنار گرفت و من از هوش رفتم در آن حال فرموده بود عجب سوخته‌ای است و این مطلب را جناب داعی در ترجیع بندی بیان نموده. میگوید:

سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته‌ام سوخته
سوخته‌گان را نکند عشق رد

قد هجم العشق و هاج الهوی
احترق القلب و دام الحوی (۱)

داعی گوید در همان مجلس بیعت کردیم و به قبول خرقة و وصله افتخار یافتیم و بدین معنی خود اشاره میفرماید:

شدم بخطه کرمان و جانم آگه شد
که مونس دل من شاه نعمت الله شد
مرا اگر چه بسی نسبت است در ره عشق
نخست روی دلم سوی او موجه شد

دوماه در خدمت جناب شاه بود بعد از آن به شیراز مراجعت فرمود نزدیک سی سال حقایق و معارف تصوف را بر سر منابر بخلاق رسانید و مردم را ارشاد و هدایت نمود.

داعی گوید روزی جناب شاه درباره اعیان ثابت صحبت می فرمود یکی پرسید آیا این اعیان خارجی همان اعیان ثابت است که بوجود خارجی متصف شده اند؟ فرمود بلی و مجموعه ای نزد وی بود گفت آنچه در این مجموعه نوشته شده تمام از مصنفات من است مسائل و معارف و معلوماتی که در خاطر بود در آن نگاشته شده است. در این موضوع جناب شاه می فرماید:

مظهر اعیان ما ارواح ما
مظهر ارواح ما اشباح ما
ظل اعیانند ارواح همه
ظل ارواحند اشباح همه
باز اعیان ظل اسماء حقند
باز اسما ظل ذات مطلقند
ذات او در اسم پیدا آمده
اسم در اعیان هویدا آمده

اسم وعین و روح و جسم این هر چهار ظل يك ذاتند نيكويادار
مختصر اینکه اشباح مظهر ارواحند و ارواح مظهر اعیان و اعیان ظل اسماء الهیه و اسماء ظل ذات اند. در حقیقت اسم وعین و روح و جسم هر چهار ظل يك ذات میباشند
۵- سید حاجه، نظام الدین احمد شیرازی در شیراز بدرس تفسیر و حدیث و هدایت مردم اشتغال داشت بابرادر بزرگ خود **سید عماد الدین علی** بخدمت جناب شاه در کوبنان رفت چون بآستانه شاه رسید خادم پیش آمد و گفت جناب شاه فرموده است سحر در مسجد شمارا ملاقات خواهم کرد. سید نظام الدین از فرط شوق خواب نرفته نیمه شب به مسجد رفت و در تاریکی به نشست همانجا خوابش در نبود خادم هنگام نماز بیامد و چراغ بیاورد دید جناب شاه قبل از وی بر سر سجاده آمده مشغول است چون بمحراب نگریست مردی دید خوابیده و پای او بر روی سجاده جناب شاه رسیده. خادم خواست آن ناشناس را تنبیه نماید شاه ممانعت فرمود و گفت: بسا مراتب خوابی که بدزیداریست، از کجا دانی که خواب این عزیز بمراتب از نماز نعمت الله افضل نباشد.

سید نظام الدین گوید اشکالاتی در پاره ای از مسائل توحید و معارف تصوف داشتم در نظرم بود از جناب شاه پرسش نمایم جنابش رساله ای از مصنفات خود را که گویا رساله رموزات بود بمن داد و فرمود اینرا مطالعه کن چون بخواندم تمام مشکلاتم حل شد. هم او گوید در خلوتی که جناب شاه برایم معین فرموده بود محتمل شدم و متردد ماندم که آیا بیرون رفته تجدیدایام خلوت نمایم یا نه ناگاه جناب سید در را باز نمود و ظرفی آب بدست مبارک بر زمین نهاده فرمود:

المومن لا ینجسه شیء (۱) غسل نمائید و بیرون نروید.

باز گوید که من و برادر من در اندیشه بودیم بکجا رویم فرمود حواله توبشیراز است و حواله بارت بهند، آنگاه هر دو بیعت کردیم و بشرف تلقین توبه و ذکر مفتخر شدیم. سید نظام الدین بعد از مدتی انواع اجازات از جناب سید بگرفت و بشیراز مراجعت نمود هر که ارشاد مینمود بسلسله و طریقه جناب شاه بود تا در سال ۸۶۲ هجری وفات نمود. فرزند بزرگش سید **عزیز الدین اسحق** خرقة از پدر داشت. نیمه او سید

و جیه الدین اسمعیل گوید شنیدم هنگامی که جدم بخدمت جناب شاه بود پدرم متولد شد و نام او را جناب شاه تعیین فرمود .

۶- قوام الدین اسلام کو بنانی از شاگردان سید شریف بود در کوبنان خدمت جناب سید مشرف شد شاه خرقة خاصه خود را با و مر حمت فرمود .

۷- ضیاء الدین علی قاضی کرمان (۱) نزدیک چهل سال در صحبت و ملازمت جناب شاه بسر برد از بزرگانی که در زمره خواص بودند و جناب سید را تکریم مینمودند یکی او بود . برادر زاده های وی امام الدین قاضی و هم امام الدین حسین از خواص اصحاب جناب شاه بودند سید بهر دو برادر در تعلیم فرزند خود اشارت فرموده بود .

۸- شیخ تاج الدین شریعتمدار کرمان جدمادری عبدالرزاق کرمانی بود گوید روزی همراه مولانا هم امام الدین حسین از کرمان به عزم زیارت جناب شاه بیرون آمدیم نزدیک غروب بود بشتاب می راندیم در راه باران گرفت از شدت رعد و برق و تیرگی هوا در محل چنار کاکلی توقف نمودیم دیری نپائید درویشی از درویشان جناب شاه فرا رسید و گفت سید از خلوت بیرون آمده فرمود بعضی از درویشان مادر راه مانده اند و بدست مبارک این حلوای قند پخته را بانان و چند من جو و یک شمع کافوری بفقیر داد که بشما برسانم .

۹- رکن الدین عبداله کرمانی فقیه فیاض بود ابتداء از ارادت مندان خواجه عماد الدین فقیه کرمانی بود که او نیز به شیخ عبدالسلام کاموسی ارادت داشت بعد از آنکه خدمت سید رسید استفاضه بسیار نمود .

گوید جناب شاه درباره تفسیر کل یوم هو فی شأن (۲) فرمود که مراد از کل یوم،

(۱) - دارای تصنیفات بوده، از جمله کتاب ضیاء المشارق هشت جلد که در شرح مشارق نوشته و ابیات موشح کافیه مشهور به خبیص داشته کشف کشف را نزد عماد الدین کازرونی تا سوره یونس خوانده که او نیز همین اندازه نزد مصنف خوانده بود علم حدیث را نزد شیخ مجد الدین فیروز آبادی و شمس الائمة خوانده و ارادت بشیخ نور الدین ابدال خوارزمی خلوتی داشته است .

(۲) - سوره الرحمن آیه ۲۹ .

کل آن میباشد. **رکن الدین** روزی در مجلس جناب سید گفت در روایات آمده هنگام رمضان موقع افطار وشبهای قدر وساعات آخر خداوند چندین هزار بنده گنه کار را آزاد می نماید جناب شاه فرمود ما خوشنودیم که خداوند ما را به بندگی قبول فرماید.

نصیر الدین سعید فرزند رکن الدین در مجلس جناب سید سخنانی گفت که مقبول خاطر شاه افتاد جناب سید فرمود:

نعم المولی ونعم النصیر (۱)

گوید باجمعی از بزم بآستانه شاه می رفتیم
۱۰- عبدالدین قاضی کرمانی در راه هر کدام چیزی خواستیم چون بمهان رسیدیم شاه در خلوت بود بیرون آمده سفره ای پهن کردند سید بهر کس هر غذائی خواسته بود مرحمت نمود جز بیک نفر که گفته بودند چیزی نمی خواهم فرمود وی غذای درویشان را نمی خورد.

از خواص خلفای جناب سید بود
۱۱- بابا نظام الدین کیجی مکرانی سبب برخورد او بجناب شاه این شد که دشمنی بروی غالب شده بود. باملازمان روانه کرمان گردید که از فرمانروای کرمان یاری جوید چون نزدیک ماهان رسید جناب شاه در خلوت بود از خلوت بیرون آمده بدرویش **رجب** نامی که ملازم آستانه بود فرمود جمعی برادران از کیج بکرمان می آیند بین آنها مردی است با فلان صورت و فلان لباس سواراسبی است بفلان رنک نزد او برو و سلام مرا باو برسان بگو نعمت الله می گوید باین جانب گذری نمائید و با او همراهی کرده نزد ما راهنمایی کن درویش رجب برفت سوار را با نشانهای مذکور شناخت و ابلاغ پیغام کرد او نیز بدون عذر روانه شد چون بآستانه خلوت نزدیک شد جناب سید بدر آمده بطریق معانقه او را دربر گرفته لختی فشار داد و رها کرد و بخلوت بازگشت بامدهوش زمین افتاد وساعتی چند از خود بیخود شد :

روحها بر یکدیگر بشتافتند همدگر را یار دیرین یافتند

بابا بعد از آنکه بخود آمد ملازمان را مرخص نموده تغییر لباس داد و مقیم آستان جناب سید شد و تعلیم ذکر خفی یافت و بر ریاضات و عبادات پرداخت از توجه جناب شاه بمقامات عالیه خلافت رسید غالباً در ماهان و ابرقوه بسر می برد و تا بستان باقلیدمی رفت .

زمانی که بابا بخدمت سید قاسم انوار رسید سید او را گرامی داشت و نوازش فرمود. در سفری که بابا بشیر از رفت بنابر خوابی که جناب **سید نظام الدین احمد** دیده بود وی را بر سر قبر سید **شریف الدین ابراهیم** جد خویش برد و منزل داد اما بعلمت احتراز از غوغا و صحبت خلق بابا از آنجا بمصلی و اقبال آباد رفت.

جناب شاه راهیچگاه فترتی در شهود نبود بابا گوید زمانی گاهگاه فترتی در احوال خود می یافتم بنوعی که بهیچ چیز دنیا میل نداشتم و متحیر میشدم چون بجناب سید عرض کردم فرمود با کی نیست اسم (**الهمیت**) را بمظهریت فرامی گیر . و بعد از آن امر نمود که برای نشاط نیروی حیوانی و سر گرمی نفس مطمئنه بیشتر بآداب شریعت پرداز بابا گوید مرا عقده ای و واقعده ای بود که از خجالت شرم داشتم لاجرم چند روزی بخدمت جناب شاه نرفتم بعد از آنکه بخدمت رسیدم فرمود چرا در این مدت نیامدی گفتم بر شما هویدا است بعلمت شرمساری نیامدم فرمود مگر نمیدانی که پیر مانند دریا است اگر مرید را پلیدی پیدا شود تا خود را بآب دریا نرساند پاک نگردهد .

در آخر مرتبه بابا نزد شاه بآن اندازه بود که سید وصیت فرمود بابا نظام الدین او را غسل دهد.

۱۲- **شیخ ابواسحق احمد** مشهور بشیرازی حلاج متخلص به بسحق معروف بشیخ اطعمه از ارادتمندان جناب سید بود چون

در شیراز بخدمت سید رسید شاه فرمود چه گفته ای در جواب گفت :

حکایت عدس و سفره خلیل اله زمن پیرس که مداح نعمت اللهم .
و نیز از اوست :

همچو بسحق کسی کاش خلیل الله خورد نعمت اله صفت میر جهان خواهد بود

جناب شاه غزلی فرموده بود که دویتش این است :

گوهر بحر بیکران مائیم گاه موجیم و گاه دریائیم
ما بآن آمدیم در عالم که خدا را بخلق بنمائیم
شیخ در جواب گفت :

رشته لاک معرفت مائیم گه خمیریم و گاه بغرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ که ز ماهیچه قلبیه بنمائیم

شیخ زمانی در ماهان خدمت جناب شاه رسید بعد از آنکه شاه از خلوت بیرون آمد بهر يك رونموده از حالش سخنی گفت چون نوبت بشیخ رسید فرمود رشته لاکه معرفت شما ئید عرض کرد ما که از الله نمیتوانیم بگوئیم از نعمت الهی گوئیم. شیخ از ارباب وجد و حال بوده با شاه داعی الی المصاحبت و معاشرت داشته است داعی در فوت او مرثیه ای سروده مزارش در تکیه چهل تنان واقع و بمزار شیخ اطعمه معروف است .

۱۳- شیخ نورالدین متخلص به آذری صاحب طرایق می نویسد او ابتدا مرید شیخ محیی الدین طوسی غزالی بود بعد از وفات شیخ خدمت جناب شاه رسید و مدت ها خدمت سید بسیر و سلوک مشغول بود تا اینکه از طرف وی اجازه ارشاد یافت از آن پس بگردش پرداخت و فاتش در ۸۶۶ هجری اتفاق افتاد و مزارش در اسفراین است
۱۴- کمال الدین خجندی مردی عارف و صاحب نظر بود گویند نذر دهیچیک از مشایخ واقطاب جز سید نعمت اله سرفرو نیل آورد .

۵۱- خواجه صابن الدین علی تر که اصفهانی باتفاق شرف الدین علی یزدی در کوبنان خدمت جناب شاه رسیده ارادت ورزیدند. گویا رفتن آنها بمصر خدمت سید حسین اخلاطی با اشاره جناب شاه بوده است که علم جفر را فرا گیرند از جمله مصنفات خواجه علی شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحی و رسائل بسیار و شرح تمهید تصوف است که مصنف متن آن جدش خواجه صدر الدین تر که بوده است این دو بیت ازوست:
اگر چه طاعت این شیخکان سالوس است که جوش و ولوله در جان انس و جان انداخت
ولی بکعبه که گر جبرئیل طاعتشان بمنجنیق تواند به آسمان انداخت

۱۶- شرف الدین علی بز دی از ارادتمندان جناب شاه بود موافق **ظفر نامه تیموری** و از شعر او نویسندگان معروف است در سال ۸۵۰ هجری وفات نمود.

۱۷- اسعد الدین جناب سید نور الدین نعمت اله ثانی فرماید **جلال الدین محمد دوانی** گفت پدرم **اسعد الدین** از اکابر علما و عرفا بود و از جناب **سید شریف** استفاده مینمود مرا گفت مکرر خدمت جناب شاه نعمه الله رسیدم در هنگام تولد تو مضطربانه متوجه ماهان شدم چون بخدمت جناب شاه رسیدم بی اختیار وارد شده سلام کردم چون به نشستم گوئی مرا سحر نمودند دیدم آستانه بر ایمن تنگ شده محتاج به مکان وسیع تری هستیم در این ساعت جناب شاه فرمود مهران شمار سیده و پسر است

۱۸- همام الدین عبدالرزاق کرمانی از ارادتمندان جناب شاه و **جده عبدالرزاق کرمانی** صاحب تذکره مربوط به جناب شاه است **همام الدین** گوید روزی که جناب شاه ثروت خود را بین اولاد خود قسمت مینمود فرمود: نهادن ثروت مورث حبیب باشد اما باید در جریان افتد تا حکمت و مصلحت آن در حیطه کمون نماند زمانی در مصر یک اشرفی همراهم بود خواستم تجدید وضو کنم آنرا در سوراخی گذاشتم و از آن گذشتم اینک گاهی که بخاطر می رسید متر صد می شوم هر که را بمصر میرود بگویم اشرفی را از آن محل بردارد تا حکمت و مصلحت از آن فوت نگردد.

۱۹- بابا محمد بغردی از اسلاطین بغداد بود چون بخدمت جناب سید رسید از سلطنت در گذشت و رتبه حریمیت یافت گویند بمرتبه ای رسید که در خدمت جناب شاه روزی تاج از سر بر گرفت و بربیک نیمه سر نهاد در زمان طوفانی پدید آمد که حضار را متعجب ساخت شاه فرمود تاج را درست بر سر بنه چون چنان کرد طوفان تمام شد.

۲۰. مولانا داود از خواص بود و با وثوق و استقامت طریق صلاح و ریاضت

می سپرد.

۲۱- سید بابا قلندر معمول بود که هر یک از مخلصان و مریدان همراه خود کسوت و خرقة ای می آوردند پس از بیعت جناب شاه آن کسوت را باو می پوشانید کسوت مزبور گاهی تاج نمده مالیده بلندی بود که زمانی پنج ترک داشت تا اینکه سید منہاج

تاج ۱۲ ترك را بنظر سید رسانید و اجازه دوختن خواست بعد از آن تاج مزبور برای همه مقرر گردید . روزیکه سید بابا بخدمت جناب شاه مشرف شد او را نمودپوشانید و آستین آنرا جهت کسوت تعیین فرمود .

۲۲- پیر خبیر الدین گیلانی روزی خدمت جناب شاه عرض کرد از بعضی دویشان در آداب شریعت کوتاهی و در دستورات طریقت سستی بظهور میرسد اجازه فرمائید بازرسی نموده دستورات لازم را بآنها بدهم جناب شاه فرمود رندان نعمت الهی را داروغه نمی باید.

نیز گویند روزی یکی از تاج پوشان نعمت الهی را بگناه کبیره ای طعنه زدند و او را بامری متهم ساختند پیر خبیر الدین بعرض شاه رسانید و گفت این مردم لیاقت ارادت شمار اندازند سید فرمود بنده گی خدا و پیر روی محمد (صلعم) را ساز او را ند چرا شایسته مریدی نعمت الله نباشند.

نه همه زهد مسلم میخرند هیچ در درگاه او هم میخرند

موضوع فوق را رضا قلی خان هدایت بنظم آورده میگوید :

بگرفتند ماه تا ماهی	چون مریدان نعمت الهی
قرب چهل سال دعوت و ارشاد	و ان مریدان گذشته از تعداد
جز مریدان عامه اش موجود	خود دو و ده هزار سید بود
با چنین از دحام از تر و خشک	بی گمان یاریشک باشد مشک
گفت با شاه مصلحت بینی	راعی الشرع و داعی الدینی
کاندرین مسلکی که پابوده است	بیگمان راه جمعی آلوده است
مر مرا برگمار بر این قوم	که همی پرسم از صلوة و ز صوم
گر یکی زین طریق الهی	در عبادات کرده کوتاهی
رد و مردود و خاکسار کنم	بری از عزم و اعتبار کنم
گفتش آن جامع جمیع طریق	اکمل کاملان علی التحقیق
که فقیران نعمت الهی	گر بطاعت کنند کوتاهی

در مرض علم طب نمیخواهند	شحنه و محتسب نمیخواهند
این سخن را بنزد اهل کمال	رتبه عالی است در همه حال
سخن آئینه سخنگوی است	آن چو آئینه است و این روی است
روی هر کس که اندر آینه است	بی گمان عین او معاینه است
سرتو حید زین سخن پیدا است	کاهل تو حید این سخن پیر است
جویها خود ز سنگها نالند	بحرها سنگها فرو مالند
جوی نالد نه بحر ای هشیار	هر دم از همنشین نا هموار
راز او شد درین سخن معلوم	رحم الله سنائی مرحوم

۲۳- علاءالدین محمد قاضی کازرونی مفتی و فقیه و مدرس بود **سدید الدین**

نصر الله مینویسد که بصحبت وی رسیدم

۲۴- برهان الدین خلیل الله طاووسی پدر **سدید الدین نصر الله** بود و از خلفا و مخلصان جناب شاه در زمان فوتش **سدید الدین نصر الله** ۹ ساله بود بیتی دیوانه که از ارادتمندان جناب سید و از زنان صالحه زمان بود تربیت او را بعده گرفت جناب سید **نعمت الله ثانی** مفاخر و کرامات بسیار از بیتی نقل نموده است

۲۵- شاه عبدالرحمن مجرد ۲۶- درویش محمد بغدادی عبدالرزاق کرمانی

گوید از امرای بزرگ بود زمانی که صالحه خانم سلطان دختر میرزا جهانشاه بنیارت شاه عبدالرحمن مجرد میرفته او را شناخته است .

۲۷- درویش علی حصیری از درویشان جناب شاه بوده و این رباعی از اوست:

خوشت ز حضور حالتی نیست مرا	بهتر ز سکوت قالتی نیست مرا
گر هست شکایتی ز تنها دارم	از تنهایی شکایتی نیست مرا

۲۸- شیخ تاج الدین درویشی مجنوب و وارسته بود در شهدا اقامت داشت بخدمت

جنابشاه رسید و ترقی نمود.

۲۹- حاجی اختیار تفتی گوید مرا تبی مزمن بود جناب شاه بعیادت آمده پرسید

گوشت و غسل میل داری گفتم آری یکی را فرستاد از منزل قدری گوشت و غسل آورد

فرمود بخور خوردم منکران می گفتند فلانی مرد ومن بعد از خوردن آن عرق زیادی کرده بخواب رفتم چون بیدار شدم از بیماری اثری در خود ندیدم .

۳۰- امیر ناصر الدین بهی ۴۱- سید حسین کوثری عبدالرزاق کرمانی گوید در سال ۸۴۰ هجری که بسیستان رفتم امیر مبارز الدین راشککی و جمعی از درویشان نعمت اللهی را دیدم از نسبت خرقه آنها پرسیدم گفتند ما از اراتمندان سید حسین کوثری و امیر ناصر الدین بهی هستیم که از خلقای جناب شاه بوده اند .

۳۲- شیخ نظام الدین احمد معروف بشیخ خواص فاروقی از طرف جد بشیخ فرید الدین قدس سره و از طرف جده بسطان علاء الدین حسن شاه بهمنی میرسید جناب شاه از ماهان طایفه بیعت بشهر احسن آباد جهت وی فرستاد و او را نوازش فرمود .

۳۳- شیخ نظام الدین معروف بشیخ خوج ۴۴- شیخ فخر الدین احمد معروف بسید خرمی ۴۵- سید نظام الدین نوه صوفی احمد ترمذی در شهر محمد آباد به عهد سلطان احمد شاه بهمنی مدرس بود ۴۶- سید علی سبزواری ۴۷- سید شمس الدین اقطابی از معروفین تبریز ۴۸- شیخ لقمان محمود آبادی از فرزندان شیخ زاهد گیلانی ۴۹- سید مجنون رومی ۴۰- شیخ ابوسعید فرزند سید نور الدین ایچی که شاه شجاع بوی ارادت داشته است بین او و شیخ علی کلاه که معاصر او بوده تقابل و تضادی وجود داشته است هر دو نیز مورد توجه جناب شاه نعمت الله بوده اند شاه درباره آندو میفرماید آرزو مندم بدانم کدام احق و محق اند .

۴۱- شیخ محمود مورچه گیر مدرس هرات بود ۴۲- شیخ عبدالحمید اصفهانی ۴۳- شیخ داود مشهدی ۴۴- سید مشهدی ۴۵- سید محمد بدخشانی ۴۶- سید عماد الدین شیرازی ۴۷- سید محمد حلوائی شیرازی ۴۸- سید عزیز الدین آملی ۴۹- سید محب شیروانی ۵۰- درویش حسن گیلانی ۵۱- سید تاج الدین سیستانی ۵۲- شیخ محمد طوسی ۵۳- مولانا محمد طبسی ۵۴- سید قنبر تونی ۵۵- مولانا شادی کوه صافی ۵۶- حاجی بن عبدالله سندی ۵۷- سید حبیب الله پابرهنه ۵۸- میر شمس الدین هروی ۵۹- شیخ جمال الدین شیرازی ۶۰- سید حلال الدین هروی ۶۱- شیخ اردبیلی که بخدمت

جناب سید شریف مشرف شده بود ۶۲- شیخ شمس الدین خاکی کرمانی
 ۶۳- شیخ علی بابا که مزارش درسه فرسخی ماهان در محلی بنام سه گنج واقع و
 زیارتگاه خاص وعام است یکی از مشایخ جناب شاه رباعی زیر را در تعریف او سروده
 که بر سردر آرامگاهش منقوش است :

نعمت علی آنکه همقدم با ماشد و اندر ره نعمت الهی پویا شد
 کوچک شد و پست آمد و فرزندی کرد از فیض نفس شیخ علی بابا شد

۶۴ و ۶۵- مولانا اهرمن منجم و شیخ منصور دارابی ماهانی از معمرین
 مشرفین خدمت جناب شاه بودند . عبد الرزاق کرمانی گوید اکثر آنهایی که
 مورد توجه جناب سید بودند عمر دراز می یافتند از جمله این دو نفر و نیز گوید در
 حدود ۱۲ نفر را دیدم که بصحبت حضرت شاه رسیده و همه معمر بودند .

سید شاه حسن از سادات کرام شمسی یزد می گفته است پدرم همراه خدمت شاه برد
 و التماس نمود توجهی بفرماید جناب شاه بعد از توجه فرمود عجیب است که اولاد
 او مرگ او را نه بینند سید مذکور بسیار معمر شده بود زمانی به بیماری سختی
 مبتلا شد هنوز يك دختر از وی مانده بود گریه میکرد و میگفت من نمی میرم در همان
 اوان دختر وفات کرد آنگاه سید مردم را طلبیده وصیت نمود و بعد از اندك زمانی بمرد
 شاه و قطب الدین حیدر قطب الدین حیدر فرزند جلال الدین بسال ۵۳۱

هجری در شهر تون متولد شد نسبش به چندین واسطه بعد از ابوالحسن بن موسی بن جعفر (ع)
 میرسد سر سلسله فرقه حیدری بوده و فاش بسال ۶۱۸ هجری در تربت اتفاق افتاد و هم
 در آنجا مدفون گردید .

جناب شاه ارادتمندان و پیروان سلسله حیدری را مورد مرحمت و لطف قرار داده
 نسبت به قطب الدین حیدر در اشعار خود اظهار ارادت نموده می فرماید :

عاشقم آن قطب دین حیدر یار یاران قطب دین حیدر
 دوست دارم بجان و دل شب و روز دوستداران قطب دین حیدر
 مست میخانه قدم گشتند باده نوشان قطب دین حیدر

حلقه در گوش و طوق در گردن
آینه در نمد نهان دارند
برتر از صورتند و از معنی
همچو من سیدی سزد که بود
تاجداران قطب دین حیدر
حق شناسان قطب دین حیدر
پا کبازان قطب دین حیدر
یار یاران قطب دین حیدر

شاه و کمال الدین گویند جناب شاه فرمود خواجه عماد بملاحظه مردم ظاهر بین عشق
خواجه عماد کرمانی (۱) و محبت خود را اظهار نمی نماید و این شعر خواجها را شاهد آورد :
اگر این مطرب است و این ساقی
می پرستی صواب می بینم

خواجه در جواب می گوید :
مرام از می آن صاف زلال است
منم طفل و شرابم شهید و شیر است
شراب جذبه لطف الهی
که پیش صاحب تقوی حلال است
نه خمیری کز خمارش ناگزیر است
که باز آرد تنم را از مناهی

آنگاه غزل زیر را جناب شاه در جواب خواجه فرمود :

چو پادشاه دو عالم گدای حضرت اوست
چو در طریق مروت موافقت شرط است
بنزد اهل ارادت توئی مناهی تست
اگر امید نداری بصبح روز وصال
گدای حضرت او باش و پادشاهی کن
مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن
رضای او طلبی توبه از مناهی کن
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن
وطن چو مردمک دیده در سیاهی کن
نظر بدیده آن منظر الهی کن
بکوش و سلطنت از ماه تابماهی کن
مباش بنده دنیا و باش چون سید

شاه و حافظ شیرازی بطوریکه از تذکره های مختلف معلوم میشود جناب

شاه در زمان اسکندر بن عمر شیخ بشیر از رفته و خواجه حافظ در سال ۷۹۱ یعنی چهار
سال قبل از حکومت پدر اسکندر میرزا (عمر شیخ) فوت نموده بنابراین بنظر نمی رسد
بین جناب شاه و حافظ ملاقاتی روی داده باشد .

بعضی از محققین عقیده دارند غزل جناب حافظ بمطلع:

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

در جواب عزل جناب شاه بمطلع :

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صدر درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

گفته شده و اشاره کرده اند این غزل را جناب حافظ در مقابل شاه نعمت الله از راه ملامت و طعن سروده است . ما اینک عقیده خود را نسبت باین موضوع مینگاریم :

باتوجه باینکه در حدود ۶۰ سالگی جناب شاه بحدود کوبنان و کرمان و ماهان آمده و قبل از آنرا در مکه و سمرقند بوده اند باید اقرار کرد آمدن شاه بحدود کوبنان و ماهان مقارن فوت جناب حافظ بوده . ثانیاً بسحق شیرازی در جواب شعر فوق حافظ گفته است :

گییا پزان سحر که سر کله وا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

چون از درون خربزه آگه نشد کسی هر کس حکایتی بتصور چرا کنند

در حالیکه میدانیم بسحق از ارادت مندان جناب شاه نعمة الله بوده و خدمت جناب سید در شیراز و ماهان رسیده است اگر شعر فوق را حافظ در ملامت جناب شادمیر سرود بسحق شعر مزبور را با سابقه ارادتش بجناب شاه اینطور تضمین نمی نمود .

بنظر فقیر بهتر آنست بگوئیم در اثر انتشار اشعار حافظ در زمان خودش یا بلافاصله بعد از فوتش و مسلماً بعد از وفاتش این غزل او در ماهان یا در ورود جناب شاه بشیراز مورد توجه سید قرار گرفته و آنرا بنحویکه خواهد آمد جواب میگوید .

بیمنا سبت نیست این دوییت شاه را هم که در باره حافظ سروده قبل از جهت دانستن نظریه شاه بسیر و سلوک حافظ بنگاریم :

گر معنی تنزیل بداند حافظ تنزیل بعشق دل بخواند حافظ

او کرد نزول ما ترقی کردیم تحقیق کجا چنین تواند حافظ

اینک با در نظر گرفتن چگونگی ارشاد جناب شاه و سلوک با تمام ملل و نحل آن زمان به بیان مطلب میپردازیم :

حافظ فرماید :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند
 دردم نهفته به ز طبیبان مدعی باشد که از خزانه غیبش دوا کنند
جناب شاه برای آنکه خود را بطرفداران مکتب حافظ معرفی نماید می فرماید:
 ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

☆☆☆

ای طالبان ای طالبان که حال ملک حکمت من کور مادر زاد را از ایزک نظر بینا کنم
 حافظ می فرماید :
 بی معرفت مباش که درمن مزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند
 شاه می فرماید :

در طریقت بی معرفتی همان بیگانه و آشنا دیدن است و برای مایبگانه ای نیست
 ما را نفس چو از دم عشق است لا جرم بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم
 حافظ می فرماید :

حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده برافتد چها کند
 شاه می فرماید : پرده ای جز صورت خیالی من و مادر کار نیست و فتنه دیدن از
 فتنه جوئی ماست اکنون که گرفتار صورتیم چنینیم بنگر که اگر از صورت برهیم
 چها می کنیم

در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم بنگر که در سرا چه معنی چها کنیم
 حافظ می فرماید :

چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست آن به که کار خود بعنایت رها کنند
 شاه می فرماید : حسن عاقبت در درند نیست و بیگانگی از ماسوی الله کار خود بعنایت
 رها کردن در مذهب رندان صلاح اندیشی و طریق هشیاری است

رندان لا ابالی و مستان سر خوشیم هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
 حافظ می فرماید :

معشوقه چون حجاب ز رخ بر نمی کشد هر کس حکایتی بتصور چرا کنند
 شاه می فرماید : معشوق از رخ نقاب می کشد بشرط اینکه سالک از هر دو جهان

پنهان شود اینست که ما پیوسته اورامی بینیم و گوش بعقل نمیدهیم

آمدند از لامکان کای سید آخر زمان پنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنیم
در دیده روی ساقی و بردست جامی باری بگو که گوش بعقل چرا کنیم
حافظ فرماید :

پنهان ز حاسدان بخودم خوان که منعمان خیر نهان برای رضای خدا کنند
شاه می فرماید : آنکه حاسد رامی بیند هنوز گرفتار خود است و خود بین خدا
را نه بیند .

از خود بر آو در صف اصحاب ما خرام تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم
موج محیط و گوهر دریای عزتیم مامیل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
در آخر غزل حافظ می فرماید :

حافظ دوام وصل میسر نمی شود شاهان کم التفات بحال گدا کنند

در بیت فوق بعضی منظور از شاهان را شاه نعمه الله تعبیر نموده اند در صورتیکه اولاً
کلمه شاهان جمع است اگر در این شعر خصوصاً منظور جناب حافظ شاه نعمه الله بوده
درست نیست که جمع گفته شود ثانیاً کسی که خود را گدا می بیند اگر نظرش از لحاظ
پیر طریقت بوده شاه را یکی باید بیند و گدای طریقت را شایسته نیست در خانه چندین
شاه گدائی کند و این خلاف اصول طریقت میباشد (سر همانجانه که باده خورده ای) در
اینجا باید گفت حافظ میگوید همان طور که شاهان ظاهر بحال گدایان کمتر التفات کنند
و توجه همیشگی ندارند مقام وصل که اتصال توجه حق به بنده است بردوام میسر نیست
و قبض و بسط در کار است اما این بیت را هم در همان بیت فوق جناب شاه جواب گفته
می فرماید :

تا توئی تو باقی است دوام وصل میسر نشود و اگر تو نباشی همیشه اوست و وصال
بر دوام است

از خود بر آو و در صف اصحاب ما خرام تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

شاه و مولوی

از قرائن موجوده معلوم میشود جناب شاه در آثار و احوال
مولوی قدس سره تتبعی داشته بویژه دیوان شمس تبریز را با نظر
عمیق مطالعه نموده غزلی از کلیات شمس را تضمین و شرح فرموده است که خود دلیل
قاطع است بر توجه خاص جناب شاه به مکتب مولانا و عقاید و آراء او در تصوف اینک ما
غزل مزبور را با تضمین و جواب جناب شاه ذیلامی نگاریم :

مولوی :

داد جاروبی بدستم آن نگار
آب آتش گشت و جاروبم بسوخت
گفت کز دریا بر انگیزان غبار
گفت کز آتش تو جاروبی بر آ

شاه :

عقل جاروبت نگار آن پیرکار
آتش عشقش چو سوزد عقل را
باطنت دریا و هستی چون غبار
باز جاروبی ز عشق آید بکار

مولوی :

کردم از حیرت سجودی پیش او
آه بی ساجد سجودی چون بود؟
گفت بی ساجد سجودی خوش بیار
گفت بی چون باشد و بیچاره چار

شاه :

عقل لای نافیه میدان همی
سجده بی ساجد ندانی چون بود؟
عشق اثبات حق است ای یار یار
اینکه بی هستی ساجد سجده آ

مولوی :

گردنک را پیش کردم گفتمش
تیغ تا او پیش زد سر بیش شد
ساجدی را سر ببر با ذوالفقار
تا برست از گردنم سر صد هزار

شاه :

گردنم یعنی سر هستی بود
چون سر هستی ببرید از بدن
تیغ تیز عشق باشد ذوالفقار
معرفت شد آشکارا صد هزار

مولوی :

ای مزاجت سرد کو طاس دلت
تا بدی گرما به تو گیری قرار

بگذر از گلخن تو در گرما بهرو جامه بر کن بنگر آن نقش و نگار

شاه :

گرفسرده نیستی بر خیز گرم ترک صورت کن بمعنی کن گذار
طاس دل بر کن ازین حمام تن سوی باغ جان خرام ای باوقار

مولوی :

تابه بینی نقش های دلربا تابه بینی رنگ های لاله زار
خاک و آب از عکس اورنگین شده جان بتازیده بترک و زنگبار

شاه :

از حجب بیرون خرامدییحجاب رونق گلزار و جان لاله زار
لاله زار و نقش های بی حساب از تجلی باشد ای صاحب و قار

مولوی :

چیست شرق و غرب اندر لامکان گلخن تاریک و حمامی نگار
شش جهت حمام و روزن لامکان بر سر روزن جمال شهریار

شاه :

خلوت دل لامکان است از یقین روزنش جان است و جانان شهریار
گلخن تاریک نفس شوم تست چیست حمام این تن نا پایدار

مولوی :

من چراغ هر سرم همچون فتیل جمله را اندر گرفته از شرار
شمع ها بر میشد از سرهای من شرق و مغرب را گرفته از قطار

شاه :

چون گذر کردی ازین و آن بعشق جامه درپوش از صفاتش ذات وار
باز چون همرنگ و بوی اوشدی یار خود بینی نگار هر نگار

مولوی :

شب گذشت و قصه ام کوتاه نشد ای شب و روز از حدیش شرمسار
شاه شمس الدین تبریزی مرا مست میدارد زجام بی خمار

شاه :

سید ملک وجودم لاجرم آنچه پنهان بود کردم آشکار
 از غزلیاتی که جناب شاه در باره سلطان بایزید بسطامی
 عارف نامی سروده معلوم میشود جناب سید ادرات خاصی

شاه و بایزید

ببایزید داشته و مشرب عرفان بایزید فوق العاده مورد توجه او واقع شده ما اینک دو غزل را که در مدح بایزید گفته است در زیر می نگاریم :

آفتاب چرخ معنی بایزید	سایه خورشید اعلی بایزید
واقف اسرار سبحانی بحق	کشف انوار معنی بایزید
گوهر دریای عرفان از یقین	عارف و معروف یعنی بایزید
راه جان روشن نشد بی بوالحسن	کار دل پیدا نشد بی بایزید
نقطه وحدت درآمد در الف	در ظهور حرف شد بی بایزید
صورت فردوس جان بسطام عشق	میوه معنی طوبی بایزید
سید از صاحب دلانی لاجرم	کرده با جانت تجلی بایزید
بایزید است جان و هم جانان دل	بایزید است سرور و سلطان دل
بایزید است پیشوای اهل دل	بایزید است مقتدای جان دل
بایزید است کشف اسرار غیب	بایزید است واقف سبحان دل
بایزید است قائل قول بلی	بایزید است حافظ قرآن دل
بایزید است آفتاب چرخ جان	بایزید است نقطه دوران دل
بایزید است گوهر بحر محیط	بایزید است جوهر ارکان دل
بایزید است بایزید است بایزید	سید اقلیم هفت ایوان دل

در دیوان جناب شاه اشعاری که شامل پیشگوئیهای او میباشد دیده میشود اکثر راعقیده بر این

پیش گوئیهای جناب شاه

است که اشعار نامبرده اشاره بظهور دولت صفویه بوده و ما اینک آنها را نقل میکنیم :

قدرت کردگار می بینم	حالت روزگار می بینم
حکام سال صورت دگر است	نه جو پیرارو پار می بینم

از نجوم این سخن نمی گویم
 عین و رادال چون گذشت از سال
 در خراسان و مصر و شام و عراق
 گرد آینه ضمیر جهان
 همه را حال می شود دیگر
 ظلمت ظلم ظالمان دیار
 قصه ای بس غریب می شنوم
 جنگ و آشوب و فتنه و ییباد
 غارت و قتل لشکر بسیار
 بنده را خواجه و ش همی یابم
 بس فرومایگان بی حاصل
 هر که او پاریار بود امسال
 مذهب و دین ضعیف می یابم
 سکه نو زند بر رخ زر
 دوستان عزیز هر قومی
 هر یک از احکام هفت اقلیم
 نصب و عزل بتکچی (۱) و عمال
 ماه را رو سیاه می یابم
 ترک و تاجیک را بهمدیگر
 تاجر از دست دزدی همراه
 مکرو تزویر و حیل در هر جا

بلکه از کردگار می بینم
 بوالعجب کار و بار می بینم
 فتنه و کار زار می بینم
 گرد زنگ و غبار می بینم
 گر یکی در هزار می بینم
 بیحد و بیشمار می بینم
 غصه ای در دیار می بینم
 از یمین و یسار می بینم
 در میان و کنار می بینم
 خواجه را بنده وار می بینم
 عامل و خواندگار می بینم
 خاطرش زیر بار می بینم
 مبتدع افتخار می بینم
 در همش کم عیار می بینم
 گشته غمخوار و خوار می بینم
 دیگری را دچار می بینم
 هریکی را دوبار می بینم
 مهر را دل فکر می بینم
 خصمی و گیار دار می بینم
 مانده در رهگذار می بینم
 از صغار و کبار می بینم

(۱) جناب آقای حکمت در کتاب از سعدی تاجامی مینویسد: کلمه بتکچی درین بیت دلیل بر این است که قسمتی از این ابیات در قرن دهم در زمان شاه طهماسب اول ساخته شده زیرا خواجه مظفر و برادرزاده او محمد صالح بتکچی از رجال آن عصر در خراسان و استرآباد بوده اند.

حال هند و خراب می یابم
 بقعه خیر سخت گشته خراب
 بعضی اشجار بوستان جهان
 اندکی امن اگر بود آنروز
 همدمی و قناعت و کنجی
 گرچه می بینم اینهمه غمها
 غم خورزانکه من در این تشویش
 بعد امسال و چند سال دگر
 چون زمستان پنجمین بگذشت
 نایب مهدی آشکار شود
 پادشاهی تمام دانائی
 هر کجا رونهد بفضل اله
 بندگان جناب حضرت او
 تا چهل سال ای برادر من
 دور او چون شود تمام بکام
 پادشاه و امام هفت اقلیم
 بعد از او خود امام خواهد بود
 میم و حامیم و دال می خوانم
 صورت و سیرتش چو پیغمبر
 دین و دنیا ازو شود معمور
 ید و بیضا که باد پاینده
 مهدی وقت وعیسی دوران
 گلشن شرع را همی بویم
 این جهان را چو مصر می نگریم
 هفت باشد وزیر سلطانم
 عاصیان از امام معصوم
 جور ترك و تتر می بینم
 جای جمع شرار می بینم
 بی بهار و ثمار می بینم
 در حد کوهسار می بینم
 حالیا اختیار می بینم
 شادائی غمگسار می بینم
 خرمی وصل یار می بینم
 عالمی چون نگار می بینم
 ششمین خوش بهار می بینم
 بلکه من آشکار می بینم
 سروری باوقار می بینم
 دشمنش خاکسار می بینم
 سربسر تاجدار می بینم
 دور آن شهریار می بینم
 پسرش یادگار می بینم
 شاه عالی تبار می بینم
 که جهان را مدار می بینم
 نام آن نامدار می بینم
 علم و حلمش شعار می بینم
 خلق از او بختیار می بینم
 باز با ذوالفقار می بینم
 هر دو را شهسوار می بینم
 گل دین را بیار می بینم
 عدل او را حصار می بینم
 همه را کامکار می بینم
 خجل و شرمسار می بینم

بر کف دست ساقی وحدت	باده خوشگوار می بینم
غازی دوست دار دشمن کش	همدم و یار غار می بینم
تیغ آهن دلان زنگ زده	کند و بی اعتبار می بینم
زینت شرع و رونق اسلام	هر یکی را دو بار می بینم
گرگ با میش و شیر با آهو	در چرا برقرار می بینم
گنج کسری و نقد اسکندر	همه بر روی کار می بینم
ترك عیار مست می نگریم	خشم او در خمار می بینم
نعمت الله نشسته در کنجی	از همه برکنار می بینم

مؤلف جامع مفیدی در اشعار فوق عین و راودال را بحساب ابجد عدد ۸۷۸ دانسته است در صورتیکه بهیچ حسابی این حروف آن تعداد نمیشود مگر اینکه بگوئیم ع و «زا» و «ض» آنوقت تعداد آن عدد مزبور خواهد شد بعد اضافه می کنند چون برای تبدیل سال شمسی بقمری بهر صد سال شمسی سه سال باید افزود بنابراین عدد ۳۴ را به ۸۷۸ چون بیفزائیم ۹۰۴ می گردد با این حساب در صورتی که حروف نامبرده مجموعشان ۸۷۸ شود این پیش بینی درست در می آید زیرا که جناب شاه میفرماید .

چون زمستان پنجمین بگذشت ششمش خوش بهار می بینم

پس پنج زمستان که چهار سال باشد بر ۹۰۴ می افزائیم ۹۰۸ میشود و در ۹۰۹ هجری شاه اسمعیل صفوی قیام نموده است .

دنباله همین موضوع در رساله مزبور نایب را بطریق ملفوظی (نون . الف . یا . با .) حساب کرده که مجموعش ۲۳۱ میشود و برابر است با عدد اسمعیل هادی و در و رباعی زیر را که از جناب شاه است برهان صدق مدعای خود میداند :

- (۱) در نهصد و نه من دو قران می بینم
 دین نوع دگر گردد و اسلام دگر
 از مهدی و رجال نشان می بینم
 این سر نهان است عیان می بینم
- (۲) این هشت حروف نام آن شاه من است
 مجموع دویست و سی و یک بشمارش
 آن شاه که او مظهر الله من است
 تادر یابی که نام دلخواه من است

تشیع جناب شاه اگر چه بقول جناب مولوی قدس سره :

مذهب عاشق ز مذهبها جداست عاشقانرا مذهب و ملت خداست

لیکن برای اینکه این عارف سترک و فقیه بزرگ را باید در شمار پیشقدمان مروجین مذهب تشیع نامبرد لازم است خدمات و مجاهدات او را از این جهت یاد آور شویم شواهدی که برای اثبات تشیع وی موجود میباشد بشمارند و ما برای روشن شدن اذهان براهینی چند را یاد آور میشویم :

۱- از بزرگترین دلائل تشیع جناب شاه تاج ۱۲ ترک اوست که بمشایخ طریق و خلفای خود اهداء میفرمود و عدد ۱۲ اشارتی است به ۱۲ امام .

۲- جناب شاه در پیشگوئیهای خود بظهور سلطنت صفویه اشاره فرموده و علاوه بر این بعد از اولاد زاده های او هر کدام که در ایران بودند مورد لطف و عنایت صفویه قرار گرفتند چنانکه یکی از آنها بنام امیر نظام الدین عبدالباقی در دربار شاه اسمعیل بمقام صدارت عظمی رسید که در جای خود خواهد آمد .

۳- اشعار زیر را جناب شاه در جواب سائلی که از مذهب سیدپرسش نموده فرموده است که خود گواه صادقی میباشد بر تشیع او :

پرسند زمن چه کیش داری	ای بیخبران چه کیش دارم ؟
از شافعی و ابو حنیفه	آئینه خویش پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدند	من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت	از جمله کمال پیش دارم

(۴) اشعار جناب شاه که در مدح حضرت علی علیه السلام سروده شواهدی نظیری است و ما برای یاد آوری نمونه ای چند از آنها را در زیر می نگاریم :

(۱) از نور روی اوست که عالم منور است	حسینی چنین لطیف چه حاجت بزور است
زوج بتول باب امامین مرتضی	سردار اولیا و وصی پیمبر است
گیسو گشاد و گشت معطر دماغ روح	رو را نمود و عالم از آن رو مصور است
جودش وجود داد بعالم از آن سبب	عالم بپیمن جود وجودش منور است

خورشید لمعه ایست ز نور ولایتش
 نزدیک ما خلیفه بر حق امام ماست
 مداح اهل بیت بنزدیک شرع و عقل
 هر مومنی که لاف ولای علی زند
 بادست جود او چه بودکان مختصر
 اورا بشر مخوان تو که سرخداست او
 هر بیت ازین قصیده که گفتم بعشق دل
 سید که دوستدار رسول است و آل او

(۲)

تاز نور روی او گشته منور آفتاب
 وصف او گوید بجان شاه فلك در نیمروز
 هر که از سر ولی نور ولایت دید گفت
 نقطه اصل الف کان معنی عین علی است
 سایه لطف خدا و عالمی در سایه اش
 عین او از فیض اقدس فیض او روح القدس
 نعمت اللهم ز آل مصطفی دارم نسب

(۳)

مرد مردانه شاه مردان است
 در ولایت ولی والی اوست
 سید اولیا علی ولی
 گرچه من جان عالمش گفتم
 بی ولای علی ولی نشوی
 ابن عم رسول یار خدا
 دوستی رسول و آل رسول
 باطنش مس و ظاهر آماهاست
 در رضای علی بدست آور

در همه حال مرد مرد آنست
 بر همه کائنات سلطان است
 آنکه عالم تن است و او جان است
 غلطی گفته ام که جانان است
 گر ترا صد هزار برهان است
 آن خلیفه علی عمران است
 نزد مومن کمال ایمان است
 نور هر دو بخلق تابان است
 در اشتیاق رضوان است

یادگار محمد است و علی نعمت الله که میرمستان است



(۴) گفتیم خدای هر دو عالم گفتیم محمد و علی هم
گفتیم نبوت و ولایت در ظاهر و باطنند با هم
آن بر همه انبیاست سید وین بر همه اولیا مقدم
آن صورت اسم اعظم حق وین معنی خاص اسم اعظم



(۵) دمبدم دم از ولای مرتضی باید زدن دست دل در دامن آل عبا باید زدن
نقش حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
در دو عالم چارده معصوم را باید گزید پنج نوبت بر در دولتشرا باید زدن
گرچه پیشوایان طریقت قبل از جناب شاه تازمان حضرت علی علیه السلام فراوان بوده اند باید دانست
مکتب شاه نعمه الهولی چرا بعد از ایشان این سلسله بنام نعمت الهی معروف شد یک نظر اجمالی به وضع تصوف
قبل و بعد از جناب شاه این علت را بخوبی توجیه می نماید .

دو نوع اجتهاد از طرف جناب شاه در تصوف بعمل آمد که ما آنها را با اجتهاد نظری
و عملی تقسیم و در زیر مجملات مینگاریم بعد از مطالعه آنها آنوقت آشکار می گردد که این
معروفیت معلول خدمات گرانبهای جناب شاه بوده و شایسته است که باین اشتها احترام
گذارد با این عمل به بزرگواری و بزرگی آن مجاهد صراط و حید از عان و اعتراف کنیم
اول اجتهاد نظری فلسفه وحدت وجود که تا آن زمان جز از مکتب افلاطون
و امثال و شواهد آنها پیروی نمی نمود بانحوی دلنشین و
عباراتی ساده از طرف جناب شاه توجیه و تعبیر شده و هنوز ما می بینیم تا با امروز هم که دانش
بشری اتم را شکافته و بر مقداری از فضا تسلط یافته تنها مکتب فلسفه وحدت وجودی که مورد
قبول دانشمندان معاصر می باشد همین مکتب است .

جناب شاه برای اینکه مسئله وحدت وجود را بیان فرماید وجود را بدیوایی تشبیه
میکند و تعینات و مظاهر آنها امواج و حبابهای آندریا میدانند که در حقیقت آبنده
ومی گوید :

- (۱) موج و بحر و حباب هر سه یکی است جز یکی نیست زانك و بسیار
 (۲) حباب و قطره و دریا و موج را دریاب بعین مانظری کن یکی است آن هر چار
 (۳) نزد ما موج و حباب و قطره و دریا یکیست آب یکم معنی بود هم صورتش ناچار چار
 و این بیان را بهتر است که از خود جناب شاه بشنویم :

شاه نعمت الله در شیراز از خواجه ظهیر الدین عبدالله می پرسد غایت ملاحظه توحید

چگونه بیان مینمائی

خواجه می گوید از قبیل اشراق نور آفتاب بر مظاهر
 جناب شاه می فرماید ملاحظه چنان باید که آب دریا با موج و حباب او که
 مظاهر را اگر چه امتیازی اعتباری ظاهری هست اما بحقیقت غیریتی ندارند.
 بایان دیگر جناب شاه می فرماید حقیقت وجود مانند نقطه است و دایره ای که
 از حرکت آن پیدا می شود نمودار مظاهر وجود است که اگر چه ظاهر او جودی دارد اما در
 حقیقت آن وجود اعتباری است نیز مانند الف و سایر حروف که از نقطه پیدامی شوند
 و وجودشان ظاهری میباشد .

در این مورد هم جناب شاه می فرماید :

نقطه در دایره نمود و نبود	بلکه آن نقطه دایره پیمود
نقطه در دور دایره باشد	نزد آنکس که دایره پیمود
اول و آخرش بهم پیوست	نقطه چون ختم دایره فرمود
دایره چون تمام شد پیرگار	سروپا را بهم نهاد آسود
بوجودیم و بی وجود همه	بوجودیم ما و تو موجود
همه عالم خیال او گفتم	بازدیدم خیال او او بود
خوش تر از گفته های سیدما	نعمت الله دگر سخن نشود

غیر از بیان وحدت وجود در سائل جناب شاه را نیز باید نام برد که هر کدام در جای
 خود نمونه ذوق کامل یک مرد عارف واصل است و آنها نیز در نوع خود بی نظیر و شامل
 ذوقیات و تاویلات عرفانی نادری است که کمتر عارفی توانسته است آنهمه معارف و
 فضایل را واجد و شامل باشد .

دوم اجتهاد عملی جناب شاه اقداماتی در زمینه تصوف نمود که نتیجه آن
 بنفع مردم ایران بخصوص و بسود دنیای تصوف اسلامی

بطور عموم تمام شد. و مافهرستی از آنها را در زیر نام میبریم :

(۱) اولین اقدام مفید او منع پیروان مکتب خود بود از بیکاری و گوشه نشینی
 این عمل موجب شد که پیروان مکتب توحید مردانی اجتماعی بار آیند و شاید همین
 اقبال آنها بجامعه و در نتیجه بدست گرفتن امور و مشاغل اجتماعی بود که زمینه را
 برای نهضت صفویه آماده کرد

قبل از جناب شاه مسئله فقر و درویشی با انزوا و خمود و تنبلی توأم بود جناب شاه
 به ارادتمندان خود یاد داد که بالاترین ریاضت ها و نیکوترین وسیله تصفیه اخلاقی
 فرد خدمت کردن به اجتماع است. در حالیکه جامعه تصوف آن روزی عمر را گوشه
 خانقاهها در جستجوی کیمیا می گذرانیدند جناب شاه عملانشان داد که هیچ کیمیائی
 بالاتر از فعالیت اقتصادی و بالا بردن سطح تولید نیست این خود باعث شد افرادی که تنها
 فکر آنها مردم آزاری و کلاشی بود و تصوف را برای مفت خوری دست آویز قرار داده
 بودند سر جای خود به نشینند و بدنام کننده نکونامی چند نباشند برای نشان دادن این
 نظریه در بیان حال جناب شاه نگاشتیم که درویشی از جناب سید کیمیا خواست شاه
 دستور داد زمینی را خربزه کاشت و حاصل آنرا فروخت آنگاه جناب سید بدرویش
 فرمود کیمیائی بهتر از زراعت نیست .

در این مورد میفرماید :

از ما بشنو نصیحتی خوش	نیکویی کن و نیکیش جزاجو
دهقانی کن مکن گدائی	از کسب حلال خود نواجو
گر طالب علم کیمیائی	از خاک سیاه کیمیاجو

و باز می فرماید خداوند بشر را برای معرفت آفرید و او را به چیز نیازمند گردانید
 اول غذا که قوام بدن بآنست دوم لباس که ستر عورت و دفع اذیت می نماید سوم مسکن که آرام
 و آسایش از آنست و این سه چیز پیدا نمیشود مگر از سه چیز اول کسب دوم طمع سوم دزدی
 و باتفاق جمهور دانایان دو قسم آخر مذموم و مردود خداست و تنها کسب محمود و در

آن رستگاریست پس بشر باید بیکار ننشیند و شغلی پیش گیرد در ضمن آن معرفت الله را تحصیل نماید بمصادق آیه کریمه

رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله (۱)

(۲) اقدام سودمند دیگر جناب شاه سوق دادن جامعه تصوف آن زمان بر عایت آداب شریعت بود چنانچه خود در مساجد حاضر می شد و اغلب مقتدای ائمه جماعت میگردید و اصراری برای این موضوع از آن جهت بود که بتدریج در آن زمان تصوف اسلامی رنگ تصوف هندی و اروپائی بخود گرفته بود و موضوع اسلام و شریعت آن در میان متصوفه زیاده رعایت نمی شد این خود اقدام بر جسته ای بود که بوسیله این فقیه بزرگ مسلمان عملی شد و بقدری صوفیان بدستورات شریعت مقدس پای بند شدند که متشرع واقعی را از آن زمان بعد میبایستی بین آنها جستجو کرد.

در این باره میفرماید :

دانستن علم دین شریعت باشد گردد عمل آوری طریقت باشد
و رجم کنی علم و عمل با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد

(۳) اقدام دیگر جناب شاه این بود که مریدان را از داشتن لباس مخصوص فقر نهی نمود و همه را مجبور کرد که لباس مردم عصر خود را بپوشند گر چه میتوان گفت نظر جناب شاه این بوده که درویشی و عرفان با کشکول و تبر زین و رشته و بوق و من تشا ربطی ندارد و گیس های بلند و سیل های آویزان نمیتوانند ملاک صمیمیت و وفا و صفا باشند اما در عین حال باید گفت که هدف کلی جناب سید این دستورات این بود که جامعه اسلامی آن زمان بدانند که موضوع تصوف و توحید امری معنوی و باطنی است و نباید آنرا با تظاهر و ریا توأم نمود.

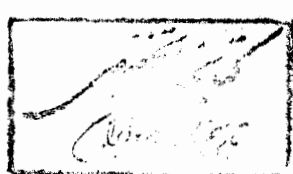
و بدین مضمون اشاره می فرماید :

آنها که مقرر بان شاهند فارغ ز سفیدی و سیاهند
تشریف صفات کرده در بر وارسته ز جبه و کلاهند

(۴) این پدیده در بین اخوان نعمت‌اللهی فرع بر اقدامات فوق‌جناب‌شاه می‌باشد و آن این است که از زمان جناب‌شاه بی‌عذر در روحیه پیر و ان نعمت‌اللهی بسط بر قبض غلبه داشته یعنی نشاط و سرور و شادمانی سالک در سیر و سلوک بر خمود و گرفتگی و اندوه و می‌چربد. مسلم است که گوشه انزوا و تنهایی و تنبلی موجب کسالت و سستی و خمود خواهد بود بالعکس فعالیت اجتماعی و معاشرت و مجالست با خلق خدا و خدمت بآنها باعث انبساط خاطر و فرح و طرب است و چون از زمان جناب‌شاه بی‌عذر پیر و ان این سلسله مردانی اجتماعی و فعال و خدمتگذار جامعه شدند موجب شد که از سستی و بی‌حالی رسته دارای انبساط خاطر و قیافه‌هایی بشاش و شادمان باشند.

(۵) دیگر از اقدامات جناب‌شاه که اساسی‌ترین آنهاست این بود که تصوف را امری انحصاری نمی‌دانست و بر خلاف مشایخ معاصر خود که از میان طالبان الهی الله عده‌ای قبول و جمعی را رد می‌نمودند جناب‌سید هر که را طالب مکتب توحید می‌دید الفبای محبت را با او می‌آموخت می‌توان گفت که از نظر تسلیح اخلاقی تمام مردم را نیازمند بمکتب تصوف می‌دانست و خودش در این باره می‌فرماید هر که تمام اولیا را رد کنند من او را قبول دارم و فراخور قابلیتش تکمیل می‌کنم، از همین موضوع می‌توان احاطه و کمال آن عارف بزرگ را در عصر خود فهمید و قضاوت نمود این موضوع را آقای رضاقلی هدایت بنظم شیوائی سروده است که در زیر مینگاریم:

همه پیران عهد چون خفتند	از مریدان بسی سخن گفتند
شیخکان در مقام رد و قبول	شکوه کردند ز اهل فضل و فضول
که مریدان ما فرید شدند	گاه مقبول و گاه مرید شدند
اندکی را بسوی خود خواندیم	بیشتر را ز کوی خود راندیم
دامن آلوده اند و اهل هوس	حفظ این قوم می‌نیارد کس
می‌کنند این گروه بد فرجام	نیکنامان عهد را بد نام
حال این قوم جمله میدانیم	از در خویشان همی رانیم
تا که اهل طریق بد نشوند	از قبول فریق رد نشوند
قطب اقطاب نعمه‌الله	بر اعتماد فضل اله



هر مریدی که در ره مقصود
فارغ او راز دام و دانه کنید
که من او را که خلق رد کردند
در پذیرم بفقر و مست کنم
ما هم آغاز جمله بد بودیم
فضل اللهم الهی کرد
زین سخن قدر آن ولی سترک
که چون از قرب خویش آگه بود
بود بینابه موجد و موجود
رحمت حق فرا تر از غضب است
پادشاهی به اهل معرفتش
آن حسود عنود بی سر و پا
ای عز ازیل باز گرد از کار
از جلال تو ما نمیترسیم
دل ما در جمال او محو است
نعمت حق برای تست یقین
عشق را با رقیب کاری نیست
بگذار ایدل مرا خسته
که گر این نطق بسته باز شود

مرشدان جمله را بود مردود
سوی کوی منش روانه کنید
گر چه دانم بمیل خود کردند
آنچه شایسته ویست کنم
خطر تی ناپسند و رد بودیم
بندگان را سزای شاهی کرد
همه فهمند فرس و تازی و ترك
نعمت الله و رحمت الله بود
سر لایق منطوش بد مشهود
هر که جز این سرود بی ادب است
بذلها کرده بود این صفتش
چه فضولی کند ز فیض خدا
که رقیبان نه آگهند از کار
ما بجز از خدا نمیترسیم
گر چه در سکر و گر چه در صحو است
ز اول الیل تا بیوم الدین
وین قواعد بهر دیاری نیست
من پر گوی را زبان بسته
شکوه کوتهم دراز شود

۶- سلوک جناب شاه است با تمام ملل و نحل و سلاسل فقری آن زمان همانطور که در
شرح حال جناب ایشان نگاشته شد با سید شریف در شیراز کمال محبت را نمود
در هنگام ورود بکرمان باشیخ نورالدین خوارزمی منتهای رسم صفا را بجای آورد و
خلاصه بهر دیار که میرسید بابزرگان و دانشمندان آن سامان بنحوی شایسته برخورد
و معاشرت مینمود و بحدی اینموضوع مورد توجه او بود که در نصیحت و ارشاد بفرزندش
شاه خلیل الله میفرماید :

-۸۲-

رهرو میر ما خلیل الله
جمع کن پیروان و خوش میگو
در همه راه با همه همراه
وحده لا اله الا الله
باز می فرماید :

ماچو در بایم و خلق امواج ما
علاوه بر مطالب نامبرده جزئیات دیگری را که مکمل مکتب جناب شاه است
از نظر تصوف در زیر یاد آور می شویم :

دستور تشریف و تلقین ذکر در مکتب جناب شاه چون طالبی صادق بخدمت
جناب شاه میرسد با او دست بیعت میداد و نوعی دستا بر سرش می نهاد، اگر گرمی طلب
دراومشاهده می نمود و میدید که دلش در هوای محبت است بعواطف و اکرام ارشادش
می فرمود و زنگ صفات ذمیمه بشریت را بصیقل رشد و تربیت و نظر باطن از آینه دلش
می زدود ،

بتدریج بعد از آنکه طالب حق هوای دنیا را بدور انداخته و بحق می پرداخت ادعیه
و تسبیحات و اسماء عظام واذکار و مراقبات باو میآموخت در آخر پس از اینکه پاکی
طینت و صافی عقیدت او را مشاهده میفرمود بشرف تشریف ارشادش مفتخر می نمود ،
جناب شاه بدین ترتیب در مدت ۶۵ سال ارشاد بسیاری از عرفای کامل و طالبان حق
را خلعت منصب ارشاد و هدایت عباد مرحمت فرمود .

کیفیت دستور ذکر جناب شاه را عبدالرزاق کرمانی چنین نقل می کند :
طالب صراط مستقیم توحید نخست نیازی در راه معشوق میداد آنگاه وضو ساخته
خدمت شاه می آمد جنابش بعد از تلقین کلمه استغفار و حمد و صلوات دستور
میفرمود بزانو متوجه قبله بنشینند آنگاه کف دست راست را روی زانوی چپ نهاده
و کف دست چپ را روی میچ دست راست بگذارد و مشغول ذکر لا اله الا اله گردد بنحوی
که ابتدا از طرف چپ سه و تنه را متوجه راست نموده لا اله را بگوید و بعد سر بر زیر
آورده متمایل بچپ شود تا بمحاذات قلب رسد و در این حال لا اله را بخواند .

چون همه اوست غیر او کس نیست
لاجرم سید وجود خودم
گفته ام لا اله الا الله
نعمت اللهم و ز خود آگاه

سماع

از تذکره‌های مختلف معلوم می‌گردد که مجلس سماع در مکتب جناب شاه معمول بوده اما بنحویکه با آداب شریعت و اخلاق انسانیت مغایرت نداشته است. مخصوصیات مجلس سماع سید را با استفاده از تذکره عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی نقل می‌کنیم:

(۱) در مجلس سماع جناب شاه بر خلاف مجالس سماع معمول آن عصر رقص و چرخیدن و دویدن نبوده است.

(۲) در مجلس سماع حضار کفو گاهی هم نی و دف می‌زدند و از سایر آلات و ادوات موسیقی آن زمان استفاده نمی‌شد.

(۳) در شروع مجلس سماع جناب شاه متوجه قبله می‌نشست بدستور وی حضار دل‌رامتوجه دلدار نموده بگفتن اذکار مشغول میشدند و سر را بطرفین حرکت میدادند و جناب شاه سر را بهر طرف که میبرد حضار آنطرف را انبساط خاطر و روح افزائی خاص دست میداد پس از ختم مجلس حاضرین بسجده می‌رفتند و جناب شاه دعا مینمود.

عبدالعزیز مینویسد جناب شاه در مجلس سماع چنان بودی که گویی عاشق سرمست و مجاهد چیره دست روی التفات از عالم و عالمیان بر تافته و بمشاهده معشوق وصول یافته است.

ایات زیر را جناب شاه درباره سماع فرموده است:

- ۱- خوش سماعی و عارفان در رقص ذوق خواهی بیاچنان در رقص
- ۲- نعمت الله در سماع آمد وقت وقت است یک زمان بر خیز
- ۳- چون در آید در سماع عارفان در سواد ملک دل غوغا شود

جناب شاه می‌فرماید در ۲۴ ساعت شبانروز لا اقل یک لمحّه با خدا باشید و ماسوی رانقی

سایر دستورات و آداب فقری

کنید در هفته ای لا اقل آن اندازه بحق توجه نمائید که اطلاق یک روز بر آن توان نمود و در ماهی آن قدر که یک هفته توان گفت و در سالی لا اقل توجهی که یک ماه بحساب آید. مسافران که از اطراف بخانه شاه می‌آمدند سه روز می‌ماندند روز چهارم اجازه خواسته می‌رفتند و در آن سه روز هر فقری را که اندازه کافی پذیرائی می‌کردند.

بر صدق و صفا و پیروی از شریعت
 بطور خلاصه مدار مکتب تصوف جناب شاه:
 حضرت محمد مصطفی (صلعم) و

فرمانبری بطریق علی مرتضی است پیروان این مکتب از هوی و هوس و بدعت و معیبت
 بدورند پیوسته در تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح میکوشند ، سلوک آنها خلوت
 در انجمن است یعنی در ظاهر با خلق و در باطن با حقند شب‌های جمعه را در خانقاه جمع
 میشوند و بند کمر حق و خواندن گفتار عرفا می‌پزدازند کسوت رضا و تسلیم و توکل و قناعت
 و بردباری در بردارند .

ذکر جلی و خلوت و ترک حیوانی و سماع جز بضرورت بین آنها رسوم نیست.

رسائل شاه

جناب شاه را رسائل متعدد بوده است که قسمتی از آنها بمرور زمان
 از بین رفته و بقیه هم بطور پراکنده موجود است چون در نظر داریم
 بخواست خدا رسائل مزبور را جمع آوری و چاپ کنیم در باره چگونگی آنها توضیحی
 نمیدهیم و می‌پردازیم بنقل نوشته عبدالرزاق کرمانی که از لحاظ شماره و تعداد رسائل
 مزبور قابل توجه است :

عبدالرزاق کرمانی می‌نویسد: مولف سیر اولی از سید علاءالدین مهدی نقل
 کرده که من در شام سیصد و چهل رساله از آنحضرت جمع کرده بودم و در هندسه مجلد
 از مصنفات جمع نموده و فرموده که در مجلد اول یکصد و پنجاه رساله است و در دوم شصت
 و چهار رساله و در سیم پنجاه رساله از جمله آنها بعضی از رسائل که اسامی آنها معلوم بود
 مذکور می‌گردد :

۱- رساله در تاویل فاتحه الکتاب ۲- در تفسیر سوره اخلاص و این فقیر خط
 آنحضرت را در آخر آن رساله دیدم باین عبارت «صورت خط شریف آنحضرت : کتب
 بإشارة الحضرة المولوية العلمیة الافقیة الاعظیمة الامامیة - سلمه الله و ابقاه الی یوم
 الدین و ادام فضایلہ و افاضه علی المسلمین فی اربع عشر ربیع الاول سنه ۸۲۳ ثلث و عشر بن
 و ثمان مائه الهجرية الفقیر نعمه الله الحسینی» و این رساله را با استدعای مولانا هماد الدین
 عبدالرزاق کرمانی نوشته بود ۳- رساله در تفسیر آیه الله نور السموات و الارض ۴- رساله
 در حروف مقطعه ۵- رساله سجدهات کلام اله ۶- رساله در معنی «الولاية حاطة بكل شیء»

- ۷- رساله مکاشفات ۸- رساله روحیه ۹- رساله جامع اللطایف ۱۰- رساله معرفت ۱۱- رساله کمیلیه ۱۲- رساله برازخ ۱۳- رساله محبت ۱۴- رساله ذوقیه و این فقیر این رساله را بخط شریف آنحضرت دیده ۱۵- رساله لطایف تصوف ۱۶- رساله حقایق الایمان ۱۷- رساله اصول تصوف ۱۸- رساله صغار ۱۹- رساله تحقیقات ۲۰- رساله اعتقادات ۲۱- رساله هدایة المسلمین ۲۲- رساله فتوحات ۲۳- رساله فتوح ۲۴- رساله مقامات القلوب، عربی ۲۵- رساله مطالع ۲۶- رساله احتطاب ۲۷- رساله لوايح ۲۸- رساله لوا مع ۲۹- رساله حورائیه ۳۰- رساله در شرح رباعی شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره ۳۱- رساله جنب عربی ۳۲- رساله اسم و رسم ۳۳- رساله اسم الله سلطان اسکندر و اجوبه حضرت مقدسه ۳۴- رساله در شرح ابیات فصوص الحکم ۳۵- رساله در بیان مناسبت حکمت هر فسی از فصوص با کلمه ای از پیغمبر و شرح «نقش الفصوص» ۳۶- رساله مناقب مهدی ۳۷- رساله نصیحت ۳۸- رساله وجود شجره نسب طیبه خود که صورت نظمش در اول مذکور شد ۳۹- رساله شرح لمعات ۴۰- رساله نقطه در مجلس سامی مذکور میشده که قطب زمانه سید علی همدانی رساله (اسرار نقطه) نوشته و بعضی از (آن) خلاقی دارد و آن رساله حاضر نیست که استفسار شود آنحضرت این رساله را بقلم گهر بار در آورده اند ۴۱- رساله منشات ۴۲- رساله بلوغ کمال و کمال بلوغ مصنف سیر متاخر آورده که در لفظی که بخاطر است آن است که فرموده اند که بلوغ کمال آن که منی از شخص بیرون آید، و کمال بلوغ آن که منی از شخص بیرون رود ۴۳- رساله اصطلاحات شیخ محی الدین در ترجمه اصطلاحات شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی، و این را نیز فقیر بخط شریف حضرت مقدسه دیده ۴۴- رساله مقامات صوفیه بطریق پیر هرات خواجه عبدالله انصاری ۴۵- رساله در بیان معنی توکل ۴۶- رساله توحید ۴۷- رساله تمزلات وجود ۴۸- رساله در تحقیق ارکان اسلام ۴۹- رساله ترجمه سؤال و جواب ۵۰- رساله زبانه ۵۱- رساله ترجمه و ارادت شیخ کماقال کذا و کذا یعول علیه ۵۲- رساله ادواق فقیر می گوید: ظاهر آن رساله ذوقیه باشد ۵۳- رساله الهامات ۵۴- رساله انعامات ۵۵- رساله فی الاعیان بل رسالات فی الاعیان ۵۶- رساله الاعیان فی السلوك ۵۷- رساله التنبيهات ۵۸- رساله صفات مهدی ۵۹- رساله نکات ۶۰- رساله حواس ۶۱- رساله لطایف ۶۲- رساله المناجیح ۶۳- رساله در نصیحت حضرت

سید برهان الدین خلیل الله ۶۴- رساله سوال و جواب اسم اعظم و آیات سبعه الهیه
و غیرها ۶۵- رساله در تحقیق مراتب و بیان مسائل ۶۶- رساله فیوض ۶۷- رساله اسرار
۶۸- رساله ذوق ۶۹- رساله التعاریف ۷۰- رساله اصول ۷۱- رساله امانات ۷۲-
رساله ها که ماقال قدس سره :

این رساله نام او کردیم (ها) از هویت نکته ای بشنوزما

۷۳- رساله آداب خلوت ۷۴- رساله خلق افعال ۷۵- رساله در غیبت و حضور
۷۶- رساله در ادب ۷۷- رساله در بیان حدیثی که در تسبیحات اربع وارد شده است ۷۸-
رساله اسئله و اجوبه ۷۹- رساله در تحقیق الف و نقطه ۸۰- رساله در تحقیق مناقب ۸۱-
رساله در ترك علایق ۸۲- رساله در بیان کمالات انسان، شنیدم که بالتماس جناب مولانا
همام الدین کرمانی نوشته اند ۸۳- رساله در بیان نبوت و ولایت ۸۴- رساله... ۸۵- رساله
فقر ۸۶- رساله در بیان تفصیل مراتب نفس ۸۷- رساله فی المقدمات ۸۸- رساله
در بیان مستی ۸۹- رساله در بیان ارکان ایمان ۹۰- رساله در معرفت مشتمل برده اصل
۹۱- رساله معنون بهدایت ۹۲- رساله در بیان فص فصوص از فکوک ۹۳- رساله در ترتیب
منازل و مناسبت بعضی اسماء با بعضی از کواکب و منازل ۹۴- رساله در بیان معنی «ان اله
خلق آدم علی صورته» ۹۵- رساله در معنی حدیث «السلطان من اهل البیت» ۹۶- رساله
در تنزیلات و مراتب ۹۷- رساله در مراتب ۹۸- رساله جامع الانوار و مجمع الاسرار ۹۹-
رساله حروف مبسوطه ۱۰۰- در بیان محبت آل عبا و مراتب ایشان ۱۰۱- رساله فیها
الدوایر ۱۰۲- رساله در بیان آیه «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم»
۱۰۳- رساله در کلام ۱۰۴- رساله در حمد و شکر ۱۰۵- رساله در خلق افعال و اختلاف
علماء ۱۰۶- رساله نسبت خرقة سلطان احمد شاه ابوالمغازی البهمنی و باز می نویسد که:
آنچه فقیر بخط بعضی از اکابر کرمان دیده آنست که جناب شامرا ۱۱۴- رساله بوده در
بیان حقایق و معارف بعدد سوره قرآنی و جناب مولانا نصرالله نیز فرموده که چون بدر فوول
عبور نمودم مجموعه ای یافتم مشتمل بر ۱۱۴ رساله که بعضی از آنها مرقوم و
مذکور شد.

دیوان شاه

دیوان اشعار جناب شاه مشتمل است بر قریب چهارده هزار بیت اولین مرتبه بخط میرزا کاظم خان رونق علی نعمة اللهی کرمانی و به تصحیح آقای سید ابوالقاسم وفی علی سیرجانی در سال ۱۳۳۷ هجری در کرمان بچاپ رسید (چاپ سنگی) و دفعه دوم در سال ۱۳۵۲ هجری در چاپخانه علمی طبع شده است.

جناب سید در شعر و شاعری توجهی بسجع و قافیه و لفظ نداشته و هدف وی از شاعری ارشاد مردم بزبان نظم بوده است در دیوانش جز دقایق معنوی و حقایق توحیدی مطالب دیگری نیست تقریباً همه اشعار او در اطراف مسئله وحدت وجود دور میزند. اینک تمینا برای نمونه چند غزل از جناب شاه را در زیر مینگاریم :

یکقدم از خویش بیرون نه که گامی بیش نیست	دامن خود را بگیر از پس مروره پیش نیست
گر هوای عشق داری خویش را بی خویش کن	کاشنای عشق او جز عاشق بیخویش نیست
بر امید وصل عمری بار هجرانش بکش	چون گلی بیخار نبود نوشهم بی نیش نیست
گوهر رازش ز درویشان دریا دل طلب	زانکه غواص محیطش جز دل درویش نیست
دم ز کفرو دین مزین قربان شواند راه او	کاندر آن حضرت مجال کفر و دین و کیش نیست
طالبان گر عاشقی از دی و فردا در گذر	روز ما روز است و عاشق مرد دور اندیش نیست
بیش از این از سیم وزر با نعمة الله دم مزین	کاین زرد نیای تو جز زرد روی بیش نیست

نقش خیال عالم عارف بخواب بیند	صورت چو جام یا بدمعنی شراب بیند
دریا دلی که چون مادر بحر مادر آید	موج و حباب و قطره در عین آب بیند
چون نور آفتابست در روی ماه پیدا	هم ماه را بیابد هم آفتاب بیند
توتشنه در بیابان دایم سراب بینی	عارف چو ما سر آبی اندر سراب بیند
رندی که در خرابات بامادمی بر آرد	هر کس که بیند او رامست و خراب بیند
هر کو حجاب دارد او در حجاب ماند	گر بی حجاب گردد او بی حجاب بیند
در گلستان سید خوش بلبان مستند	هر گل که او بچیند در گل گلاب بیند

ز من توحید می‌پرسی جوابت چیست خاموشی
 بگفتن کی توان دانست گویم گر بجانگوشی
 ز توحید ار سخن گوئی موحد گویدت خامش
 سخن این جا نمی‌گنجد مقام تست خاموشی
 تو پنداری که توحید است این قولی که می‌گوئی
 خدا را خلق می‌گوئی مگر بی‌عقل و بی‌هوش
 موحد او موحد او و توحید او چه می‌جوئی
 من و تو کیستیم آخر بی‌اطل حق چرا پوشی
 معانی بدیع تو بیان علم توحید است
 نه توحید است اگر گوئی که توحید است فرموشی
 حدیث می‌چد می‌گوئی بنوق اینجام می‌در کش
 زمانی همدم ما شو بر آ از خواب خرگوشی
 ز جام ساقی وحدت می توحید می‌نوشم

حریف نعمت‌الله شو بیا گر با ده می‌نوشی
وفات شاه جناب سید در دیوان خود تا صد سالگی خود را تصریح نموده
 میفرماید :

نعمت‌اله جان بجانان داد و رفت
 سید ما بنده خاص خداست
 بر در میخانه مست اقتاد و رفت
 قریب صد سالی غم هجران کشید
 در جای دیگر گوید :

قرب صد سال عمر من بگذشت
 باز گوید:

نود و هفت سال عمر خوشی
 بنده را داد حی پاینده

جناب شاه در روز پنجشنبه ۲۳ ماه رجب سنه ۸۳۴ در کرمان رحلت نمود صانع اله
 نعمت‌اللهی گوید چون سنش بصد و چهار سال رسید روز دوشنبه که دوشنبه دیگرش توجه

بجانب حق نمود این آیات را سرود :

بسر پرده میخانه روان خواهیم شد خوش خوشی معتکف کوی مغان خواهیم شد
 بخرابات فنا رخت بقا خواهیم برد ترك خود کرده و بی نام و نشان خواهیم شد
 ماچو موجیم در این بحر پدید آمده ایم یکدمی همدم ما شد که نهان خواهیم شد
 نعمه الله چو خیالی که تو بینی در خواب و رچنین نیست در این هفته چنان خواهیم شد
 و گویند دوسه روز قبل از فوت این غزل را فرمود :

عاقبت سیدما سوی مغان خواهد شد بسر پرده میخانه روان خواهد شد
 آفتابی است که از مشرق جان میتابد گر چه از دیده احباب نهان خواهد شد
 عین ما آب حیات است و حبابش خوانند زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد
 صحبت سید سر مست غنیمت میدان که در این یکدوسه روز از جهان خواهد شد
 و در وفات خود نوشته بود :

نمیرد نعمت اله حاش لله که دل زنده بدر گاه خدا شد

و باز در فوت خود این رباعی را میفرماید :

انگشت زنان بر در جانان رفتیم پیدا بودیم اگر چه پنهان رفتیم
 گویند که رفت نعمه اله ز جهان رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم

قبل از وفات خلفاء و درویشان و مخلصان را خواست و فرزند ارشد خود شاه خلیل الله را جهت منصب ارشاد عبادتیین فرمود و گفت ما بدر گاه حی قیوم میرویم آنکه ما را غسل دهد از اوتاد و آنکه بر ما نماز گذارد از اقطاب است چون دو روز گذشت وفات نمود نظام الدین گنجی که در آنوقت در ابرقوه بود حاضر شد و آنحضرت را غسل داد جنازه آنحضرت را بمسجد جامع کرمان بردند و منتظر بودند که سعادت امامت و پیش نمازی بکدام کس خواهد رسید در این موقع امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از بم آمده بی آنکه با کسی سخنی گوید در پیش ایستاد و نماز گذارد آنگاه جنازه آنجناب را خلفاء و خادمان و درویشان و اکابر و اهالی کرمان باتفاق سید شمس الدین بمی برداشته بر دوش پیاده تا بماهان بردند و در آنجا بخاک سپردند در این باره خود میفرماید:

-۹۰-

مشهد آل محمد روضه رضوان بود این چنین خوش مشهدی در خطه ماهان بود
 نعمت الله رازیارت کن که تایابی مراد زانکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود
 و جنت الفردوس و بهشت منزل و عارف با سرار وجود تاریخ فوت او شد .



نمای داخلی حرم جناب شاه نعمه الله ولی قدس سره در ماهان

شاه تاج الدین حسن داعی تاریخ فوت سید راجنین سروده است :

شاه عالم نعمه الله ولی سلطان جود مقتدای انبیاء و اولیاء قطب وجود
 در رجب شد جانب فردوس اعلی روح او سال تاریخش از آنرو جنت الفردوس بود
 کمال الدین نصر الله بن خلیل الله ابرقوهی چنین گفته :

آنکه اندر عالم توحید و عرفان فرد بود سید سادات و قطب عالم و سلطان جود
 شاهباز عالم توحید فخر اولیاء مظهر نور تجلی خداوند و دود

-۹۱-

هادی خلق خدادر وادی فقر و فنا معدن علم حقایق منبع کشف و شهود
 شاه عالم نعمه الله ولی تقد علی نوردین حق بروح اوزحق بادادروود
 آنکه همچون او کسی عارف با سرار وجود در زمان او و پیش از او و بعد از او نبود
 در جیب شد جانب دار البقاء از این سرا سال تاریخش شده عارف با سرار الوجود
 گویند سید مهدی تبریزی هنگام وفات شاه در گیلان بود هم در آن زمان شاه را
 در خواب دید که فرمود بدانکه مانمی میریم در شهر گیلان مردمان درباره ما چه
 گویند و از اخبار ما چه جویند گفتم خود بهتر میدانید آنگاه حضرت شاه فرمود .
 انگشت زنان بر در جانان رفتیم .



فرزندان جناب شاه نعمة الله والی

جناب شاه خلیل الله
تنها فرزند منحصراً حضرت شاه نعمة الله والی میرسید
برهان الدین خلیل الله بود که در کوبنان بسال ۷۷۵ هجری

متولد شد و در باره تولد او جناب شاه فرمود :

از قضای خدای عزوجل	حی قیوم قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز	روز آدینه در مه شعبان
یازدهم بود ماه و وقت شریف	ماه رحوت و مهر در میزان
پنج و هفتاد و هفتصد از سال	رفته در کوبنان که نا گاهان
میر برهان الدین خلیل الله	آمد از غیب بنده را مہمان
خیر مقدم بر آمد از عالم	مرحباتی شنیدم از یاران
کسب او باد علم ربانی	حاصلش باد عمر جاویدان

از کودکی آثار سیادت و شفقت بخلق در او نمایان بود بحدی که گویند هر که
را میدید مهر و علاقه خاصی باو نشان میداد و بسختی از وی جدا میشد، شاه خلیل الله
فوق العاده مورد توجه و محبت پدر بود. از این غزل که جناب شاه درباره او فرموده صدق
موضوع آشکار میگردد:

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من	ای خلیل اله من فرزند من برهان من
شمع بزم جان من از نور رویت روشن است	با دروشتن دایما چشم و چراغ جان من
در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام	ای دل و دلداری من ای جان وای جانان من
مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا	گوش کن تابش نوری ای میر سر مستان من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است	حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
بیرضای من نبود یکر زمان در هیچ حال	یک سخن هر گز نفرمودی تو بی فرمان من
یادگار نعمة الله قرة العین رسول	نورطه آل یس سایه سلطان من

تحصیلات خود را در خدمت ارادتمندان پدر بپایان رسانید و در سیر وسلوک و عرفان از توجّهات والد ماجد بفیوضات و فتوحات کامل نایل آمد بعد از فوت پدر حسب الاشاره او سمت خلافت و ارشاد طالبان صراط مستقیم توحید را بعهدہ گرفت چنانکه جناب سید میفرماید :

رهرو میر ما خلیل الله در همه راه با همه همراه
جمع کن رهروان و خوش میگو وحده لا اله الا اله
در ۹۰ سالگی جانشین پدر شد.

حکومت کرمان از هواداران و ارادتمندان و دولت و ثروت شاه خلیل الله به میرزا شاهرخ فرزند امیر تیمور شرحی نوشت و شاهرخ بر آن داشت که با حضار جناب شاه خلیل الله بدار السلطنه فرمان صادر نماید .

شاه خلیل الله بخواهش شاهرخ بهرات رفت .

صنع الله نعمت الالهی کرمانی گوید : در آن هنگام که خلیل الله در هرات بود آنگاه که بمجلس شاهرخ میرفت در محفه ای مینشست و بدر بارگاه پادشاهی میرفت چون داخل میشد بر مسند زرنگار خاقانی جلوس میفرمود امیر فیروز شاه از اعظام امرای شاهرخ حسد میورزید. روزی که خلیل الله با شاهرخ بربك مسند نشسته بود بوی گفت مخدوما بر شما سه اعتراض وارد است اول آنکه شهریار پادشاه جهانست و تعظیم اولی الامر بر کافه مردم واجب و لازم و شما بمحفه بدر بارگاه میآئید دوم آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی شاه مینشینید سوم آنکه مالیات املاک کرمان را بمأمورین پادشاه نمیدرزدید آن مظہر لطف و ارشاد چون این سخن فرمود که شاهرخ از پدر خود امیر تیمور شأنش بزرگتر نیست پدر من بمحفه بدر بارگاه او میرفت و یکدفعه هم این بیت را برای وی بخواند :

ملک من عالمی است بی پایان وان تو از خطا است تا شیراز

و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی است هر که را دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرام زاده است و من یقین میدانم که شاهرخ



نمای بیرونی خانقاه شاه خلیل الله در احمد آباد بیدر دکن

حرام زاده نیست اگر ترا دغدغه ای هست ما نمیدانیم وجهت خراج و منازعت یزید و جدم امام حسین علیه السلام بر سر همین بود. هر چه تو از من خراج میطلبی من آن را بتو واگذاردم برو تصرف نمای! شاه رخ از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود ترا باین فضولی چکار و عذر خواهی نمود.

شاه خلیل الله کرسی که چهار پای آن از طلای احمر و مرصع بدانه های گران بها بود

باتسبیحی صدانه از لعل و یاقوت که پادشاهان هند برایش فرستاده بودند با تحف و هدایای دیگر خدمت شاهرخ فرستاد تادهرات بود بایسنقر میرزا فرزند ارشد شاهرخ بوی ارادت میورزید چنانچه در مجلسی جهت دست شستن بایسنقر میرزا طشت و آفتابه را خود بدست گرفته پیش آنجناب آمد دشمنان این خبر بشاهرخ دادند شاهرخ از شنیدن آن روی درهم کشید.

شاه خلیل اله دریافت باتفاق بایسنقر میرزا بمجلس شاهرخ حاضر شدند، برابر ایشان در باغ کدوی بسیار بردخت بود خلیل اله بشاهزاده امر کرد کدوئی چیده بیاورد چون کدورا آورد کاردی گرفته سر کدورا برداشت آنگاه جامی بخواست و از آبی که از کدو بیرون آمده بود نوشید جامی دیگر پر کرده نزد شاهرخ گذاشت شاهرخ در نوشیدن تا مل نمود خلیل اله فرمود:

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

آنگاه جام را بمیرزا بایسنقر داده از مجلس برخاست و بعد از چند روز بشاهرخ وداع نموده متوجه کرمان گردید.

بعد از زمانی فرزند خود شاه شمس الدین محمدا در ماهان بنمایندگی تعیین فرموده امور آستانه آنجا را بدو سپرد و بدو فرزند خود شاه محب الدین حبیب اله و شاه حبیب الدین محب اله متوجه دکن گردید و چند سال قبل از آن شاه نوراله فرزند وی بدکن رفته بود چون خبر ورود آنجناب بسلاطین هند رسید بواسطه هجوم سپاه هند که از اطراف هند روی بدکن آورده بودند نتوانستند باستقبال آیند.

عده ای از اشراف و اکابر را در خدمت شاه نوراله باستقبال فرستاده عرض در ماندگی واضطرار نمودند چون شاه خلیل اله بر آن قضیه آگاهی یافت فیلی بخواست و محفهای بر آن بسته بر نشست و در وقتیکه لشکر اسلام و سپاه کفر بازار گیر و دار گرم کرده و کار بر مسلمین تنگ گردیده بود بعزم جنگ بلشکر کفار تاخت کفار چون جنابش را دیدند متحیر شدند مرتاضی در میان ایشان بود فریاد بر آورده بمردم گفت مردی که بر آن فیل

نشسته رتبه عالی دارد شمارا با او بیارای جنگ نیست کفار چون این سخن بشنیدند فرار کردند
 سلاطین دکن و اهالی از دست سپاه کفر نجات یافته بردست و پای شاه خلیل اله افتادند آنگاه
 منزلی عالی بجهت او و فرزندان او تعیین نمودند که در همانجا تا زمان رحلت بمانندند .



نمای بیرونی مقبره شاه خلیل اله در احمد آباد بیدردکن

مزارش در يك میلی بیدردکن واقع و مطاف و زیارتگاه مردم است این رباعی را
 بجناب شاه خلیل اله نسبت میدهند :

ای دوست قبولم کن و جانم بستان مستم کن و از هر دو جهانم بستان
 با هر چه دلم قرار گیرد حز تو آتش بمن اندر زن و آنم بستان



نمای داخلی مقبره شاه خلیل اله در احمد آباد بیدردکن
(در دو طرف مقبره فرزندان او است)

شاه خلیل اله را چهارپسر بود :

۱- شاه نوراله ۲- میر شمس الدین محمد ۳- محب الدین حبیب اله ۴- حبیب-

الدین محب اله

۱- شاه نوراله - پس از تولد چون اورا نزد جناب شاه بردند فرمود خوش

آمد شاه منبع آبادانی و معدن فیض و درشان او گفت :

چشم ما روشن بنور اله ما است همچو نور روی نوراله کجا است

هست او میر خلیل اله من لاجرم سر حلقه هر دوسرا است

همانطور که قبلا هم بدان اشاره شد جناب شاه نعمة اله او را بخواهدش سلطان احمد

به منی دکنی بپند فرستاد. چون بنزدیکی دکن رسید سلطان احمد پالکی خاصه خود

را باسید محمد صدر و میرزا ابوالقاسم جرجانی بسوی وی فرستاد آنگاه که بحوالی پایتخت رسید خود با جمیع شاهزادگان و امرا به پیشوازی اورفته قرین اعزاز و اکرام شاه نورالله را بشهر برد جای این ملاقات را قریه و مسجدی ساخته بنام نعمت آباد موسوم گردانید میر نورالله را ملک المشایخ خطاب کرد و بر جمیع مشایخ شهر حتی بر اولاد سید محمد گیسو درازمقدم نشانید و دختر خویش را بوی داد.

شاه نوراله درد کن بارشاد خلق پرداخت و همانجا بماند در زمان سلطان علاءالدین ابن احمد شاه وفات نمود.

۲- شاه شمس الدین محمد چون متولد شد او را خدمت جد ما جدش بردند فرمود خوش آمد شاه خانه سوز و ماه مهر افروز میر خراباتیان پیر مناجاتیان و این غزل را بخواند:

این و آن چون بنده سلطان شمس دین	دیگران جانند و جانان شمس دین
خوش بخوان قرآن و میدان شمس دین	هفت هیکل آیتی در شان اوست
نقد گنج، کنج. ویران شمس دین	دل بود گنجینه گنج اله
نوربخش ماه تابان شمس دین	نور دین از شمس دین روشن شده
ساقی سرمست رندان شمس دین	خوش خراباتی و مستان در حضور
از معانی و بیان شمس دین	علم ما علم بدیعی دیگر است
دیده ام روشن بجان شمس دین	چشم عالم روشن است از نور او
زانکه او دارد نشان شمس دین	شمس دین از نعمت الله میطلب

و در جای دیگر گوید:

این و آن باشد از آن شمس دین	چیست عالم سایه بان شمس دین
میخورم سو گند جان شمس دین	شمس دین را دوست میدارم بجان
این معانی از بیان شمس دین	عارفانه با تو میگویم روان
دادمت اینک نشان شمس دین	نور دین از شمس دین روشن شده
باده نوشان عاشقان شمس دین	مجلس عشق است و ماست و خراب

گر به بیت الله عزیمت میکنی راه رو با رهروان شمس دین
 نعمت الله سید شاهان بود گرچه هست از بند گان شمس دین
 چنانچه مذکور شد جناب شاه خلیل الله قبل از عزیمت بدکن شاه شمس الدین محمد
 رادرمهان گذارد و امور آستانه را بدو داد .

شاه شمس الدین ۴۰ سال عمر نمود و او را سه فرزند بود بنام **میر شاه جلال الدین**
میر شاه بدر الدین **میر شاه تقی الدین** و شاه تقی الدین دو پسر داشت بنام **شاه خلیل الله ثانی**
 و **میر شاه شمس الدین** چنانکه بزرگی گوید :

آنکه نامش نور بخش ماه بود نام او سید خلیل الله بود
 آنکه خورشید از جمالش جام داشت شاه شمس الدین محمد نام داشت

آنگاه که متولد شد جدش فرمود شاه السند
 و شهید اهند و چنانچه اشاره شد در خدمت
 ۳- **شاه محب الدین حبیب الله**
 والد ماجد بدکن رفت در سنه ۸۶۲ هجری که سلطان علاء الدین شاه بهمنی فوت کرد
 پسر بزرگ او همایون شاه مشهور بظالم در منزل بود سیف خان و ملو خان که از امر او معتبر
 بودند وفات او را مخفی داشته برادر کوچکش حسن خان را بر تخت نشاندند و شاه
 حبیب الله و بعضی دیگر از معاریف و بزرگان جلوس او را مغتنم شمرده با او همدستان
 شدند . مردم بقصد تاراج خانه همایون شاه وقتل او روانه شدند .

چون این خبر به همایون شاه رسید با هفتاد سوار جبهه پوش که سکندر خان و برادران
 او از آن جمله بودند بیرون آمده بجنک ایستاد و تاراج گران شکست یافته بحسن خان
 پناه بردند همایون شاه از عقب ایشان روان شده روی بدر بار شاهی نهاد .

اتفاقا در راه از فیلبانان و پرده داران هر که همایون شاه را دید بد خدمتش شتافت
 و او با عده کثیری بدر بار رفت و برادر کوچک خود را که در آن هنگام عرشه بروی مستولی
 شده از تخت فرود آمده بود بگرفت سیف خان را بیای پیل بست و در شهر و بازار
 بگردانید و بکشت شاه حبیب الله و عده ای دیگر را بزند انداخت سپس بسوی تل کنده
 لشکر کشید اسکندر خان را بکشت و بگرفت قلاع آن حدود مشغول شد .

هفت تن از مریدان شاه حبیب الله همدست شده در مقام رهایی او بر آمدند و بایوسف ترك كچل كه غلام سلطان علاءالدین شاه بهمنی و بامانت و صلاح و تقوی مشهور بود تصمیم خود را در میان گذاردند یوسف چون از مریدان آن خاندان بود همعهد شد و بعضی از قلعه داران و پاسداران را با خود هم آهنگ ساخت و یوسف مرفته ۱۲ سوار و پنجاه پیاده فدائی آماده شد با آنکه سه هزار پیاده بمحافظت در بازقیامی نمودند یوسف شب هنگام با فدائیان نزدیک دربار كه زندان در آنجا بود رفت جمعی از دربانان بممانعت پیش آمدند. یوسف كه پیشرو جمعیت بود گفت حکم شاه است كه بزندان رفته چشم فلان مجرم را بر آورم و در این باب فرمانی كه بسكه سرخ برسم شاهان بهمنی ترتیب داده بود از جیب در آورده بایشان نشان داد آنان سكوت كردند و یوسف از درب اول زندان گذشت چون بدر دوم رسید دربانان فرمان مزبور را قبول نموده گفتند كه پروانه عبور از دربان شهر لازم است یوسف سر سردار آن جماعت را ببرد و بزندان داخل شده زنجیر شاه حبیب الله را باز كرد و نیز شاهزاده حسن خان و یحیی خان بن سلطان علاءالدین و جلال خان بختیاری را بنا بتضرع آنها آزاد نمود آنگاه بسایر زندانها رفته ندا داد كه هر كه میل دوستی ما دارد زنجیر بگسلد و نزدیک دروازه تخته گاه خود را بمارساند تا نیمه شب هفت هزار زندانی بآنها پیوستند در این اثنا كو تو وال شهر آگاه شده بجانب محلات شاهی متوجه شد زندانیان او را بضرب سنگ و چوب منهن مساختند اما جلال خان بختیاری و یحیی خان در همان شب كشته شدند حسن خان و شاه حبیب الله بخانه حجامی كه خدمتكار شاه حبیب اله بود در آمدند حسن خان با صرار شاه حبیب اله را كه داعیه ای نداشت باتفاق جمعی قلندران از شهر بیرون برد و لشكر زیادی بایوسف ترك بحسن خان پیوست و شش هفت روز در باغ كمتپانه نزدیک احمد آباد بیدرماندند و بعد با سه هزار سوار و پنج هزار پیاده برای تسخیر قلعه ارك بیدر حر كت كردند چون تسخیر آن قلعه مشكل بود بجانب قصبه بیر رفته آنرا تصرف نمودند یوسف ترك منصب امیر الامرائی و شاه حبیب الله منصب صدارت عظمی یافته بجمع آوری لشكر مشغول شدند اما همایون شاه در تلنگ این خبر بشنید و بجانب احمد آباد بیدرناخت سه هزار محافظین پیاده را بكشت و كو تو وال را بشدیدترین وضعی از بین برده هشت هزار سوار پیاده بدفع برادر فرستاد جنگ

در صحرای بیر نزدیک خانقاه واقع شد سپاه همایون شاه شکست خورد چون خبر شکست بوی رسید عصبانی شد همه لشکریانی را که در یورش تلنگ همراہ داشت بانضمام خزانہ و فیلان جنگی بجانب قصبہ بیر روانہ ساخت وزن و فرزندان آنها را بموکل سپرد کہ مبادارو گردان شدہ بحسن خان پیوندند در این مرتبہ حسن خان شکست خورد و بدحال با ہفتصد سوار بحوالی بیجاپور رسید سراج خان چندی تہانہ دار آنجا کہ در این اواخر از خدمت گذاران شاہ شدہ وبہ معظم خان ملقب شدہ بود در مقام مکر بر آمدہ پیغام داد کہ این ملک بشما تعلق دارد چون طرفدار این حدود خواجہ جہان کاوان در تلنگ است و این مملکت خالی است اگر در این دیار بیائید تعہدی کنم کہ سپاہی و رعیت بیجاپور و رایچور و مدکل را مطیع شما سازم آنها نیز قبول کردند حسن خان و شاہ حبیب اللہ ویوسف ترک و ہفت نفر مخلص بقلعہ بیجاپور کہ دیوار گلی داشت در آمدند سراج خان در لوازم ضیافت و اظہار اخلاص کوتاہی ننمود تاہنگام شام آنگاہ بایاران خود بیہانہ سلام چراغ بحصار در آمدہ کوشکی را کہ جناب شاہ حبیب اللہ در آنجا بود محاصرہ نمودند روز دیگر چون خواست کہ آنها را دستگیر نمودہ نزد ہمایون شاہ بفرستد شاہ حبیب اللہ ترکش پیش نہاد و چندان جنگ کرد کہ شربت شہادت نوشید سید طاہر استر آبادی در تاریخ شہادت شاہ حبیب اللہ این دو بیت را سرودہ است :

حبیب اللہ غازی طاب مٹواہ	مہ شعبان شہادت یافت در ہند
بر آمد روح پاک نعمۃ اللہ	روان طاہرش تاریخ می جست

(۸۶۳ ہجری)

۴- شاہ حبیب الدین محب اللہ وقتی کہ متولد شد اورا نزد جدش بردند در بارہ اش فرمود :

محب اللہ من ای نوریدہ	خلیل اللہ را مہمان رسیدہ
بسی سال و بسی ماہ و بسی روز	بماند او با خلاق حمیدہ

و گویند مدت حیات آنجناب ہفتاد و ہشت سال و دو ماہ و دو ازادہ روز بودہ است در خدمت پدر بد کن رفت سلطان احمد نوادہ خود را کہ از شاہزادہ علاء الدین

-۱۰۲-

بود بوی داد بعد از وفات شاه خلیل الله در ۸۶۰ هجری قائم مقامی و احیای سلسله علیه نعمت الہی بدو محول شد.

خانقاهی در حوالی قصبه بیر از مضافات احمد آباد بیدر بنانہاد و با آنکہ دامادشاہ بود جز پوستی و کلاه دوازده تر کی از تاج و تخت چیزی نداشت در ترویج شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی می کوشید فقر نعمت الہی در ایام او رونق گرفت . سلطان ہمایون بہمنی با آنہمہ ظلم و بیداد اورا زیانی نرساند .

محقق شوشتری در ضمن فہرست کتب علامہ روانی می نویسد: (رسالہ ای در تعریف علم کلام کہ در کتاب مواقف مذکور است بنام میر محب اللہ پسر زادہ میر نعمت اللہ تالیف نمودہ بہند نزد افرستاد و در آن رسالہ متصدی دفع اعتراضات ملا علی عران طوسی از شارح آن کتاب کہ سیدالمحققین بودہ شدہ است) .

شاه محب اللہ در نبردهای آنسامان شجاعتها از خود بروز میداد کہ مورد حیرت و تحسین مردم قرار میگرفت! زمانی کہ نظامشاہ بہمنی باراجہ جاجنگرو اورسیہ (اوریا) جنگ داشت شاہ محب اللہ بن شاہ خلیل اللہ کہ بقصد جہاد ہمراہ او بود با ۱۶۰ سوار مسلح از لشکر نظامشاہ جدا شدہ بر مقدم رای اورسیہ کہ ۱۰ ہزار پیادہ و ۴۰۰ ہزار سوار بودند تاخت و از صہبگاہ تانیمہ روز بجنگید و فاتح شد در زمان جلوس محمودشاہ بہمنی شاہ محب اللہ وسید حبیب اللہ کہ افضل مشایخ بودند فاتحہ خیر خواندند و تاج بہمنی بر سر شاہ گذاردند آنگاہ دست راست و چپ او را گرفته بر تخت فیروزہ نشانند شاہ محب اللہ بجانب راست بر کرسی نشست وسید حبیب اللہ طرف دیگر .

در زمان ہمین پادشاہ سدروز شہر در آتش قتل و غارت میسوخت و کسی رایاری شفاعت نبود در آخر یکی از فرزندان شاہ محب اللہ شفاعت کرد و ہم در یکی ازین واقعات شاہ مزبور از تر کپا رنجیدہ تایکماہ سلام از ایشان نگرفت و آخر بوسیلہ شاہ محب اللہ بیای بوس رسیدہ معذرت خواستند .

گویند در یکی از جنگہا محمودشاہ بہمنی از اسب افتادہ مجروح شد و در قصبہ اند پور فرود آمد میرزا لطف اللہ فرزند شاہ محب اللہ پیرستاری او مشغول شد و در وفاداری کوتاہی نمود این بیت از محمودشاہ است :

-۱۰۳-

در بکر غم فتادم و امواج ببعدد
تا چند دست و پا بزنم یا علی مدد
شاه محب الله در ۹۱ هجری در زمان سلطان محمود شاه بهمنی وفات یافت و در آرامگاه والدش
مدفون گردید .

بعد از وی فرزندش میر شاه کمال الدین عطیه الله الحسینی بارشاد طالبان پرداخت شاه حبیب
الدین محب الله را ۷۳ فرزند بود ۴۱ نفر قبل از بلوغ وفات نمودند ۳۲ نفر که ۱۷ پسر
۱۵۰ دختر بودند بحد کمال رسیدند غیر از میر شاه کمال الدین که سمت قطبیت و ارشاد
یافت سه نفر از پسران شاه حبیب الله بنام شاهزاده عبداللہ شاهزاده صفی الله (شاه صفی الدین)
شاه ظہیر الدین علی به یزد آمده در تقه یزد در خانقاه جد خویش بارشاد عبادہ شغول شدند .
شاه ظہیر الدین علی را دو پسر بود بنام شاه نور الله و شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی
شاه نور الله از یزد بدکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را عزیز و محترم داشتند و یکی از
دختران خود را بعقد ازدواج او در آوردند و او بعد از چند سال ازدکن به یزد مراجعت
نمود و خدمت شاه نعیم الدین نعمه الله ثانی برادر خود رسیده از آنجا بطرف مکدم معظمه
برفت بعد از طواف رکن و مقام و زیارت حضرت رسول کرم (صلعم) بدکن باز گشت
همانجا رحلت نمود و در مقبره خلیلیه دکن مدفون گردید .

فرزند شاه تقی الدین فرزند میر شمس الدین محمد فرزند
شاه خلیل اله ثانی شاه خلیل الله فرزند شاه نعمه الله بعد از میر شاه کمال الدین
عطیه الله الحسینی بمرتبه ولایت رسید معلوم نیست بچه منظور این شاه خلیل الله ثانی
هم مانند اول بهرات رفته و بر اثر کدام حادثه در آنجا شهید شده همینقدر معلوم است
که آن بزرگوار هم بهرات عزیمت نموده و در آنجا شهید گردیده است آنگاه جسد
مقتولش را (شاید بوصیت خودش) بیزد حمل و در تقه در عمارت شاه ولی
دفن نموده اند .

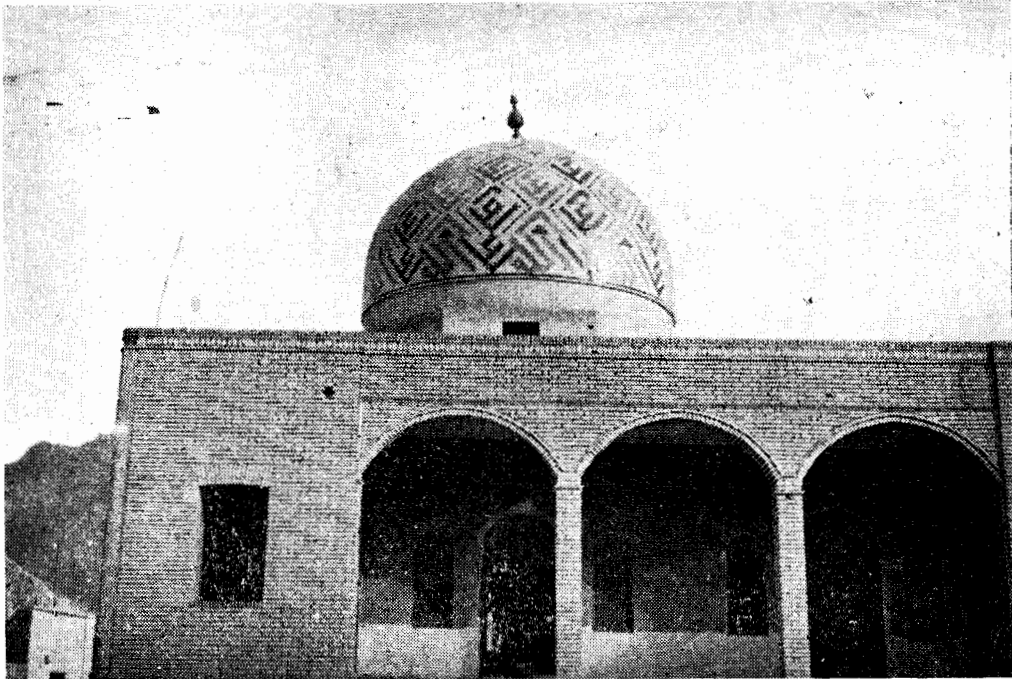
در سالهای اخیر سنگ لوحه ای از عمارت شاه ولی کشف شده که این ابیات
بر آن منقور و منقوش شده بود :

شاه برهان دین خلیل الله
سال تاریخ فوت او جستم
کرد در خاکدان چو قطع حیات
از دل خویشتن بوقت وفات

-۱۰۴-

گفت چون در هرات گشت شهید سال فوتش بود شهید هرات
(۹۲۵ هجری)

در همین اواخر مقبره جناب شاهزاده امیر نظام الدین اسحق پسر جناب شاه برهان
الدین خلیل الله ثانی که در تاریخ ۹۶۳ هجری وفات یافته و مقبره جناب شاه خلیل الله ثالث نواده
جناب شاه خلیل الله ثانی که در تاریخ ۹۶۹ هجری رحلت نموده و تاریخ وفات ایشان از
اینقرار است :



نمای بیرونی مقبره شاه خلیل الله ثانی در تفت یزد

میر عالم منزلت سید خلیل ناگهان از عالم پرشین شد
هاتقی گفت از پی تاریخ او همنشین با سید کونین شد

در نزدیک دروازه مصلاهی یزد پیدا شد و جمعی خیر خواهان بقعه‌ای بر آن ترتیب داده اند و بامر قطب الموحدین حضرت مونسعلی شاه (حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین نعمه‌الاهی) و مساعی جناب آقای قاسمی و همت اخوان یزد در آن محل خانقاهی ساختند.

تفت و مقبره شاه خلیل اله ثانی
قصه تفت تقریباً درسی و شش کیلو متری یزد واقع شده در زمان رونق سلطنت

خاندان صفوی مرکز عرفا و کانون تصوف برای شهرستان یزد و اطراف آن بود و مشتمل بر بناهای متعدد و قدیمی که خرابه بعضی از آنها هنوز در تفت باقیمانده است. یکی از بناهای مجلل و باشکوهی که دست روزگار یا بیمواظبتی ابناء آن بخرابیش کمک کرده مقبره و خانقاه حضرت شاه خلیل الله است و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم عیناً قسمتی از نوشته آقای آیتی دانشمند معاصر (۱) را در زیر نقل مینمائیم:

(عمارت شاه ولی در یزد معلوم نیست که از بناهای خود شاه نعمه الله بوده یا از بناهای شاه ابوالولی و شاه صفی که ایشانهم از احفاد شاه نعمه الله بوده اند؟ عمارت شاه ولی از عدم مراقبت متولیان اخیر از بین رفته ولی هنوز از سالخوردان تفت هستند کسانی که قسمتی از کتیبه‌های کاشیکاری آنرا در نظر دارند که اشعار شاه (ماصوفی صفه صفائیم . ما جام جم جهان نمائیم) با خط ثلث بسیار زیبا بر آن منقوش بود و در کمال شکوه بود در طبقه سوم زیر عمارت شاه ولی تاسه طبقه اش در نظر است و شاید هم دو طبقه اش فرو ریخته و اصلاً پنج طبقه بود سردر و پیشگاه بسیار مجملی داشت چنین مینمود که نخست کاخ و کوشک شاهانه و محل سکونت احفاد شاه بوده و بعداً مزار و مضجع رجال و نساء این سلسله جلیله شده چنانکه اطاق نقاشی زیبایی که مشهور بوده مقبره عروس و دامادی بود . و نیز مقبره شاه صفی و شاهزاده عبدالله و غیره تا پنجاه سال قبل باقی بود و عظمت این ابنیه را نشان میداد و اگر زودتر از این کسی بفکر

-۱۰۶-

نگهداری آنها افتاده بود امروز بنائی رانشان میداد که در ایران بی نظیر یا کم نظیر بود ولی افسوس که آنها محوشده و بازهم ازپا کی طینت خفتگان در این سرزمین که همه احفاد و اسباط حضرت شاه بوده اند اخیرا شروع به تعمیراتی شده است :

حتی شاه خلیل الله سومی هم بوده بادوتن از روسای سلسله که هر دو بمیرمیران نامیده میشدند و گویا ممدوح وحشی بافقی که در چند قصیده بنام شاه خلیل الله سروده و ذکر می هم از میرمیران نموده مراد شاه خلیل الله سوم و میرمیران دوم بوده زیرا تطابق تاریخی بر این معنی مبینی مبین است و شاهی متین نزدیک ساختمان خانقاه فعلی خرابه ای است معروف بخزینه شاه و یکصورت قبر که سنگ مرمری روی آن است معروف بقبر زن حضرت شاه که شاید مربوط به خانم زن شاه نورالدین بوده و خزانه هم جای نقود و خزائن نامبرده بوده است).

در داخل بقعه حضرت شاه خلیل الله ثانی کتیبه ای است با کاشی به رنگ آبی و حاشیه زرد روی آن نوشته شده :

(در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران خدا الله ملکه بدستور حضرت کفیف الفقراء قطب العارفين آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مونسعلیشاه نعمه اللهی شیرازی و همراهی خیر خواهان این عمارت تجدید شد کتبه العبد ابراهیم بودری کاتب مجلس شورای ملی و دربار سلطنتی بتاریخ هزار و سیصد و بیست و سه شمسی عمل استاد حسین آقا ابراهیم)

و بقیه کتیبه مزبور اشعار دانشمند محترم آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه متخلص به سنا است که مشرق و شمال و مغرب کتیبه را تشکیل می دهد و آن اشعار اینست :

بقعه شاه خلیل ثانی	سبط شه عارف یکتای نبیل
کفتاب فلک از تار شعاع	بسته بر شمشه ایوانش دخیل
داشت آبادی بیمثل و نظیر	گشت ویرانه بی شبه و بدیل
بود ویرانه بی سقف و را	آسمان قبه و انجم قندیل
گشت مونسعلی از همت و رای	سالکان را بره خیر دلیل

-۱۰۷-

تا که این بقعه ویرانه کنند
دست حق از کرم وارسته
پس کریمان ز کرم بگشادند
هریک از پا کدلان بخشیدند
پس بدستور صدیق اعلم
احمد قاسمی از طینت پاک
الغرض کعبه ارباب صفا
بقعه شاه خلیل الله گشت
سال انجام بنا خواست سنا
از خرابی بعمارت تبدیل
شد بسرمايه این خیر کفیل
دست همت بعباهای جزیل
نقد مالی ز کثیر و ز قلیل
که بفرهنگ وزیری است نمیل
مال و جان کرد در این راه سیل
بیت معمورش از سعی جمیل
تازه از لطف خداوند جلیل
گفتمش مقبره شاه خلیل
(۱۳۲۳ شمسی)

ساختمان مقبره جناب شاه خلیل الله ثانی در تفت یزد بامر حضرت مونس علی شاه
وبهت آقای وارسته بختیاری (مجدوب علی نعمه اللهی) و مساعی جناب آقای احمد قاسمی
اصفہانی رئیس فرهنگ وقت بسال ۱۳۲۳ شمسی باتمام رسید و در تاریخ تجدید این بنا
آقای صغیر اصفہانی هم اشعار زیر را سروده است .

خانقاه و مدفن پیر اجل سید خلیل
اهتمام شامونس خضر راه فقر گشت
حضرت مولیٰ بدارشان بگیتی سرفراز
نسل پاک نعمه الله شه خلیل پاک جان
خود بجرم این که میخوانده است مردم را بحق
بعد نه صد چون دوده با پنج شد بگرفت جای
در گش دادی عطا زوار را از هر کنار
تا در این ایام کز سعی بزرگان جهان
از پی تاریخ آن شد مستعد ذوق صغیر
ناگهان گفتش سر و غیب اندر گوش دل
شد ز نو تعمیر از اقدام مردان جلیل
دره خیری چنین بس خیر خواهان را دلیل
حق با قدامتشان یک یک دهد اجر جزیل
آنکه حیدر راست شیل و باشد احمد را سلیل
در هرات آمد ز جور دشمنان حق قتیل
آنشید فی سبیل اله کنار سلسبیل
حضرتش کردی روا حاجات را از هر قبیل
یافت خوش تعمیر این عالی بنای بی عدیل
پیر خود را پس بروح پرفتوح آمد دخیل
قبله گاه جان و دل شد کوی نیکوی خلیل

(۱۳۶۳ هجری)

-۱۰۸-

و نیز این اشعار را جناب آقای آیتی سروده است:

سال شمسی هزار و سیصد و بیست	احمد قاسمی و وارسته
بهر تعمیر کاخ شاه ولی	هر دو از جان و دل کمر بسته
شیخ ره ذوالریاستین بصدق	شد بر ایشان معین و پیوسته
چون جناب صدیق اعلم گشت	در معارف وزیر بر جسته
شد زهم رجال قطع جبال	ضم بهم شد جبال بگسسته
آیتی گفت بهر تاریخش	شه ما بزم قرب آراسته

(۱۳۶۳ هجری)

وز پی سال و ماه خورشیدیش	این دو مصراع شد بهم بسته
یادگار نکو بجا بنهاد	قاسمی با جناب وارسته

(۱۳۲۲ شمسی)

در مقبره معروف به سید محمد که وصل بمقبره شاه خلیل الله می باشد کتیبه ایست که بخط کوفی نوشته شده و این قسمت از آن خوانا است:

(مثلها کمثل سفينة النوح من ركب نجا ومن تخلف عنها هلك وقال عليه الصلوة والسلام انی تارك فيکم) بقیه آن خوانده نمیشود و در زیر آن کتیبه با خط کوفی درشت نوشته شده :

ما مظهر نور مصطفائیم	ما منبع سر مرتضائیم
ما فاتحه الكتاب عشقیم	ما آیت کرسی خدائیم
ما سر خلیفه در زمینیم	ما نور صحیفه سمائیم
ما کشف معنی کلامیم	ما اوصاف صورت شمائیم

عمارت دیگری بنام مسجد شاه ولی در طرف جنوب زمین بقعه می باشد که از بنا های قدیمی و شامل دو قسمت زمستانی و تابستانی است و نیز میدان بزرگی بنام میدان

-۱۰۹-

شاه ولی است که در طرفین شرقی و غربی دارای مغازه‌های دایره‌ای متعدد است



درب ورودی مسجد معروف به مسجد شاه ولی در نقت یزد

فرزند شاه ظهیر الدین علی فرزند شاه حبیب الدین محب الله
شاه نعمت الله ثانی فرزند شاه خلیل الله فرزند جناب شاه نعمت الله ولی بودند

یزد اقامت داشت مورد تکریم و اعزاز سلاطین و بزرگان عصر خویش بود

شاه ثانی سید عالی تبار نعمت الله ولی را یادگار

مرتضای مملکت امن و امان ملتجای پادشاهان جهان

-۱۱۰-

قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب
خازن جنت بزلف حور رو بد هر صباح
بوسد از تعظیم خالک روضه جان پرورش
گرداز خسار شاهان چون نشیند بر درش

(از جامع مفیدی)

چون میرزا جهانشاه فرمانفرمای آذربایجان، عراقین و فارس و کرمان آوازه او شنید بر آنشد که دست ارادت بدامن آنجناب زند و دختر خود را که خانم نام داشت بوی دهد لاجرم نامه ای نوشت و با تحف و هدایا نزد آنجناب فرستاد و درخواست خویش را عرض نمود شاه نعمت الله در جواب مرقوم فرمود که: ما عازم سفر بیت المہیم هنگام مراجعت در آذربایجان شما را ملاقات می کنیم و آنچه را که در نظر دارید انجام خواهد شد.

گرانمایه شاه توکل نهاد
دل روشنش پر ز نور حضور
قدم در طریق توکل نهاد
بیابان از آن دیده دریای نور
(از جامع مفیدی)

شاه نعمت الله ثانی بعد از زیارت خانه خدا در بازگشت از مکه معظمه به تبریز که مقرر فرمانفرمائی میرزا جهانشاه بود در وقت و جهانشاه مراتب ارادت و اکرام را در باره وی بجای آورد و بعد از چند روز دختر خود را بوی داد

جهانشاه از کمال حسن اخلاص
سمنبر دختری صاحب جمالی
فرستادش بخلوتخانه خاص
زلیخا صورتی مریم خصالی
(از جامع مفیدی)

شاه نعمت الله مدتی در تبریز بماند سپس به یزد مراجعت نمود و در آنجا مقیم شد.

بعد از آنکه حکومت میرزا جهانشاه بدست امیر حسن بیگ منقرض شد بسمع امیر حسن بیگ رساندند که دختر جهانشاه در خانه شاه نعمت الله است و جواهرات جهانشاهی در تصرف اوست امیر حسن آنجناب را بشیراز احضار نمود ظاهراً مراسم تکریم بجای آورد و باطناً در مقام خستجو و بازرسی خزان این جهانشاه و بدست آوردن

آنها بود .

روزی در مجلس چون وقت نماز شد پادشاه بجناب نعمه الله اقتدانمود در وقت تشهد بیهوش شد پس از ساعتی بیهوش آمد و سر در قدم جنابش گذارد و گفت: «هنگام خواندن تشهد جدبزرگوارت در نظر آمد که از روی غضب بامن فرمود ما سلطنت با تومی توانیم به بینیم اما تو بجهت اندکی از مال دنیا با فرزندما در مقام مضایقه بر آمده ای» آنگاه عرض نمود از گستاخی که در باره خدمتگذاران شما کرده ام پشیمان و عذر خواهم و جناب سید را اجازه داد که به یزد مراجعت فرماید سید به یزد معاودت فرمود و بعد از چندی بماهان رفت و همانجا تا هنگام وفات بماند .

مفید مستوفی یزدی گوید : در حیدر آباد در تاریخ قطب شاهی دیدم که صدر جهان در کتاب مرغوب القلوب آورده که من از زبان امیرزاده سلطانه نقلی مشهور به برار الملک شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرا یوسف اقربای نزدیک امیر جهان شاهی و موطن پدران واجداد ما سعد آباد همدان بود .

بعد از تسلط سلاطین آق قو نیلو بر قوم قرا قو نیلو در کودکی همراه عم خود الله قلی بیگ بدکن هندوستان رفتیم بعد از ملاقات سلاطین آنجا و سرانجام مهمات بعراق باز گشتیم پس از اندک زمانی باتفاق عم خود با اسبان و تحف و هدایائی که بجهت سلاطین دکن می برد طریق سفر هند پیش گرفتیم چون بیزد رسیدیم بزیارت جناب شاه نعمه الله ثانی رفتیم (که طریقه پیرمردی و خویشی در میان بود) فرمود ای فرزند از جانب حق پادشاهی قسمتی از هندوستان بتو و فرزندان تو حواله شده است دست مبارک را بسر و کتف من مالیده چند اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن داد و فرمود این اولین فتوح است بسلامت برو که آن سرزمین را بتو داده اند.

از اشاره جنابش امیدوار شده بعد از استدعای دعا متوجه هند شدیم چون بمحمد آباد بیدر که مقر سلطان بود رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه بهمن نژاد سلطان محمود شاه دست داد جناب عمی هدایا و اسبابی را که همراه آورده بود از نظر وی

-۱۱۲-

گذرانید مورد قبول واقع گردید و ما را بنوازشات شاهانه معزز ساخته مرانگاهداری نمود و رخصت آمدن بحضور داد عم ماجد را خلعتهای گران بها بخشید و رخصت باز گشت دادمن در خدمت آنشهریار بودم روز بروز از مراحم وی ترقی نمودم تا در مملکت دکن برمسند فرماندهی نشستیم .

از اولاد جناب شاه بود در سال ۹۱۶ هجری

امیر نظام الدین عبدالباقی

قمری که خراسان بدست شاه اسمعیل صفوی

فتح شد درهرات مستقر گردید و محمدخان شیبانی را ازین برد امیر نظام الدین از یزد بهرات رفت و در زمزمه مقربان قرار گرفت بعد از چندروز صدارت ممالک راپادشاه باو تفویض نمود در اوائل رجب سال ۹۲۰ هجری که بین شاه سلطان سلیم خان عثمانی و شاه اسمعیل در چالدران جنگ واقع شد امیر نظام در رکاب شاه بود و کشته شد .

از آثار او در یزد صفه صفا بوده که در خانقاه جد بزرگوارش در تقویت یزد بنیانها.

اینک شرح حال مفصل ویرا از کتاب کرمانیان نامی تالیف دانشمند ارجمند

جناب آقای سید محمد هاشمی کرمانی نقل می نمائیم :

عبدالباقی معروف بمیر عبدالباقی ملقب بامیر نظام الدین پسر شاه صفی الدین

پسر حبیب الدین محب الله پسر شاه خلیل الله برهان الدین ابن شاه نعمت الله ولی از

علما و فضلا و شعراء صاحب دیوان و خوشنویسان خاصه در خط نستعلیق و مردان ذوفنون

و مرشد و صدور بسیار محترم و اشرافی است که در قرن نهم و با احتمال کلی در نیمه آخر

آن قرن بدنیا آمده و در کرمان و نواحی آن تحصیل کمالات نموده و نام آباء واجداد

خود را احیا کرد بلکه بجهاتی از آنان هم مشهورتر و بالاتر شد که اهم آن اجابت

دعوت شاه اسماعیل برای ترویج مذهب شیعه بود و اعلان کلمه تشیع از دارالملک

کرمان که سنی خانه محسوب میشد (۱)

۱ بعضی مورخین ورود امیر عبدالباقی را بر شاه اسماعیل در ایام فتح هرات نوشته اند در

صورتیکه از روایات دیگر برمی آید که از همان آغاز دعوت شاه اسماعیل اینمرد در تبریز بوده

و جزو اشخاص درجه اول محسوب میشده ممکن است بعد از قتل محمد خان شیبانی سفری بنواحی

(تسریع اجابت این سیدعالی مقام از دعوت شاه اسماعیل دلیلی تواند بود بر معتقدات اباء وی که گویا پیش ایشان معهود و منتظر بود که دولت و سلطنتی از سادات فرا خواهد رسید و جد وی هم حبیب الدین در هند نیز ترویج تشیع مینمود و با آنکه داماد پادشاه بود در کمال سادگی و صفا می زیست) در دولت شاه اسماعیل بدانسانکه استحقاق داشت مقامات^۱ بزرگ را طی کرد - و کیل السلطنه و صدر اعظم ممالک و سیعۀ صفویه و اهم ارکان دولت و خلاصه شخص دوم ایران شد و آن سعادت و تجمل و اعزاز دینی و رابفیض شهادت تکمیل و سعادت اخروی را نیز تحصیل کرد و مصداق عاش سعیداً و مات شهیداً و حمیداً گردید عمداً در موکب سلطنتی زیر لوای ممتاز شاهنشاهی برای حفظ جان شاه اسماعیل در جنگ چالدران بایستاد و مهاجمین قشون عثمانی او را شاهنشاه صفوی پنداشته بجز شهادتش رسانیدند - و این واقعه در اوایل رجب ۹۲۰ هجری قمری اتفاق افتاد و شاید از اول اسلام تا آنروز در هیچ واقعه ای عدم مقتولین از سادات و وزاری ائمه اظهار (۴) بآن کثرت نبوده که بعض مورخین معتبر نوشتند در آن معرکه چهار هزار تن از سادات بدرجۀ شهادت رسیدند (۱)

از شهادت وی و میرسید شریف علی ابن تاج الدین که نسب بسید شریف علامه جرجانی میرسانید سلطان سلیم هم اظهار تأسف کرد - از وی فرزند و اعقاب محترمی باقی ماندند و بدامادی سلاطین صفویه اختصاص یافتند و نسل دو عارف بزرگ شیخ صفی الدین و سید نورالدین نعمت الله ولی در قرن دهم بهم اتصال یافت نام هریک در این کتاب کرمانیان نامی بجای خود ذکر شده و خواهد شد .

بعقیده نگارنده حق میر عبدالباقی در بسیاری از کتب قدیم مخصوصاً تواریخ درباری صفوی (۲) اداننده ازینرو نگارنده اولانظر خود را درباره وی مینگار و سپس

۱- جده هشتم نگارنده امیر اسماعیل سلطان گوی دولا ق هم تیر خورد ولی نمرد .

۲ پس از سالها احفاد میر عبدالباقی که قدرت و ثروت بی نهایتی یافته بودند مورد بی لطفی شاه عباس کبیر واقع شدند و احتمال کلی دارد که همان بی لطفی شاه باعث بر آن شده که بعض مورخین حق صاحب ترجمه را نیز ادانکنند زیرا که رسم قدیم کشور بوده که خشم سلطان را بر اخلاف شامل اسلاف هم میکردند و مردگان را بگناه زندگان مأخوذ میداشتند (هاشمی) .

بعکس رویه معمولان که پس از معرفی مختصری از صاحب ترجمه بنقل یکی یادو تا از قدیمترین اسناد راجع بوی میپرداخته‌ایم - در این مورد که معتقد بتضییع حق او از طرف بعض مورخین شده‌ایم بنقل وترجمه اسناد متعددی خواهیم پرداخت بنظر نگارنده اگر امیر نظام الدین عبدالباقی کرمانی را بزرگترین شهید راه فضیلت و دین و مهمترین صدور و نخست وزیران مورد اعتقاد خلق از سر زمین کرمان معرفی کنیم راه مجاز نیموده‌ایم (با آنکه از کرمان صدور و وزراء بسیاری برخاسته‌اند) و بطور قطع از مفاخر بزرگ درجه اول کرمان و ایران میباشد .

اینک بنقل چند سند راجع بوی میپردازیم و نخست از روایت صاحب حبیب السیر مورخ کم نظیر که خود معاصر صاحب ترجمه بوده استفاده مینمائیم در موضوع فتح هرات که گویا خود شاهد بوده و در هنگامی که شاه اسماعیل در باغ جهان آرای آن شهر سکونت داشته چنین مینگارد : وهم در آن اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبدالباقی که در سلك احفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتباه سید نعمت الله ولی انتظام داشت (دوسه نفر دیگر را نیز نام برده و نگاشته) از آن جمله بودند - نام میر عبدالباقی را بر نام اعزه دیگر حتی امیر جمال الدین محمد الحسینی که درباره اش نوشته « حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند » مقدم داشته بعض بزرگان و اشراف بشهرستانهای خود از هرات مراجعت کردند و میر عبدالباقی ملازم شاه بود - جای دیگر در تحت این عنوان « ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبدالباقی وسید شریف الدین علی بمناصب مناسب » و پس از شرح رفتن سید شریف بعبات عالیات چنین مینگارد « و امیر نظام الدین عبدالباقی بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه وفور التقات امیر نجم (۱) کو کب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید. و در آن

۱- امیر نجم الدین مسعود ثانی صدراعظم دولت شاه اسماعیل که قدرت و دستگاه و تجمل و سفره اوی مانند بود با شریف الدین علی چندان میانه‌ای نداشت ولی نسبت بمیر عبدالباقی کرمانی و آباء وی ارادت بی مخصوص نشان میداد و بواسطه ارادتمندی آن صدر مقتدر احترام میر کرمانی روز بروز افزون گردیده .

-۱۱۵-

اوان که امیر نجم عازم ماوراء النهر گردید آن جناب را بنیابت خویش معین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بر انجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید. و در این ایام که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچه الویه ظفر عطیه از اصفهان متوجه ساوه گردید. در رودخانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید بتجدید امیر نظام الدین عبدالباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانید و وکالت نفس نفیس همایون را در عهده آن جناب کرده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید. و ایضاً سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود»

دیگر از کسانی که نام صاحب ترجمه را برده امیر علیشیر نوائی وزیر مشهور است که فخری هراتی مترجم اول مجالس النفایس امیر مذکور در باره میر چنین آورده.

قسم دوم

ذکر لطایف سادات عظام که گاهی بنظم التفات میفرموده اند

۳۸۷ میر عبدالباقی نبیره شاه نعمت الله ولی بود. و تعریف او مثل آنست که ذره صفت آفتاب کند. از اوست این مطلع:

تاپریشان نشود کار بسامان نشود شرط دور است که تا این نشود آن نشود
و در ترجمه دوم تذکره امیر علیشیر که بترکی جغتائی است و بوسیله حکیم شاه محمد قزوینی ترجمه شده و اضافاتی هم دارد چنین نگاشته شده «۴۸۵
میر عبدالباقی - فرزند شاه نعمت الله ثانی است (۱) و شاه نعمت الله ثانی فرزند شاه نعمت الله ولی و میر عبدالباقی وکیل و وزیر اعظم شاه اسماعیل صوفی بود، و در جنگ صوفی بجای او در تیپ ایستاده بود. و لشکر ظفر بیگر سلطان سلیمخان تصور کرده اند که او شاه اسماعیل صوفی است. و باین تصور او را کشته اند. و از طلب او باز گشته و میر مذکور

۱ در نسبت و نام پدر و اجداد میر چند تن از مورخین قدیم تحقیق کافی نکرده اند از آنجمله صاحب روضه الصفویه در ضمن حکایتی که مشعر است بر بودن میر از سالهای اول در ملازمت شاه اسماعیل او را میر عبد الباقي پسر میر میران یزدی می نامد - و آنچه ما در آغاز این ترجمه نگاشته ایم اصح است.

بسی سیئی الخلق وحسن الخلق بود» تا اینکه مینگارد «و شعر نیکو میگفت و این از اشعار اوست :

در عالم خراب دل خرمی نماند خرم دلی کجا طلبم عالمی نماند
بعد از این تذکره نوبس سام میرزا که سه سال پس از میر عبدالباقی بدنیا آمده
در تحفه سامی درباره اش چنین نگاشته «میر عبدالباقی از اولاد شاه نورالدین نعمت الله که
از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد. بیت
گلستان بنی فاطمه عبدالباقی کایدانکپت اوبوی نبی المرسل
و خدمتش با وجود کمال نسب بحلیه جمال حب آراسته و باهمه رتبه ای که داشت
دایم همت بر رعایت فقر امیگماشت چنانکه میل خاطر او از این رباعی توان معلوم
کردن.

رباعی

مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را
درویشانیم ترك عالم کرده این است طریق تا قیامت ما را
و در سلیقه انشاء نیز از بی نظیران بود. و گاهی بگفتن شعر نیز میل مینمود
تخلص باقی میکرد دیوان غزلی تمام کرده و در اوایل زمان حضرت صاحبقران مغفور
بمنصب صدارت آن حضرت مشرف گشته بعد از آن بوکالت ایشان مترقی گردید و حل
و عقد مهمانام بقبضه اقتدارش در آمد. چنانکه تمام امور ملکی و مالی باستصواب رأی
صوابنمای او مجری میشد. در جنگی که فیما بین نواب مغفور و حضرت پادشاه روم اتفاق
افتاد بدرجه شهادت رسید. و کان ذلك فی اوایل شهر رجب المرجب سنه عشرين و
تسعمائید این مطلع از زاده طبع ایشان است.

کار سامان نرسد تا که پریشان نشود شرط آنست که تا این نشود آن نشود

حسن روملوهم شرح شهادت او را در ضمن واقعه چالدران نگاشته و پس از آن
فی الجمله زیادتى داشت که آن نقل میشود یعنی در ضمن و رود سلطان سلیم بتبریز
نگاشته است « نخست بمسجد حسن پادشاه که در میدان صاحب آباد بود رفت

ونماز گذارد ومنقول است که درمجلسی که خطبه بنام پادشاه رسید خطیب گفت السلطان ابن السلطان ابومظفر اسماعیل بهادر خان رومیان خواستند که او را بقتل آورند. سلطان سلیم مانع گشت گفت که زبانش عادت کرده است و گفت حیف شد سه سید عالیشان در این جنگ چالدران شهادت یافتند» مرادش میر عبدالباقی و سید شریف و سید محمد کمونه بود - در بعض تواریخ چنین روایت شده که وقتی که فتحنامه بنام سلطان سلیم خواندند گفت این فتح ما بقتل آن سه سید عالیشان ارزش نداشت و ضمناً بوزیر یایکی از ارکان دولتش گفت «برای این کشور و شهر نمیتوان حکومت کرد در صورتیکه مردمش نمیدانند سلطانیشان زنده است یا کشته شده باز نام او را در خطبه مقدم میدارند»

پس از آن تذکره نویسان و مورخین دیگر پیروی آنانکه معاصر یا نزدیک بزبان صاحب ترجمه بوده اند نامش را در کتب خود ذکر کرده اند مخصوصاً آذر بیگدلی صاحب آتشکده که مازنقل آن چه نگاشته اند صرف نظر نموده بترجمه یک سند تاریخی از متاخرین که مقرون بتحقیق است اکتفا مینمائیم - و آن عبارت است از نگارش عالم متبحر و مورخ محقق آقای حاج شیخ عبدالحسین امینی صاحب کتاب الغدیر در کتاب شهداء الفضیله درباره صاحب ترجمه که آن شرح مقرون بتحقیق و حقیقت است. لذا ترجمه میشود

«العالم الجلیل السید عبدالباقی سبط سید نورالدین نعمت الله کرمانی مشهور بشاه نعمت الله پدر آن وی همه فضلا و بزرگان بودند وی نیز عالم و فاضل و متحلی بمکارم اخلاق و از اهل زهد و ورع و کوشش در عبادت بود در عهد شاه اسماعیل صفوی بزرگ و جلیل القدر و محفل او مجمع فضلا و امرا بود» و آنگاه او را بتوجه وی بشعر ستوده و یک رباعی که قبلاً ذکر کردیم از وی در متن عربی آورده که بواسطه احتراز از تکرار از ایراد آن صرف نظر کردیم تا اینکه فرماید «در ریاض العلماء که وی (میر عبدالباقی) از مشاهیر علماء عصر خود و شعراء و اصحاب انشاء بوده سام میرزا در تحفه سامی بعض اشعار او را نقل کرده (۱) و گفته ویرا بفارسی در غزلیات دیوان شعری است

او جمع کرده بود با علو نسب مراتب شرف حسب را و در اشعار خود باقی تخلص مینمود و گفته وی از غایت شهرت احتیاج بتعریف و توصیف ندارد با علو مرتبتش همت عظیمی در رعایت جانب فقرا داشت. و در اوایل ظهور دولت سلطان شاه اسماعیل ماضی صفوی مستقلاً منصب صدارت او گردید سپس ترقی کرد و برای سلطان نامبرده وکیل الدوله (۱) شد و حل و عقد در مهم امور خلق بر او استقرار یافت. چنانکه صادر نمیشد امری در جمیع امور ملک و مال در مملکت این سلطان مگر برای او تا اینکه در واقعه جنگ این سلطان با پادشاه روم در اوایل رجب سنه ۹۲۰ هجری قمری بدرجه شهادت رسید» سپس مؤلف محل وقوع محاربه را معرفی کرده که ماقبل آنرا ذکر کرده ایم صاحب روضة الصفویه قتل وی را بوسیله گلوله تفنگ نگاشته که در آن روز سلطان سلیم دوازده هزار تفنگچی با خود داشت غیر از توپچیان رومی و سپاه ایران فاقد اسلحه گرم و مشابه آن بودند.

فرزند نظام الدین عبدالباقی بود شاه طهماسب
شاه نعیم الدین نعمة الله باقی
 همشیره خود را بعقد وی در آورد و اختیار یزد را باو

و گذارد و جریان این واقعه چنان بود که چون شاه نعیم الدین بسن جوانی رسید از یزد باصفهان رفت و با شاه طهماسب ملاقات نمود خانش بیگم دختر شاه اسماعیل و خواهر شاه طهماسب عاشق او شد از شاه طهماسب اجازه خواست شاه طهماسب موافقت نموده و او را بعقد شاه نعیم الدین در آورد و با فرمان فرمانداری یزد شاه نعیم الدین را رخصت مراجعت داد.

شاه نعیم الدین در یزد دیوانخانه ای در جوار امیر غیاث الدین علی ساخت و نامش را عباسیه گذاشت (پشت میدان شاه) و مسجدی بنام شاه طهماسب ساخت و بر در مسجد میدانی انداخت که مشهور به میدان شاه قدیم است (پشت میدان جدید) بدستور خانش بیگم در تفت یزد طرح مسجدی ریختند و بنای عالی ساختند خانش بیگم بسال ۹۹۹ هجری وفات نمود.

فرزند شاه نعیم الدین نعمت الله باقی بود دختر او
امیر غیاث الدین محمد میر میران
 را بحکم شاه طهماسب برای شاهزاده اسماعیل میرزا
 عقد بستند و آنجناب را چهارپسر بود شاه نعمت الله شاه غیاث الدین منصور شاه خلیل الله
 شاه سلیمان .

و شاه سلطان محمد صفوی صفیه بیگم دختر خود را بعقد شاه خلیل اله در آورد
 و سلسله شاه نعمه اله ولی و صفویه که هر دو حسینی بودند باهم ممزوج شدند دختر شاه
 نعمت الله باقی را از بطن خانیش بیگم به شاه نعمت الله فرزند اکبر میر میران دادند
 غیاث الدین محمد میر میران در ۹۹۸ هجری وفات نمود و شاه خلیل الله هم بسال ۱۰۱۶
 هجری رحلت نمود .

از اولاد جناب شاه در خط نسخ استاد و مشهور بمشکین
میر عبد الله بن میر مظفر
 قلم بود در شعر وصفی تخلص می نمود و در سال ۱۰۰۰
 هجری در دهلی متولد شد ۶۳ سال عمر کرد . و این ابیات از اوست :

مردمان را بچشم وقت نگر و ز خیال پری و دی بگذر
 ناف آهونخست خون بوده است سنگ بوده است ز ابتدا گوهر
 که پتران مهتران شوند بعمر کس نزاده است مهتر از مادر
 میر محمد مومن متخلص به عرشی موالف کتاب مناقب و میر صالح کشفی از
 فرزندان آنجنابند .

فرزند میر محمد مومن عرشی بوده کنیه اش
میر هاشم شاه مشهور بشاه جهانگیر
 ابو عبد الله و در شعر هاشمی تخلص مینمود بسال
 ۱۰۷۳ هجری متولد شد در فنون فاضل کامل و مردی صاحب دل بود در هندوستان در
 ارشاد مردم براه توحید مجاهدت بسیار کرد .

شعبه ای از سلسله نعمت الهی در آن مملکت بنام او بسلسله هاشم شاهی مشهور شد کتاب
 مثنوی مظفر الآثار از او است که حکایت جناب شاه و امیر تیمور از مثنوی او نقل شد
 گویند شاه جهانگیر هاشمی از جانب پدر بچهار واسطه بشاه قاسم انوار میر سید و از جانب

مادر بشاه نعمه الله چون بولایت سندر سید شاه حسین والی آندیار مقدمش را گرامی داشت
بعد از چند سال مراجعت نمود چون بحوالی کیچ و مکران رسید جمعی از دزدان سر راه
بروی گرفته اورا شهید نمودند (۱) (۱۱۵۰ هجری)

غیر از مظهر الآثار که به پیروی مخزن الاسرار گفته دیوانی دارد مشتمل بر قصاید
و غزلیات و این رباعی از اوست :

معلم عشق عارف طوطی و مرآت عرفانش سبق معنی و صورت ابجد لوح دبستانش
عجب لوحی است لوح مکتب معموره عرفان که عالم عالم معنی است در هر نکته پنهانش
و این شعر از اوست :

هر کس که زد به مهر علی همچو صبحدم از دل هزار شعله نورش زند علم

ثابت هندوستانی نامش میر محمد افضل از اولاد شاه بوده این بیت از اوست :

بخت بد گریب از کوی توام سوی بهشت پرسم از حور که آن سایه دیوار کجاست

اورا پسری بود نامش میر عظیم ثبات تخلص می نموده و این بیت از اوست :

دل را نوید آمدن او نمیدهم ترسم بحال خود نگذارد دگر مرا

سید قطب الدین میر حاج از فرزند زادگان شاه ولی بود تخلص انسی می نمود. در
ریاض العارفین می نویسد که انسی جناب دی سیدی عزالت

گزین و سالکی خلوت نشین از فرزند زادگان شاه نعمه الله ولی معاصر سلطان حسین
بایقرا بوده مولا ناجامی و امیر علی شیر بمزول اومی رفتند بعضی از اشعار آنجناب در
مجالس النقایس امیر علی شیر ثبت و بعضی در آتشکده ضبط است در هرات وفات یافت
از اشعار اوست :

باز این دل شکسته خیال وصال کرد چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد
و باز :

آنچنان در مرض عشق تو بگداخت تنم که مرا هر که ببیند نشناسد که منم

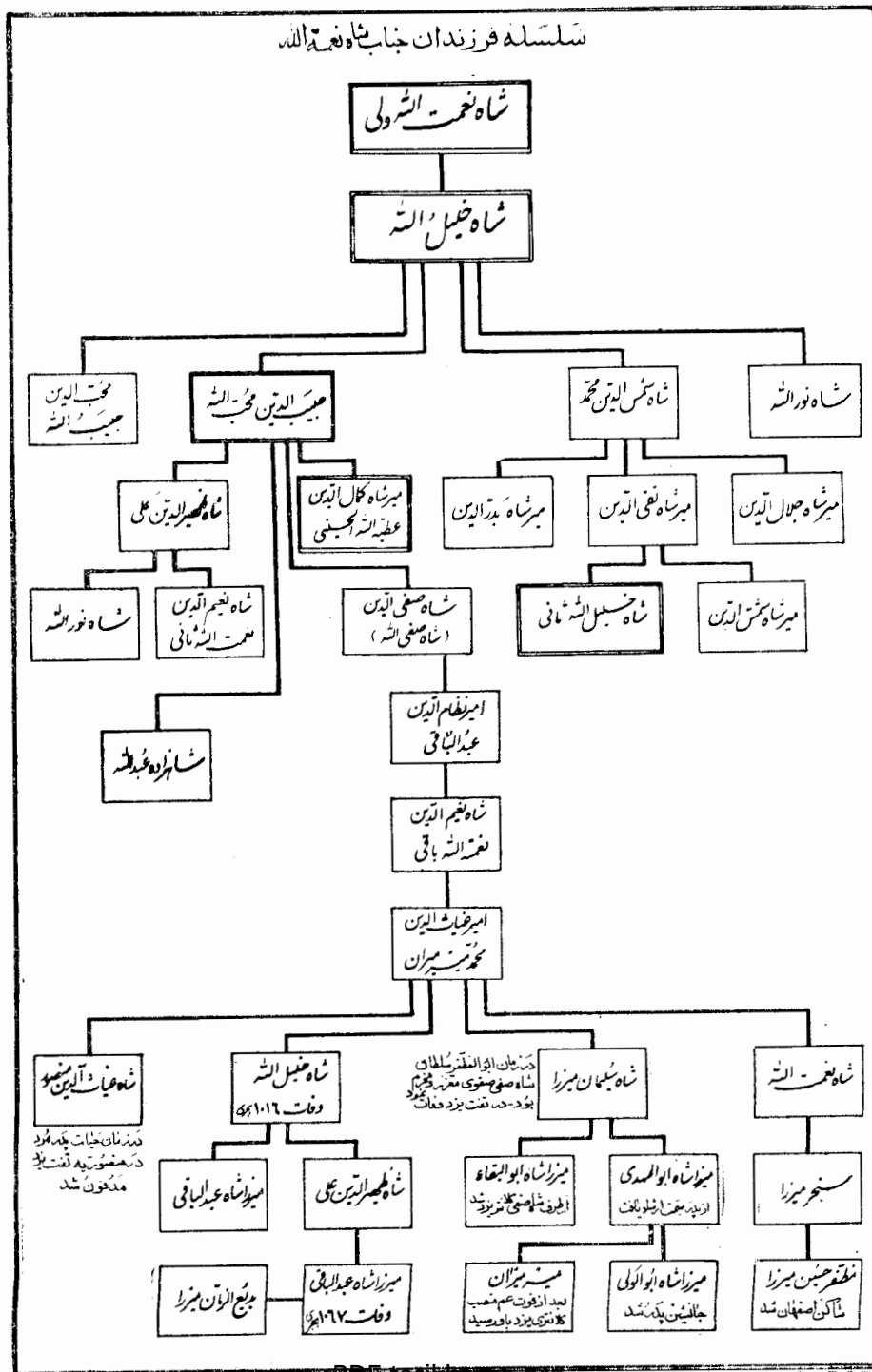
(۱) بروایتی در دهلی شهید شده است.

سید رضا خان بمی

متخلص به تمکین نسبش بجناب شاه میر سیده دانشمند محترم
جناب آقای سید محمد هاشمی کرمانی در کتاب کرمانیان
نامی شرح حال او را نگاشته اند که عیناً نقل میشود: تمکین نامش رضا از ساداتی است که
نسب بسید نعمت الله ولی کرمانی میرساند و بسید رضا خان اشتها را داشته و از اهالی بم بوده
در اواخر قرن یازدهم هجری قمری بدنیا آمد تحصیلات ادبی و حکمتی خود را بپایان
رسانید و در حکمت و شعر استاد شد و در قرن دوازدهم پس از سفر هندوستان زندگانی را
بدرود گفت اینک، طبق معمول بر روایت یک سند راجع بوی میپردازیم و ضمناً توضیح
میدهم که در بعضی اسنادتر کی مانند قاموس الاعلام او را با شتاب از حوالی کرمان شاه
نگاشته (بجای کرمان) و همان باعث اشتباه بعضی تذکره نویسان هند نیز شد، صاحب تذکره
صبح گلشن در باره سید رضا خان تمکین چنین نگاشته «از احفاد شاه نعمه الله ولی قدس
سره بود در سنه خمس و ثمانین و الف (۱۰۸۵) بمنصه شهود جلوه نمود. در وصول و
ایصال بسر منزل معارف و حقایق شانی عظیم داشت و مسائل دقیقه تصوف و وحدۃ الوجود
را ابجد دبستان خود می انگاشت. علمای اعلام و فضایی گرام برای استفادہ حقایق
و استفادہ دقیق در خدمت وی رسیدندی و بمراد ارشاد و تلقین غاشیه اطاعتش بر-
دوش کشیدندی. در عهد فرخ سیر بمقدم شریف هند را مشرف ساخت و شاه مسطور و
بعدهش محمد شاه بمعظیم و احترامش بدرجه قصوی پرداخت. سراج الدین علیخان
آرزو در خدمت ایشان اعتقادی راسخ داشت و همگی همت خود در ارضایشان میگماشت»
از اشعار وی این بیت را آورده:

خاک پای او شدن گرد سترس باشد مرا کی بغیر از نقش پا گشتن هوس باشد مرا
این بیت هم در بعضی تذکره های ایران بنام وی دیده شده:

خواست در پرده کند شمع رخس جلوه گری ساخت فانوس خیالی ز وجود بشری
بر سال وفات و مدفن وی اطلاع حاصل نشد.



آستانه جناب شاه نعمت الله ولی درماهان

آستانه شاه ولی درماهان تشکیل شده است از سه صحن که به ترتیب از جلو بعقب (مشرق بمغرب) که وارد آستانه میشوند اول صحن اتابکی دوم صحن و کیل الملك سوم صحن میرداماد معروف به حسینییه قرار دارد.

اول صحن اتابکی

این صحن بوسیله مرتضی قلیخان فرزند و کیل الملك ساخته شده و بنام صحن مرتضی قلیخان هم معروف است اخیراً دیوار مشرق سردر ورودی آنرا آقای امان الله خان عامری به سبک جالبی ساختمان نموده و اشعاری را حقه سردر آن دانشمند محترم جناب آقای هاشمی سروده اند که این است :

که پیراست از خرد هر چند بر ناست
که کار ملک ایران شد از وراست
بنائسی اینچنین که نغز و زیبا است
بدین سردر که بس زیبا است آراست
که در این بقعه آثارش هویدا است
که چون ایوان گردون پای برجاست
که اینسان روح بخش و روح افزاست
نه بینی کاین در فردوس اعلی است

بعهد پهلوی شاه جوانبخت
بهین فرزند شاهنشاه رضا شاه
امان الله خان عامری ساخت
مزار نعمه الله ولی را
بجدامی خود اقتفا کرد
یکی صحن و کیل الملك ثانی است
ازین در بوئی از فردوس آید
بتاریخش از اینرو هاشمی گفت

۱۳۳۴ شمسی

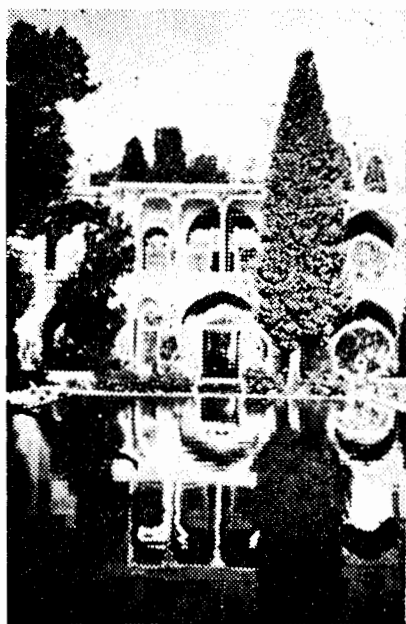
این صحن بطول ۵۱ متر و عرض ۵۱ متر است از شمال محدود است به یک آب انبار در وسط و ۱۲ ایوان و اطاق در دو طرف از مشرق بخوابان ماهان و درب ورودی و ده ایوان در دو طرف جنوب آن دارای ۱۰ ایوان و یک ساختمان دو طبقه است در مغرب آن عمارتی است دو طبقه در وسط که حد فاصل بین دو صحن

-۱۲۴-

است و ده ایوان در دو طرف قرار دارد در وسط این صحن حوض بزرگی است بطول ۲۲ متر و عرض ۹ متر .

صحن و کیل الملکی

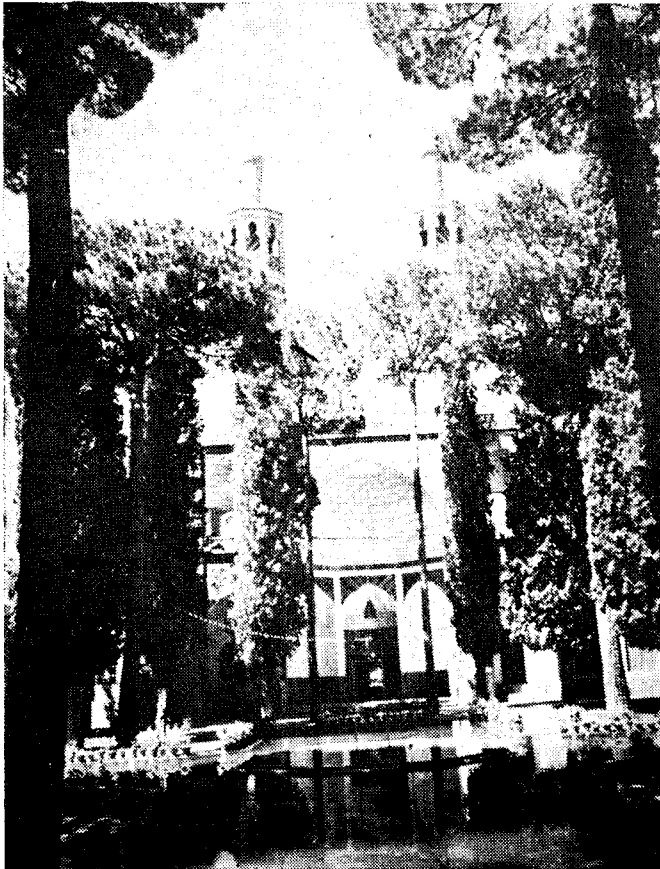
این صحن مربع مستطیل بطول ۴۱ متر و عرض ۳۰ متر از شمال محدود است به ۹ حجره که کتابخانه آستانه جناب شاه در حجرات وسط آن قرار دارد از جنوب هم محدود است به ۹ حجره از مشرق مربوط است به راهرو بین دو صحن اتابکی و وکیل الملک و عمارت دو طبقه که به مهمانخانه معروف و محل پذیرائی مهمانان محترم است از مغرب محدود است به حرم و موزه و مزار حسینقلی خان امیر نظام والی ایالت کرمان و بلوچستان. **سر در امیری** که معروف به مهمانخانه است همانطور که گفته شد دو طبقه میباشد و مخصوص پذیرائی از مسافری است این سر در بوسیله وکیل الملک ساختمانش شروع شد و بعد از فوت وی توسط مرحوم شهاب الملک حکومت کرمان با تمام رسید بعداً همانطور که گفته شد مرتضی قلیخان فرزند وکیل الملک صحن اول را با آب انبار و پرورشگاه ساخته است .



-۱۲۵-

در مغرب این صحن رواق و حرم حضرت شاه قرار گرفته مدخل رواق که بنام سر در وکیل الملکی معروف است بر روی آن دو گلدسته قرار دارد کتیبه سردر این است . حسبى الله نعم الوکیل نعم المولى ونعم النصير و این اشعار دور این سر در نگاشته شده :

بطاق او شده قنديل وار طاق مدور	بلند در گه شه نعمت الله است که آوان
چوسيم وزر بسر مهر و ماه زيور و افسر	بعهد ناصر الدين شه که خاک در گه اوشد
بمرز کرمان فرمانفرما و والی کشور	وکیل ملک سمعیل خان نوری کامد



نمای صحن و سردر وکیل الملکی آستانه جناب شاه نعمت الله ولی

-۱۲۶-

بنانمود این دار الحفظ و صحن که باشد
و کیل ملک دوم مرتضی قلیخان چون شد
بنای عدل چنان استوار کرد که باهم
تمام کرد بنای پدر چنین که ندیده
بسی کوشش اقا سید هدایت الدین بودی
نگاشت از پی تاریخ کلمک نعمت و گفتا

شکست شو کت طاق و روان گنبد اخضر
بمتمکای پدر متکی چوسکه که بر زر
بسر برند بیک آشیانه باز و کبوتر
نظیر او نظر دیده بان نه منظر
که داشت تولیت دستگاه شاه فلک فر
ندماه کسب کند نور مهر انور از این در (۱)

۱۲۸۷ هجری

از صحن و کیل المکی توسط راهی که در طرف شمال غربی صحن واقع است وارد
صحن راه رو گلخانه میشوند و از آنجا از شمال حرم بصحن میرداماد معروف به حسینییه
میروند و حرم و رواق بین صحن میرداماد و صحن کیل المکی قرار دارند.

صحن میرداماد معروف به حسینییه بطول ۴۵ متر و عرض ۲۵ متر این صحن از
سردر محمد شاهی برودخانه مشرف میشود و آن طرف رودخانه عمارت بیگلربیگی
واقع است که بعلمت مسیر رودخانه و جریان سیل ارتباط آن از آستانه و سردر محمد شاهی
قطع شده است در صحن میرداماد دور صحن غزل حافظ شیرازی (روضه خلد برین
خلوت درویشان است) تا بآخر کتیبه شده و بعد از این کتیبه در سمت شمال نوشته شده
بسم الله الرحمن الرحیم در عهد دولت قویشو کت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملا که و حکومت حضرت اشرف امجد ارفع والا آقای
ناصر الدوله سلطان حمید میرزا فرمانفرما مد ظله بسعی جناب مستطاب آقای سید محمد
صالح متولی باشی و نایب الصدر کرمان و نظارت جناب آقامیرزا سید نور علی این صحن
مقدس بنا و تعمیر گردید. بنده درگاه استاد رضائیان کرمانی فی سنه ۱۳۰۶ هـ الباقی
این صحن ابتدا توسط سید نسیا یکی از مریدان جناب شاه بنا گردیده است.

سردر محمد شاهی

دو مناره در بالای این سردر در دو طرف واقع است که در زمان و کیل الملك

-۱۲۲-



نمای سردر محمد شاهی آستانه جناب شاه نعمت الله ولی

ساخته شده و روی آن آیات قرآنی و اکثر نام علی است کتیبه بالای سردر محمد شاهی این است
شاهنشاه اتیبا محمد ماه افسرو آفتاب مسند

کتیبه پیشانی سردر بین دو مناره این است حسب الی نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
کتیبه دور ایوان این سردر با خط کوفی نوشته شده سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر .

در صحن وکیل الملکی در دو طرف ایوان یک طرف موزه و طرف دیگر که
جنوب غربی است مقبره امیر نظام گروسی قرار دارد .

موزه اشیاء نفیسی که در موزه مورد توجه میباشد از این قرارند :

۱- یک جزوه قرآن خطی بخط علی بن محمد بن زید بن عبدالله العلوی الحسینی
در تاریخ ۷۱۰ هجری نوشته شده با آب طلا .

۲- ۱۷ جلد جزوات قرآن با خطوط نستعلیق و درشت که قسمتی از حروف
آن طلائی است .

- ۳- يك جزوه قرآن وقفی خاطر اخاتون متعلق به ۸۸۹ هجری
- ۴- دو جزوه وقفی قرآن متعلق به ترکان خاتون که در سنه ۸۰۷ هجری نوشته شده
- ۵- شصت پاره وقفی میرزا رضاقلیخان .
- ۶- دو جزوه قرآن وقفی غلامحسینخان سپهدار کرمان (۱۲۷۴ هجری)
- ۷- شمعدان برنجی دوشاخه وقفی نظام الدین احمد بیگ افشار متعلق به ۹۴۷ هجری بین دو صحن و کیل الملکی و صحن میردامادی رواق و حرم قرار دارد .
- حرم** اولین ساختمانی که در آستانه شده همین بقعه است که بوسیله عمال احمد شاه دکنی ساخته شده و بالای سردر بقعه نقش شده (حضرت سلطنت پناه و حشمت و نصفت دستگاہ معدلت وعظمت و رفعت انتباه شهاب الملك والدنیاوالدین احمد شاه ابوالمغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان و بناء این عمارت رفعت گردون عالی بنیان امر فرمود در زمان دولت فرزند دل بند آنحضرت مغفرت پناه سلطان علاء الدوله واندنیا والدین احمد شاه اتمام یافت فی تحریر ایام محرم الحرام السنه اربعین و ثمان ماء و الهجرية النبوية الهالیه المصطفوية المحمدیه . ذیل آن نقش شده .

محب خاندان آل صفدر غلام شاه نقدی ابن حیدر

عمل غلام با اخلاص شاه ولی عبدالسلام بن حسین بن علی الهروی غلام با اخلاص

شاه ولی ندر علی ابوغلی) در کتیبه اطراف درب نقش شده :

سلطان سرا پرده میخانه کجا شد	از مجلس رندان خرابات چرا شد
معنیش همین جاست اگر صورت اورفت	پنهان ز نظر گشت نگوئی که فنا شد
ما جام و حباییم که پر آب حیاتیم	سیراب شود هر که چوما همدم ما شد
سلطان سرا پرده میخانه عالم	از ذوق گدایان خرابات گدا شد
صوفی بصفای دردی دردش چو بنوشید	این درد بود صافی و آندرد دوا شد
یاری که چوما بندگی سید ما کرد	هر چند گدا بود شه هردو سرا شد

بقعه جناب شاه نعمت اله ولی که در بالای آن گنبد قرار دارد بشکل مربعی

است که با چهار در از چهار طرف برواق متصل است کنیه زیر سقف از :
 بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الناس اذكروا نعمة الله عليكم هل من خالق غير الله يرزقكم
 من السماء و الارض شروع شده وبذلك على الله و دو سه کلمه ديگر که کاشي آن
 ريخته شده ختم ميشود (دورتادور گنبد)

چهار جفت درب ورودی ويك درب كوچكتر كه درب قفسه است از چوب صندل
 ساخت هندوستان بوده با عاج خاتم سازی شده و روی آنها نقش گردیده :
 لا اله الا الله يا كافى عمل عليه شاه نجار .

سمت جنوب بقعه بين رواق و حرم مقبره ايست كه بنام مقبره شاه خليل الله
 معروف است روى كتيبه اطراف درب شمالی اين اشعار نوشته شده :

مسا را بغیر او نبود التفات هیچ	زیرا که نیست جز کرم اونجات هیچ
خضر و هوای چشمه آب حیات وما	نبود بجز زلال و صالح حیات هیچ
هیچ است این جهان و تودل زادر او میبچ	وین بند پیچ پیچ میبچان پیات هیچ
در حضرتی گریز که روحانیان قدس	جز حضرتش دگر نکنند التفات هیچ
در عرصه ممالك او هر دو کون پست	با ملك کبریائی او کائنات هیچ
سید تو جان ببار بعشقهش که غیر او	شایسته نیست درد و جهان خونبهات هیچ

این رواق که دورتادور بقعه را احاطه
 کرده است بر کتیبه سردر غربی آن

رواق شاه عباسی (دورتادور حرم)

چنین نوشته شده است .

در زمان خلافت نواب کامیاب شاه سپهر جمجاه سلیمان زمان ملایك سپاه
 ابوالمظفر عباس پادشاه خلداله ملكه و سلطانه بامر والی حضرت عزت پناه حكومت
 دستگاه و معالی رفعت انتباه بیک تاش خان ابن امان پناه حضرت اقبال ولی خان افشار
 باتمام این دارالحفاظ توفیق یافت تحریر آفی شهر شوال سنه ثمان و تسعين و تسعه
 مائة الهجرية (۹۹۸)

دو طرف ستون نقش شده (بعهد ناصرالدینشه زفیص شاه ولایت مزار گشت
 چون جنت بسعی سید هدایت) مقبره حرم بیکتاش خان بن ولی خان و عیالش در

-۱۳۰-

سمت شرقی رواق غربی است .



قسمتی از سقف مقبره ابوالوفا در آستانه جناب شاه نعمت الله ولی

در قسمت رواق جنوبی در گوشه رواق مقبره شیخ ابوالوفاء میباشد که قسمتی از کتیبه‌های آن فرو ریخته و تنها گنبد زیبای سقف باقی است روی سنگ مزار نقش شده وفات ابوالوفاء نعمت‌اللهی .

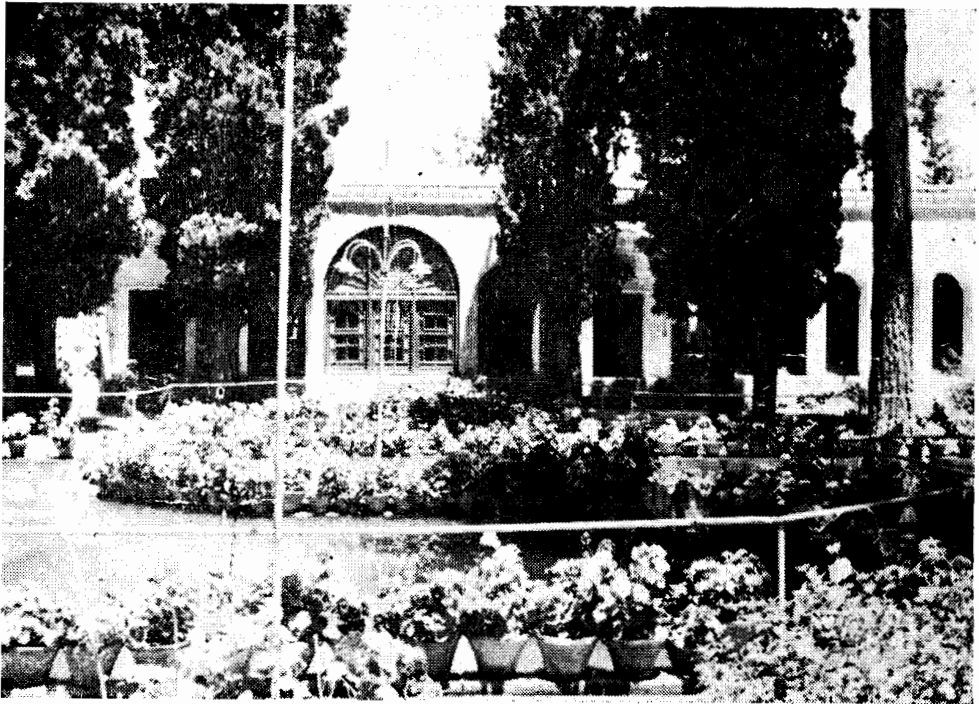
صحن شاه عباسی که در مغرب حرم قرار دارد بطول ۳۲ متر و عرض ۲۳ متر میباشد داخل سردری که از صحن شاه عباسی داخل دارالحفاظ شاه عباسی میشود بالای آن نوشته شده ومن دخله کان آمنا و اشعار کتیبه دور سردر اینست :

هر که بر این در نهد سر از ره صدق و نیاز حاجت او را بر آرد پادشاه کار ساز
 شاه ترکستان و هندستان در این درگاه فقر بانیاز آیند و گردند از دوعالم بی نیاز
 کعبه صدق و صفا و مروه اهل و فاست در طواف این مقام از هند تا روم و حجاز

-۱۳۱-

شاه درویشان عالم نعمه الله ولی
 داد تو حید و تصوف داده اندر نظم و نثر
 هر که مقصود و مرادی دارد اینجا گو بخواه
 حاجتی گرداری ایدل بردار و عرض کن
 آنکه سر عشق فرموده بیان با اهل راز
 کوس عرفان و حقیقت کوفته در هر مجاز
 کز سر رحمت در رحمت شده بر خلق باز
 تا کند آنرا روا شاه ولی دل نواز
 رواقهای دو طرف حرم در زمان وکیل الملک ساخته شده است .

حمام : حمام آستانه حضرت شاهرامرحوم آقا سید هدایت از متولیان
 سابق ساخته است .



نمای بیرونی کتابخانه آستانه جناب شاه نعمه الله ولی

کتابخانه آستانه فعالدر حدود هزار و یکصد و پنجاه جلد کتاب دارد که از این کتب در حدود شش صد و چهل و دو جلد در چند سال پیش آقای علی اکبر ستوده تهرانی از اخوان نعمت الهی وقف کتابخانه آستانه نموده است و حدود صد جلد کتاب راهم آقای علی رضا خان فرزانه کرمانی از اخوان نعمه الهی اهداء کرده و مابقی کتبی است که بتدریج وسیله دوستان و ارادتمندان آن آستان تقدیم شده اند .

املاک موقوفه آستانه فهرست آنها در زیر چاپ میشود :

۱- از آب قنات فرمیتن و اراضی متعلقه بآن (آب چهار صد و شصت و پنج سهم زمین سه دانگ)

۲- از آب تیگران و اراضی بابا حسین (آب ۵۱ سهم و نیم زمین سه دانگ)

۳- از آب نهر تیگران و اراضی آن (آب چهل و شش سهم)

۴- از آب باریکویه و اربابی و اراضی آن (آب سی و یک سهم)

۵- باغات شش دانگی واقع در ماهان (شش درب)

۶- گلکارهای اطراف آستانه (شش درب)

۷- مغازه های جنب آستانه (ده باب)

۸- از مزرعه مهدی آباد ماهان (سه دانگ)

۹- از مزرعه دربر (دو دانگ)

۱۰- آسیاب واقع در ماهان (شش دانگ)

۱۱- حمام های واقع در ماهان (دو درب)

۱۲- از آب کهنوج و لنگر با اراضی آن (۱۸۰ سهم)

۱۳- از آب کوشک لنگر با اراضی آن (۱۶۰ سهم)

۱۴- از آب گوهر ریز جوپار با اراضی آن (۲۳ سهم)

۱۵- از آب گوهر ریز جوپار (۵۰ سهم)

-۱۳۳-

- ۱۶- ازقنات تیرکان گوک بااراضی و باغات ($\frac{1}{4}$ دانگ) ۴ دانگ
 ۱۷- قنات سروستان بااراضی و غیره (۶ دانگ)
 ۱۸- از آب چشمه حاضری گوک ($\frac{1}{4}$ -۳۱ سهم)
 ۱۹- اراضی محصور و غیر محصور واقع در گوک (چندین قطعه)
 ۲۰- باغات و خانه ها و بنای دستگاه در گوک (چندین باب)
 ۲۱- عمارت معروف بخانه بیگلربیگی (۶ دانگ)



فهرست مندرجات

صفحه		صفحه	
۳۵	شاه و کرمان	۲	مقدمه
۳۷	شاه و شهداد	۶	مولد و منشا
۳۷	شاه و ماهان	۷	اصل و نسب
۴۲	شاه و شیراز	۹	کودکی
۴۵	شاه و احمد شاه بهمنی	۱۰	جوانی و تحصیل
۵۰	مشایخ جناب شاه	۱۰	در طلب استاد
۶۳	شاه و قطب الدین حیدر	۱۲	ملاقات شیخ عبدالله یافعی
۶۴	شاه و کمال الدین خواجه عماد	۱۵	شمایل و خصایل
۶۴	شاه و حافظ	۱۸	مصرف و سید حسین اخلاطی
۶۸	شاه و مولوی	۲۱	بازگشت بمکه
۷۰	شاه و بابا یزید	۲۲	تبریز و شاه قاسم انوار
۷۰	پیش گوئیهای جناب شاه	۲۲	سمرقند و امیر تیمور
۷۴	تشیع شاه	۳۰	سید و هرات
۷۶	مکتب شاه	۳۱	شاه و دماوند و الوند و همدان
۸۴	رسائل شاه	۳۲	شاه و کربلا
۸۷	دیوان شاه	۳۲	شاه و کوبنان
۸۸	وفات شاه	۳۳	شاه و یزد
۹۲	فرزندان شاه	۳۴	شاه و ابرقوه
۱۲۳	آستانه شاه	۳۴	بافق و جناب شاه

فهرست کتبی که در تنظیم و تهیه این کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند

- ۱- قرآن مجید
- ۲- رساله عبدالرزاق کرمانی
- ۳- رساله مفید مستوفی یزدی
- ۴- رساله عبدالعزیز بن شیرمک و اعظمی
- ۵- رساله صنع الله نعمت اللهی
- ۶- تاریخ فرشته
- ۷- طرائق الحقایق
- ۸- ریاض السیاحه
- ۹- بستان السیاحه
- ۱۰- مجالس المؤمنین
- ۱۱- آتشکده یزد (تألیف آیتی یزدی)
- ۱۲- نامه دانشوران
- ۱۳- از سعدی تاجامی (ادوارد برون)
- ۱۴- مرآت الخیال
- ۱۵- مجمع الفصحاء
- ۱۶- تاریخ ایران تألیف سایکس
- ۱۷- کرمانیان نامی تألیف هاشمی کرمانی
- ۱۸- دیوان شاه نعمت الله
- ۱۹- دیوان حافظ
- ۲۰- حافظ شیرین سخن (دکتر محمد معین)
- ۲۱- کلیات شمس تبریزی
- ۲۲- ارمغان پاک
- ۲۳- برهان قاطع
- ۲۴- المنجد
- ۲۵- فرهنگ دهخدا

فہرست سایر تالیفات معظمہ کہ تا کنون طبع و نشر شدہ:

- ۱ - سخن دل
- ۲ - خاتقاہ
- ۳ - آداب ورود درسلک اہل دل
- ۴ - تفسیر سورہ حجرات و خطبہ ہمام حضرت امیر علیہ السلام
- ۵ - تفسیر سورہ ق و حشر و خطبہ مؤمنین حضرت امیر علیہ السلام
- ۶ - حقایق المحبۃ فی دقایق الوحده
- ۷ - مرید و مراد
- ۸ - آداب خاتقاہ (جلد اول)
- ۹ - دیوان نوربخش (جلد اول) (جلد دوم)
- ۱۰ - گلستان جاوید (جلد اول) (جلد دوم) (جلد سوم) (جلد چہارم) (جلد پنجم)
- ۱۱ - چراغ راہ (جلد اول)

